



تفسير احمد



ترجمه و تفسير سورة «صافات»

جزء - (23)

Ketabton.com



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سورة صافات

جزء 23

سورة صافات در مکه نازل شده و دارای یکصد و هشتاد و دو آیه و پنج رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره به جهت افتتاح با سوگند الهی به فرشتگانیکه به همانند صفوف نماز گزاران در آسمان به صف ایستاده اند، به «صافات» (به صف ایستادگان) مسمی گردیده است. موضوع آن همچون سایر سوره های مکی، عنایت به ساختن عقیده در نهاد انسانها و پاکسازی آنان از شائبه های شرک در همه صور و اشکال آن است. یادداشت:

وقتی آیهی «والصافات صفا» نازل شد و مسلمانان دیدند که خداوند به صفهای به هم پیوسته و منظم فرشتگان در وقت عبادت و بندگی، سوگند میخورد، به اشاره ی پیامبر صلی الله علیه وسلم صفهای منظم و مرتبی را در وقت نماز هم چون دانه های مروارید در رشته کشیده شده، تشکیل می دادند و با تمام وجود خود بر بندگی خالق هستی می پرداختند.

نامگذاری سوره:

این سوره به نام «سوره ی صافات» موسوم است تا بندگان را با حال و هوای ملکوت اعلی و فرشتگان پاک آشنا سازد که هیچگاه از عبادت خدا فروگذار نیستند: «يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ»، و وظایف محول به آنها را بیان میکند.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره:

طوریکه گفتیم تعداد آیات این سوره به: (182) صد و هشتاد و دو آیه میرسد، تعداد کلمات آن به: (867) کلمه میرسد، و تعداد حروف آن به: (3903) سه هزار و نهصد و سه حرف میرسد.

یادداشت:

تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سوره طور تفسیر احمد مطالعه فرمایید.

ارتباطات سوره صافات با سوره قبلی:

- 1 - خداوند متعال سوره یس را به ذکر قیامت و روز بعث پایان داده و سوره صافات را مانند آن به ذکر بعث شروع نموده است.
- 2 - سرآغاز این سوره و پایان سوره ی قبلی، هر دو به قدرتمندی مطلق هستی بخش اشاره می کنند.
- 3 - ترتیب این سوره پس از سوره ی پیشین، همانند اعراف پس از انعام و شعراء پس از فرقان، در بیان احوال گذشتگان است.
- 4 - این سوره، بیان مجمل احوال مؤمنان و کافران را در سوره ی پیشین، تفسیر میکند.

سایر خصوصیات خاصه این سوره:

سوره صافات اولین سوره از قرآن عظیم الشان است که اولین آیات آن با سوگندها شروع می شود، سوگندهایی پر معنا و اندیشه انگیز، سوگندهایی که فکر انسان را همراه خود به جوانب مختلف این جهان می کشاند، و آمادگی برای پذیرش حقایق می دهد.

محتوای سوره صافات:

طوری‌که یاد آور شدیم؛ سوره صافات از جمله سوره‌های مکی است که به اصول عقیده اسلامی یعنی «توحید، وحی، وبعث و جزا» می‌پردازد و مانند دیگر سوره‌های مکی استحکام و تثبیت ستون‌های ایمان را محور خود قرار داده است. و به ساختن زیربنای عقیده و زدودن درون‌ها از شرک و آلودگیها می‌پردازد.

- سوره صافات با بحث در مورد فرشتگان نیکوسرشت آغاز شده است که در نماز راست می‌ایستند، یا بال‌هایشان را در انتظار فرمان الله تعالی راست می‌گیرند، و ابر به هر جا که خدا بخواهد سوق می‌دهند. آنگاه در باره «أجنه» به بحث پرداخته و آنها را به وسیله‌ی شهاب ثاقب در معرض رجم قرار می‌دهد، و بدین ترتیب اساطیر و افسانه‌های جاهلیت را رد میکند که معتقد بودند در بین خدا و اجنه قرابت برقرار است.

همچنان در سوره صافات در باره زنده شدن و جزا داد سخن بحث بعمل آمده و موضوع را که: مشرکین منکر آن بودند و آنرا بعید می‌دانستند.

- در سوره صافات داستان «مؤمن و کافر» را یادآور شده و گفتگوی دایر در بین آنها را در دنیا متذکر شده است، آنگاه نتیجه و سرانجام هر یک از آن دو را خاطر نشان ساخته که عبارت است از استقرار دائمی مؤمن در بهشت، و اقامت ابدی کافر در دوزخ و آتش.

- در سوره داستان بعضی از پیامبران را پیش کشیده و از قصه‌ی نوح علیه السلام شروع کرده و بعد از آن قصه حضرت ابراهیم و سپس داستان حضرت اسماعیل و بعد از آن قصه حضرت موسی علیه السلام و هارون و بعد از آن داستان الیاس و لوط را مطرح کرده است. و داستان ایمان و امتحان را در حادثه ذبح اسماعیل و ماجرای رؤیای ابراهیم خلیل، به تفصیل بیان کرده است که به ذبح فرزندش مأمور شد و از جانب خدا قربانی آمد. و بدین وسیله کیفیت اجرا و تسلیم در برابر احکم الحاکمین را به مؤمنان یاد داده است.

سوره صافات با بیان نصرت و یاری پیامبران و اولیاء در دنیا و آخرت از جانب خدا خاتمه یافته و نشان داده است که سرانجام نیکو از آن پرهیزگاران است.

ترجمه و تفسیر سوره صافات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشننده و مهربان

وَالصَّافَّاتِ صَفًّا ﴿١﴾

قسم به آن گروهی از فرشتگان که (هنگام عبادت خدا یا شنیدن فرمان او) صف بسته می‌ایستند. (۱)

پروردگار با عظمت این سوره را با یادکردن قسم به بعضی از مخلوقات خود افتتاح کرده و بدین ترتیب عظمت قدرت و منزلت آنها را ابراز داشته، و بندگان را به بزرگی قدر و مقام آنها متوجه گردانیده است.

الصافات: جمع صافه، به صف ایستادگان، صف بستگان. «وَالصَّافَاتِ صَفًا» معنی آن چنین است: به گروه های از فرشتگان قسم می خورم که در نماز راست قامت ایستاده یا در انتظار دریافت فرمان الله، بالها را راست گرفته‌اند. ابن مسعود (رض) فرموده است: آنها عبارتند از فرشتگانی که در آسمان برای عبادت و ذکر صف می بندند.

در حدیث شریف آمده است: «مگر مانند فرشتگان در مقابل پروردگار خود صف نمی بندید؟ گفتیم: چگونه یا رسول الله؟ فرمود صف های اول را تکمیل می‌کنند و در صف به هم چسبیده می ایستند» (امام مسلم آن را در صحیح خود روایت کرده است، ملاحظه شود مختصر ابن کثیر ۱۷۴/۳).

به منظور نشان دادن مقام والایی و کثرت و فراوانی عبادت فرشتگان به آنها قسم یاد کرده است. آنها با وجود عظمت خلقت و بلندی مقام شان هیچگاه از عبادت الله فروگذار نیستند، و همان طور که مؤمنان در نماز صف می بندند، آنها برای عبادت، با خشوع و فروتنی صف میگیرند و خدای مقتدر را پرستش میکنند، خدای ذوالجلالی که تمام خلائق در مقابلش سر تعظیم فرو می بندند، و گردن فرازان در هیبت و جبروتش خم میگردند. از جمله‌ی آنان حاملان عرش با عظمت و فرشتگان پاک هستند.

توجه:

قسم در محاورات برای تاکید است که اکثر در مقابل کفار استعمال میشود ولیکن در بسا اوقات محض برای اینکه مضمونی را مهم بال شان ظاهر کنند نیز استعمال میکنند - و از تتبعو تفکر در قسم های قرآن حکیم، ظاهر میشود که مقسم به عموماً به طور شاهد و یا دلیل مقسم علیه میباشد. (تفسیر کابلی) خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (1 الي 21) در باره موضوعاتی: صافات خدای جهانیان یکی بیش نیست، آراستن آسمان به زیور ستارگان، اثبات رستاخیز و... بحث بعمل آمده است.

فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا (۲)

قسم به آن فرشته هایی که (شیاطین را) سخت می‌رانند. (۲) و نیز قسم به فرشتگانی که ابرها را به اذن و اراده پروردگار هر سو که خدا بخواهد می رانند و سوق می دهند.

«الزَّاجِرَاتِ»: باز دارندگان. منع کنندگان. هدف از آنفرشتگان است که شیاطین را از استراق سمع باز می دارند و ابرها را بدینجا و آنجا می رانند. و یا اینکه مراد رزمندگانی است که دشمنان را از تجاوز به حریم اسلام باز می‌دارند، و یا اینکه مراد داعیان و عالمانی است که بی دینان را از تجاوز به قرآن و قوانین اسلام به دور می‌دارند و مردمان را از منکرات نهی می‌کنند. (تفسیر انوار القرآن).

«زجر» به معنی سوق دادن و تشویق کردن است.

باید گفت که بر علماء، دانشمندان و صالحین است که عوامل که موجب، فساد، گناه و شرارت در جامعه می گردد، نقش خویش در مورد اداء نمایند.

در ضمن باید یاد آور شد که: انرژی گرفتن از یاد الله تعالی یا از طریق تلاوت قرآن «فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا» و دفاع از حریم حق «فَالزَّاجِرَاتِ» همراه با نظم و آماده باش، «وَالصَّافَاتِ صَفًا» ضرورت يك نظام الهی است.

انجام هر کاری باید با کیفیتی عالی همراه باشد. بهترین نظم، «صَفًّا» بهترین قدرت، «زَجْرًا» و بهترین یاد خدا. «ذِكْرًا» است.

فَالْتَّالِيَاتِ ذِكْرًا ﴿٣﴾

قسم به تلاوت کنندگان ذکر (همه کتب آسمانی یا آیات قرآن). (۳)
«التَّالِيَاتِ»: تلاوت کنندگان. هدف از آن فرشتگانی است که کتاب های آسمانی را بر پیغمبران خدا تلاوت می نموده اند.

یعنی قسم به فرشتگانی که آیات الله تعالی را بر پیامبران می خوانند، و خود به ثناخوانی و ستایش و سپاسگزاری و تقدیس ذات خدا می پردازند.

«ذِكْرًا»: هدف کتاب های آسمانی و از جمله قرآن است (ملاحظه شود سوره های: نحل آیات 43 و 44، انبیاء آیات 48 و 105).

إِنَّ إِلَهُكُمْ لَوَاحِدٌ ﴿٤﴾

که بی تردید معبود شما یگانه است. (4)

یعنی قسم به فرشتگانی که دارای چنین صفاتی هستند، خدایی را که انسان! می پرستید یگانه و تنها می باشد و شریک، مانند و همتا ندارد.

مفسر کبیر جهان اسلام مقاتل بن سلیمان (150 هـ) میفرماید: کافران مکه میگفتند: آیا محمد خدایان را یکی قرار داده است؟ یک خدا چگونه به این همه مخلوق میرسد؟ آنگاه الله تعالی به عنوان تشریف و احترام به ملائک سوگند یاد کرد. (تفسیر قرطبی ۶۲/۱۵).

بعد از آن خدای متعال معنی یگانگی و الوهیت را بیان کرده و میفرماید: «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا» (آیه: 5 صافات) (همان خدای یکتا که آفریننده آسمان ها و زمین است و هر چه بین آنهاست و آفریننده). زیرا وجود آنها با این شیوه و نظم شگفت انگیز، از واضح ترین و روشن ترین دلایل بر وجود و یگانگی خدا می باشد.

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ ﴿٥﴾

پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه میان آنهاست، و پروردگار مشرق ها. (5)
او خداوندی است که فقط وی آفریدگار آسمان ها و زمین، آفریدگار موجودات زمین و آسمان، آفریدگار مواضع طلوع آفتاب و آفریدگار ماه و ستارگان ثابت و سیار است.
در این هیچ جای شکی نیست که؛ همه هستی تحت تربیت و رشد الهی میباشد، ما نباید برای هر چیزی ربی به تراشیم، زیرا که پروردگار همه هستی یکی بیش نیست.

إِنَّا زِينَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ ﴿٦﴾

ما آسمان این دنیا را به زیور ستارگان آراسته ایم. (6)

«زِينًا»: آراستیم، زینت بخشیدیم. به یقین که خداوند آسمان دنیا را با ستارگان پرفروغ و روشن زینت داده و آراسته ایم، که به صورت دانه های جواهر درخشان به نظر می آیند.
باید گفت که: آفتاب، و نور آن، نقش مؤثری در زندگی انسان و سایر مخلوقات الهی دارد. و تزئین آسمان ها، پرتوی از ربوبیت الهی است.

در این هیچ شکی نیست، زینت و زیبایی يك اصل است. آفریده های الهی همه زیباست گرایش به زینت و زیبایی، از تمایلات فطری انسان است و قرآن آن را مورد تأیید قرار داده است.

وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ ﴿٧﴾

و آن را از هر شیطان خبیثی حفظ کردیم. (۷)
«مَارِدٍ» نافرمان، سرکش، نافرمان و متمرّد.

و نیز آن را از نفوذ هر شیطانی نافرمان و متمرّد و از اطاعت خدا بیرون رفته، محفوظ نگاه داشته‌ایم.

مفسر قتاده بن دعامه سدوسی بصری، میفرماید: ستارگان به سه هدف خلق شده‌اند: رجم شیطان، و ایجاد روشنایی برای راهیابی، و زینت آسمان دنیا. (تفسیر قرطبی ۶۴/۱۵). همچنان و ابو حیان (محمد بن یوسف بن علی بن یوسف بن حیان الأندلسی) فرموده است: آسمان دنیا را مخصوصاً ذکر کرده است؛ چون با چشم مشاهده میشود و تنها به وسیله‌ی ستارگان از نفوذ شیاطین به آسمان‌ها جلوگیری میشود. (البحر ۳۵۲/۷). از فحواي آیه مبارکه معلوم میشود که: در عالم بالا اسراری است که شیاطین به فکر دستبرد زدن به آن‌ها هستند، ولی قادر به انجام آن نیستند. در ضمن باید گفت که: **جِنَّ** و شیاطین **جِنِّ** قدرت دستیابی به غیب را دارند، اما از آن منع شده‌اند.

لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَيُقَدِّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ ﴿٨﴾

به [اسرار] ملاّ اعلی گوش نتوانند داد و از هر سو به آنان (شهاب) پرتاب میشود. (۸)
 طوری که در فوق متذکر شدیم که: در عالم بالا اسراری است که شیاطین به فکر دستبرد زدن به آنها میباشد، ولی قادر به انجام و دسترسی به آن نمیباشد، یعنی شیاطین نمی‌توانند به فرشتگان مستقر در عالم بالا گوش فرا دهند و استراق سمع کنند. و اگر قصد نفوذ و قصد گوش دادن در «**الْمَلَأِ الْأَعْلَى**» در آسمان را بکنند، فرق نمیکند از هر جهت که؛ صورت گیرد، «**وَّ يُقَدِّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ**» با شهاب و سنگ‌های آسمانی رجم و رانده می‌شوند.

تابدین ترتیب شیاطین نتواند به هیچ از وحی و سخنان فرشتگان عالم دسترسی یابد.
 خواننده گان محترم!

طوری که یاد آور شدیم که: شیاطین نمی‌توانند به ملاّ اعلی گوش فرادهند.
 مفسرین در باره موضوع در تفاسیر خویش مینویسند که:

«**الْمَلَأِ الْأَعْلَى**»: عالم بالا، ساکنان آسمان، جمع برتر، فرشتگان و الامرته، بزرگان و الامقام. فرشتگان را به سبب آن ملاّ اعلی نامیدند که ایشان ساکنان آسمان‌ها هستند و اما انس و جن، ملاّ اسفل‌اند چراکه ساکنان زمین می‌باشند.
 بنابراین، در آیه مبارکه بیان شد که: شیاطین این قدرت و توانمندی را ندارند که به سخنان اهلی ملاّ اعلی گوش فرا دهند، و اگر احیاناً قصد نفوذ را بکنند، با شهاب‌ها مورد هدف قرار میگیرند و رجم می‌شوند.

در مورد «شهاب‌ها» ابن کثیر می‌نویسد که: شهاب‌ها؛ اجزایی جدا شده از پیکره‌های ستارگانند، نه همه ستارگان است.

برای دقت بیشتر الله تعالی در تمام موارد از اشیاء به خاطر نام میبرد تا فهم این مفاهیم را برای ذهنیت محدود بشری آسان سازد و رنه از کیف و کان و جزییات و نوع بکار گیری وسایل برای ان پروردگار به صورت لایتناهی و با انواع مختلف وجود دارد که ذهن انسان در درک همه جزییات شان به یقین مقصر است.

قابل تذکر است: که ذکر جزء و اراده کل، و ذکر کل و اراده جزء، در کلام عرب شیوه شناخته شده‌ای است. «و از هر سو به راندن سخت پرتاب میشوند» یعنی: شیاطین - چنانچه بخواهند به منظور استراق سمع به آسمان ها صعود کنند - از هر جانی از جوانب آسمان به وسیله شهاب ها مورد هدف قرار می گیرند و با این هدف قرار گرفتن است که از مقصود خود دور ساخته شده و طرد و دفع می گردند.

«لَا يَسْمَعُونَ»: در اصل (لَا يَسْمَعُونَ) است. نمیتوانند دزدکی گوش فرا دهند.

«الْمَلَأَ الْأَعْلَى»: گروه برتر. مراد ملائکه کرام و فرشتگان والا مقام عالم بالا است.

«يَقْدِفُونَ»: رانده می شوند به سوی شان تیراندازی می شود. رجم می گردند.

دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ ﴿٩﴾

آنها به شدت به عقب رانده می شوند، و برای آنان عذابی همیشگی است. (۹)

«دُحُورًا» (دحر): راندن، تار و مار کردن، دور انداختن، طرد کردن.

«يُدْحَرُونَ دُحُورًا»: یعنی اینکه شیاطین توانمندی آنها بیابند که: وحی را بشنوند، طرد و رانده می شوند و عذاب درد آور، همیشگی و سختی برای شان در آتش دوزخ آماده است. (سوره: نحل آیه: 52).

امام طبری میفرماید: یعنی طرد و رانده می شوند. از «دحر» به معنی دفع و دور کردن است. (تفسیر طبری ۲۳/۲۷).

«وَأَصِيبُ عَذَابٌ وَاصِبٌ»: و در آخرت عذابی مستمر و دایمی که هیچ انقطاعی ندارد، خواهند داشت.

«وَأَصِيبُ»: یعنی عبارت از عذاب همیشگی، پیوسته، سخت دردناک است که در آخرت می باشد، غیر از آن عذابی که در دنیا از هدف قرار گرفتن با شهاب ها دارند. (تفسیر صفاة التفاسیر محمد علی صابونی).

إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ ﴿١٠﴾

مگر آنکه شیطانی خبری را [دزدانه و] با سرعت برباید [و فرار کند] که در این صورت گلوله ای آتشین و شکافنده او را دنبال می کند. (۱۰)

«شِهَابٌ»: شهاب ها و سنگ های آسمانی مأموران الهی هستند که با هدف پرتاب می شوند نه تصادفی و بی هدف.

«ثَاقِبٌ»: بسیار سوزنده که تا عمق استخوان نفوذ می کند.

تفسیر المیسر نوشته دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر خویش «تفسیر المیسر» مینویسد: مگر شیطانی که کلمه‌ای از وحی را به سرعت دزدی کند و آن را به دیگری خبر دهد. باز نفر دوم به سوم خبر دهد و همچنین به دیگران انتقال یابد. گاهی پیش از اینکه خبر را به دیگری برساند، شهاب او را میسوزاند، اما برخی اوقات پیش از اینکه او را شهاب بسوزاند خبر را انتقال می دهد و به تدریج این امر را به کاهنان می رسانند و کاهنان با آن صدها دروغ را علاوه مینمایند. (تفسیر المیسر، نوشته دکتر عایض بن عبدالله القرنی).

همچنان سایر مفسران در مورد می نویسند: شیطان خبیث از آنچه که در عالم بالا جریان دارد شمه‌ای می رباید، اما در موقع فرود آمدن به زمین شهابی آن را دنبال کرده و می سوزاند. امام قرطبی فرموده است: شهابی که برای رجم شیطان به کار می رود، از جمله‌ی ستارگان ثابت نیست؛ چون ستاره‌ی ثابت حرکت می کند اما حرکتش قابل رؤیت نیست، در صورتی که حرکت این شهاب ها دیده می شود (تفسیر قرطبی ۱۵/۶۸)

در حدیث متبرکه که هم به این موضوع اشاره شده که مضمون احادیث صحیح عبارت است از: قبل از اسلام، شیاطین به منظور استراق سمع به سوی آسمان بالا می رفتند و چون خداوند متعال به امری از امور زمین حکم میراند، اهالی آسمان راجع به آن گفت و گو میکردند و شیاطینی که تا نزدیک شان آمده بود، آن سخن را می شنید و سپس آن را به شیاطینی که پایین تر از وی بود القا می کرد و چه بسا که شهاب او را بعد از آنکه سخن را القا کرده بود، می سوزانید و چه بسا هم نمی سوزانید. آنگاه شیاطین این سخن را به سوی کاهنان القا می کردند پس آن ها با آن سخن صد دروغ را در آمیخته و به خورد مردم می دادند و جاهلان تمام آن سخنان را باور می کردند. اما آنگاه که خداوند متعال آیین اسلام را نازل کرد، آسمان به شدت مورد حراست قرار گرفت به طوری که هیچ شیاطینی دیگر نمی تواند از تیررس شهاب ها بگریزد. آری! خداوند متعال بدین گونه وحی خویش را از دستبرد شیاطین حفظ نمود.

«خَطَفَ»: رבוד. با سرعت بر گرفت. دزدکی گوش فرا داد معنی مجازی **خَطَفَ**، استماع خبر و استراق سمع است.

«الخطفة»: به سرعت و پنهانی بودن، به سرعت قاپیدن

«أَتَّبَعَ»: به معنی (تَبِعَ)، یعنی دنبال کرد. تعقیب کرد.

«شِهَابٌ»: رعد و برق آسمان.

«ثاقِبٌ»: سوراخ کننده. مراد سوزاننده است. یعنی شهابی که دل فضایی ظلمانی و بدن شیطان متمرّد را سوراخ سوراخ می کند. یا اینکه جوّ (هوا و فضاء) را می سوزاند و شیطان متمرّد را آتش می زند. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن دکتر مصطفی خرمدل) باید گفت: برای شیاطین مطلع شدن از اسرار بالا به قدری مهم است که با آنکه از هر سو مورد هدف قرار می گیرند باز هم به صورت دزدانه به استراق سمع دست می زنند. همان طوری که قرآن عظیم الشان میفرماید: «فَأَتَّبَعَهُ شِهَابٌ ثاقِبٌ - 10» شیاطین موجوداتی قابل رؤیت و هدف گیری هستند. مبارزه با شیاطین فرضیه الهی بوده، باید با شیاطین جامعه برخورد قوی و شکست ناپذیری داشته باشیم. و اضافه باید کرد که: شیاطین موجوداتی مکلف و مورد کيفر و باز خواست خداوند هستند.

فَأَسْتَفْتِهِمْ أَهْمُ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ ﴿١١﴾

پس از منکران معاد بپرس آیا آفرینش آنان دشوارتر است یا آفرینش چیزهایی که (در کائنات) آفریده ایم؟ بدون شک ما ایشان را از گلی چسبنده آفریده ایم. (۱۱) «فَأَسْتَفْتِهِمْ»: از منکران حشر بپرس. یعنی از ایشان نظر بخواه. مراد از استفتاء در اینجا تنها اطلاع از دیدگاه ایشان است و بس. والا رأی آن انفاقد ارزش است. «خَلْقًا»: نیرومندتر در آفرینش، در آفرینش سخت تر و دشوارتر.

«لَازِبٍ»: چیز لزج و چسبنده ای است که به دست می چسبد.

در این آیه مبارکه میفرماید: از کفار منکر رستاخیز «بپرس: آیا آنان در آفرینش سخت ترند یا کسانی که آفریده ایم».

یعنی کدام یک از لحاظ ساختمان و بنیه قوی تر است؟ آیا آنها قوی ترند یا آسمان ها و زمین و موجودات مابین آنها، از قبیل فرشتگان و مخلوقات عظیم و شگفت انگیز؟ مفسر و مؤرخ مشهور اسلام ابن جریر طبری میفرماید: از این رو آن را به چسبندگی توصیف کرده است که خاک مخلوط با آب است. و نیز فرزند آدم از خاک و آب و آتش و

هوا ساخته شده است. و وقتی خاک با آب مخلوط شود به صورت گلی چسبناک در می آید. (تفسیر طبری ۲۸/۲۳).

شان نزول آیه:

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره اشدین کلدیه (که او را به سبب شدت و نیرومندی بدنش «اشد» نامیدند) و امثال وی نازل شد که به تنومندی پیکر و نیرومندی اعضای خویش سخت مغرور بودند.

بَلْ عَجَبْتَ وَيَسْخَرُونَ ﴿١٢﴾

بلکه تو (از انکار منکران) تعجب کردی و آنها هم به تمسخر پرداختند. (12) ای پیامبر! آنچه که درباره حقیقت معاد می‌گویی، تو را به‌ریشخند و تمسخر می‌گیرند. درحالی‌که آنان همه آثار و قدرت روشن را هم مشاهده می‌کنند، تعجب می‌کنی، و در همان حال آنها تو و سخنان تو را در این مورد مسخره می‌کنند.

مفسر شیخ ابوسعود (محمد بن محمد بن مصطفی عمادی متوفای 982) می‌فرماید: یعنی از قدرت الله در خلقت این خلائق عظیم، و اینکه آنها زنده شدن را انکار می‌کنند، تعجب می‌کنی، و آنها از تعجب تو و اینکه زنده شدن را مقرر میداری، تو را مسخره کرده و از عملکرد تو تعجب می‌کنند. (ابو سعود ۴/۲۶۶).

«یستسخرون»: دیگران را به مسخره کردن فرا می‌خوانند، یکدیگر را به ریشخند کردن می‌خوانند

«عَجَبْتَ وَيَسْخَرُونَ»: تو در پرتو دلایل متعددی، بر قدرت خدای متعال برای ایجاد معاد، در شگفتی، و ایشان معاد را مسخره می‌دانند و صحبت تو درباره معاد و شگفت تو از کارشان را به تمسخر می‌گیرند. در این هیچ جای شکی نیست که: گاهی دشمن به جای قبول حق، حقیقت و منطق، دست به تمسخر زده، و منطق رسا را هم مسخره می‌کنند. و با تمام صراحت باید گفت که: تمسخر و به بازی گرفتن مقدسات، مقدمه کفر و انکار حقایق است.

وَإِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ ﴿١٣﴾

و چون پند داده شوند عبرت نمی‌گیرند. (۱۳) و آنگاه که کافران به وحی الهی (قرآن عظیم الشان) نصیحت می‌شوند، از و از آنچه که در آن است فایده نمی‌گیرند و در معناهای آن نمی‌اندیشند؛ زیرا در غفلت به سر می‌برند و از حق رو گردان‌اند.

«ذُكِّرُوا»: پند داده شدند (سوره هاه: 57، مائده / 13، فرقان / 73).

«لَا يَذْكُرُونَ»: یادآور نمی‌گردند. متذکر و منتفع نمی‌شوند.

وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ ﴿١٤﴾

چون معجزه ای را ببینند به ریشخند می‌پردازند. (14) زمانیکه معجزات رسول الله صلی الله علیه وسلم را مشاهده کنند، از جمله «شِقِّ الْقَمَرِ» و به زبان آمدن درخت و سنگ، به تمسخر می‌پردازند و به قولی معنی (یستسخرون) این است: که نه تنها خودشان به تمسخر دست می‌زنند، بلکه از دیگران نیز درخواست می‌کنند تا پیامبر صلی الله علیه وسلم را مورد تمسخر قرار دهند.

«آيَةً»: دلیل و برهان. معجزه.

«يَسْتَسْخِرُونَ»: دیگران را به مسخره کردن دعوت می‌کنند. و به اصطلاح در سخریه مبالغه و زیاده روی می‌کنند.

وَقَالُوا إِن هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿١٥﴾

و می‌گویند: این جز جادویی آشکار نیست. (۱۵) کفار می‌گویند آن چیزی را که برای ما آورده‌ای جز سحری آشکار چیزی دیگری نیست. مفسر الإمام أبو حیان در البحر مینویسد: (هذا) اشاره است به خوارق اعجاز انگیزی که توسط حضرت محمد صلی الله علیه و سلم آورده شد. (البحر ۳۵۵/۷).

أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَأَنَّا لَمَبْعُوثُونَ ﴿١٦﴾

آنها می‌گویند آیا هنگامی که ما مردیم و خاک و استخوان شدیم بار دیگر برانگیخته خواهیم شد! (۱۶)

کافران می‌گویند: زمانیکه ما بمیریم، جسد‌های ما خاک شود، استخوان‌های ما بی‌پوسد و پارچه پارچه شود، دوباره زنده می‌گردیم و از قبر‌های خویش برانگیخته می‌شویم؟ در اینجا ملاحظه می‌شود که:

استفهام برای انکار و استهزا آمده که از عادت همیشگی کافران در طرح سؤالات و نشر عقاید فاسد خویش از آن استفاده می‌کردند.

در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که: مشرکان، بصورت مطلق دست به انکار قیامت می‌زنند و حتی زنده شدن نیاکان خویش را و یا اینکه خودشان بعد از مرگ دوباره زنده میشوند هم بعید می‌شمارند، به تمام وضاحت باید گفت: که به هیچ صورت: خاک شدن انسان، مانعی برای زنده شدن دوباره‌ی او نیست، در ضمن باید گفت: که ایجاد قیامت برای خداوند آسان است، مشرکان در مورد انکار از روز قیامت وحشر منطبق و استدلال صحیحی به همراهی خود ندارند، همیشه به جای استدلال فقط استبعاد استفاده می‌کنند.

أَوَابَاؤُنَا الْأَوْلُونَ ﴿١٧﴾

و آیا پدران پیشین ما [هم برانگیخته میشوند؟] (۱۷) مفسر جباري الله زمخشری در مورد این آیه مبارکه می‌نویسد: یعنی آیا پدران ما نیز زنده می‌شوند؟ شگفتی و تعجب بیشتری را در بردارد. منظور آنها این است که پدران قدیمی ترند، بنابر این زنده شدنشان بیشتر بعید به نظر می‌آید. (تفسیر کشاف ۳۰/۴)

قُلْ نَعَمْ وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ ﴿١٨﴾

بگو آری، همه شما زنده می‌شوید، در حالیکه شما ذلیل خواهید بود. (۱۸) «دَاخِرُونَ» جمع دَاخِر، انسان‌های زار و زیون و خوار و پست، فروتنان. یعنی به آنها بگو: بله، بعد از آن‌که خاک شدید شما هم زنده می‌شوید در حالیکه خوار و ذلیل می‌باشید. انکار لجوجانه مشرکین از قیامت سبب خواری و ذلت‌شان در روز قیامت است. باید متذکر شد که: بر پا شدن قیامت دفعی است نه تدریجی، و حالت مشرکین در این روز طوریکه گفته آمدیم؛ حیران و پریشان به حال زار خود نظاره‌گردند.

«دَاخِرُونَ»: جمع دَاخِر، خوار و پست. ذلیل و فرمانبردار (ملاحظه شود سوره‌های: نحل آیه 48، نمل آیه 87، غافر آیه 60).

فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ ﴿١٩﴾

همانا (قیامت) یک صدای مرگبار است، پس ناگهان آنان صحنه قیامت را مینگرند. (۱۹) یعنی: زنده شدن پس از مرگ با یک نعره تندی از اسرافیل علیه السلام است که در صورت

با نفخه‌ای می‌دمد و یکباره مرده‌ها از قبر شان بر خواسته و در میدان محشر می‌ایستند و به یکدیگر نگاه می‌کنند. و به نظاره صحنه‌های هولناک قیامت و عذابی می‌پردازند که خدای متعال بر کفار مقرر داشته است.

شیخ قرطبی در مورد می‌نویسد: الزجرة یعنی بانگ، و آن، دمیدن دوم است. از این رو به «زَجْرَةٌ» موسوم گشته است که صورت هی کردن و راندن شتر و فیل و گله را دارد. (تفسیر قرطبی ۷۲/۱۵).

وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ ﴿٢٠﴾

و می‌گویند: ای وای بر ما! این روز جزاست! (۲۰) و کافران در آن هنگام می‌گویند: یاویلنا: ای وای بر ما، هلاکت و زیان بر ما باد! این همان روز حساب است که در دنیا به ما وعده داده شد، اما به آن تکذیب کرد. آنگاه ملائک بر سبیل توبیخ و سرزنش به آنها می‌گویند:

هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ﴿٢١﴾

(بلی) این همان روز جدایی (حق از باطل) است که آن رادروغ می‌پیدا شد. (21) فرشتگان آنان را با این سخن پاسخ می‌دهند؛ این همان روزی است که میان خلائق حکم و فیصله الهی صادر می‌شود و روزی است که شما در دنیا بدان تکذیب کرده و از آن انکار می‌نمودید.

«الْفَصْلُ»: روز جدایی، روز حکم، قضا و فیصله است زیرا در آن، میان نیکوکار و بدکار جدایی و فاصله افکنده می‌شود.

مفسر شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی می‌فرماید: «فصل» یعنی قضاوت و جدا کردن نیکوکار از بدکار. (تفسیر بیضاوی ۱۳۸/۲).

«الْفَصْلُ»: قضاوت و حکم، سخن قاطعانه و نهائی در حل و فصل کشمکش بین دو طرف دعوا است. و جدایی میان حق و باطل. «يَوْمُ الْفَصْلِ»: مراد روز قیامت است. خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (22 الي 61) بحث در باره اینکه مشرکان در روز قیامت مورد سؤال قرار می‌گیرند، سزای آنان و مکافات مؤمنان مخلص، توضیح و بیان گردیده است.

احْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ ﴿٢٢﴾

[آن گاه ندا رسد: ظالمان و هم‌ردیفان آنان و معبودهایی را که همواره به جای الله می‌پرستیدند، گرد آورید. (۲۲)]

الله تعالی به فرشتگان هدایت می‌دهد که: کافران را با شریکان باطل و خدایان ساختگی که به عبادت‌شان می‌پرداختند گرد هم آورید. و هر شخص را فرد را با هم‌نوع و هم‌کیش خود در کنار هم قرار دهید.

قرطبی می‌فرماید: زناکار با زناکار، و شراب‌خوار با شراب‌خوار، و دزد با دزد کنار هم قرار می‌گیرند. (تفسیر قرطبی ۷۳/۱۵) و این قول را به حضرت عمر خطاب رضی الله عنه نسبت داده است.

ضحاک می‌گوید: «ازواج آنان؛ همراهان و هم‌پیوندان شان از شیاطین پس هر کافری با شیطان خود محشر می‌شود. همچنین گنه‌کاران با یکدیگر محشر می‌گردند لذا زناکاران با هم سلاک‌شان، رباخواران با همدیگر، شرابخواران با همدیگر و همین‌گونه هر گروهی با هم‌جنسان خود گرد آورده می‌شوند...».

همچنان ابن عباس (رض) در این مورد فرموده است: ستمکاران را با همسران کافرشان گردهم آورید. و نیز از او نقل است که منظور افراد نافرمان مانند آنها می باشد. (این دو قول را صاحب «بحر المحيط» از ابن عباس (رض) نقل کرده است، ۳۵۶/۷).
 معبودهای باطل نه تنها گره‌گشا نیستند بلکه خود نیز گرفتارند. انسان‌ها بدبخت که در روز قیامت با بت‌های بی جان محشور شود. همچنان باید گفت: کسی که هدایت الهی را در دنیا نپذیرد، در قیامت به دوزخ هدایت میشود. در نهایت امر همانا؛ پایان شرک و کفر دوزخ است.

مِنْ دُونِ اللَّهِ فَأَهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ ﴿٢٣﴾

که به جز خدا می پرسیدند، و همه را به راه دوزخ راهنمایی کنید. (۲۳)
 ای فرشتگان! کافران را با شریکان باطل و خدایان ساختگی آنان به شدت و با توبیخ به سوی آتش سوق دهید. یعنی راه دوزخ را به آنها نشان بدهید و آنها را به سوی روانه کنید.

وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ ﴿٢٤﴾

و آنان را متوقف کنید که ایشان بازخواست کردنی هستند. (۲۴)
 ای فرشتگان! کافران را با خدایان باطل آنان پیش از وارد شدن به بهشت در راه متوقف کنید و نگه دارید؛ زیرا خداوند متعال با توبیخ و تهدید از اعمالی که در دنیا انجام دادند و از سخنانی که گفتند از آنان سؤال می‌کند. یعنی آنان را برای حساب متوقف سازید، و سپس بعد از حساب، به سوی دوزخ برانید.

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لا تزول قدما ابن آدم يوم القيامة من عند ربه حتي يسأل عن خمس: عن عمره فيم أفناه، وعن شبابه فيم أبلاه، وعن ماله من أين اكتسبه وفيم أنفقه، وماذا عمل فيم علم». قدمه‌های فرزندان آدم در روز قیامت از نزد پروردگارش دور ساخته نمی‌شود تا از پنج چیز مورد سؤال قرار نگیرد:

- 1- از عمر خویش که در چه چیزی آن را فنا کرده است.
- 2- از جوانی‌اش که در چه راهی آن را کهنه و فرسوده کرده است.
- 3- از مال خویش که از کجا آن را به‌دست آورده است.
- 4- از این‌که مال خویش را در چه راهی خرج کرده است.
- 5- و از علم خویش که در آن چه عملی کرده است.

مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ ﴿٢٥﴾

[به آنان گویند:] شما را چه شده که یکدیگر را [برای رهایی از عذاب] یاری نمی‌دهید؟ (۲۵)

«لا تَنَاصَرُونَ»: همدیگر را یاری نمی‌دهید. اصل آن (لا تَنَاصَرُونَ) است.
 در حین گرفتاری به عذاب برای آنان گفته می‌شود که شما را چه شده است با وجود اینکه همه در اینجا حاضرید به یکدیگر کمک نمی‌رسانید؟ در حالیکه در دنیا یار و یاور همدیگر بودید؟

مفسران می‌فرمایند: این بیان به سخنان ابو جهل در روز بدر اشاره دارد که گفته بود: «ما همه به یاری یکدیگر می‌پردازیم». (تفسیر قرطبی ۷۴/۱۵).
 خواننده گان محترم!

از فحوای آیه مبارکه معلوم میشود که: در قیامت، مجرمان نمی‌توانند هیچ یاری و کمکی به یکدیگر برسانند، در این هیچ جای شکی نیست که: مجرمین در قیامت خود را تبرئه می‌کنند و گناه خود را به گردن دیگران می‌اندازند. باید یاد آور شد که در روز قیامت، هیچ کس حاضر نیست گناه و جرم دیگران را به عهده خود گیرد.

بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ ﴿٢٦﴾

[نه] بلکه امروز آنان امروز تسلیم‌اند. (۲۶) واقعاً هم کافران در روز قیامت دلیل و سر به زیر و تسلیم شدگانند و از غلبه و یاری رساندن ناتوانند و مالک رساندن نفع و ضرری برای خویشان نیستند. «مُسْتَسْلِمُونَ»: افراد منقاد و مطیع.

وَأَقْبَلِ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿٢٧﴾

و بعضی از آنان به بعضی دیگر روی کرده و از هم سؤال می‌کنند. (27) بعضی از کافران به برخی دیگر در روز قیامت رو می‌آورند و یک دیگر را لومه و سرزنش و ملامت می‌سازند و حتی با یکدیگر به مخاصمه می‌پردازند. مفسر شیخ ابو سعود در تفسیر خویش: (ارشاد العقل السليم الي مزایا الكتاب الکریم) مینویسد: به طریق توبیخ و خصومت از هم می‌پرسند و جدل میکنند. (تفسیر ابو سعود ۲۶۸/۴).

«يَتَسَاءَلُونَ»: از همدیگر بازخواست می‌کنند. به گونه کشمکش و سرزنش از یکدیگر سوالاتی می‌کنند و همدیگر را مقصّر وضع موجود قلمداد می‌نمایند.

قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ ﴿٢٨﴾

[پس پیروان گمراه به رهبران گمراه کننده] می‌گویند: همانا شما از راه خیرخواهی به سوی ما می‌آمدید، [ولی کارتان جز فریب و نیرنگ نبود!] (۲۸) یعنی شما از هر جهت می‌آمدید و باطل را برای ما آراسته و مزین می‌کردید و با قوی‌ترین دلایل ما را از تبعیت از راه حق باز می‌داشتید (ابن کثیر این قول را از سدی نقل کرده است و اظهر نیز همان است).

برخی از مفسران در تفسیر این آیه مبارکه می‌فرمایند: از چپ و راست به نزد ما آمده و ما را و سوسه می‌کردید و بر در پیش گرفتن راه انحراف تشویق می‌نمودید. (در فی ضلال این معنی آورده شده است. و با این‌که از جهت لغت سند و مدرکی ندارد اما لطیف است.) «عَنِ الْيَمِينِ»: از طریق خیرخواهی و دلسوزی. از راه دین. از راه قدرت. هدف این است که شما گفتید: ما خیرخواه شما هستیم، و دینی که دارید حق است، و با زور و ادار به گمراهی مان کردید. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن دکتر مصطفی خرمدل).

قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ﴿٢٩﴾

(آنها در جواب) می‌گویند: [ما را تقصیری نیست] بلکه خود شما اهل ایمان نبودید. (29) سرکردگان کفر برای ناتوانان می‌گویند: آن طوری که شما می‌گویید نیست؛ ما شما را به گمراهی و ادار نکردیم، و شما را از ایمان مانع نشدیم، بلکه خود کافر شدید و به میل و اختیار خودتان ایمان نیاوردید.

ابن کثیر گفته است: یعنی موضوع آن طور که شما گمان می‌برید نیست، بلکه قلب و نهاد خودتان منکر ایمان و پذیرای کفر و نافرمانی بود. (مختصر ابن کثیر ۱۷۷/۳).

وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَٰغِينَ ﴿٣٠﴾

و ما را بر شما هیچ تسلطی نبود، بلکه شما خود قوم طغیان گر و سرکش بودید. (۳۰)
یعنی ما هیچ زور و قدرتی نداشتیم که شما را از هدایت باز داریم، بلکه شما خودتان از حد تجاوز کردید و با قبول کفر بر خویشتن اسراف ورزیدید.
باید گفت که: زمینه و عامل انحراف، از درون منحرفان است نه بر اثر فشار که از بیرون آورده شده باشد.

«سُلْطَان»: سلطه و قدرت. مراد زور و اجبار است.

فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَٰئِقُونَ ﴿٣١﴾

و حکم پروردگار ما در حق ما تحقق یافت، بی گمان ماچشنده (طعم عذاب) خواهیم بود. (۳۱)
«فَحَقَّ عَلَيْنَا...»: فرمان الله تعالی در باره ما محقق گشت که ما گمراها نباید روز قیامت عذاب را بچشیم.

«إِنَّا لَذَٰئِقُونَ» ما بدون تردید این عذاب را می چشیم.

فَأَغْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ ﴿٣٢﴾

و ما شما را بدین سبب گمراه کردیم همانگونه که خود گمراه بودیم. (۳۲)
و سبب گمراهی و کفرتان به خداوند شدیم. از آن رو که پیش از شما گمراه بودیم، شما هم با پذیرش کفر از ما پیروی کردید و همه ما زیانمند شدیم.

«غَاوِينَ»: گمراهان (سوره های: اعراف آیه: 175، حجر آیه: 42، شعراء آیات 91 و 94).

فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ﴿٣٣﴾

پس در حقیقت آنان در آن روز در عذاب شریک یکدیگرند. (۳۳)
آنها در روز قیامت در عذاب شریکند، همان طور که در گمراهی شریک بودند. اما همان طوریکه فرموده است: «وَلَنْ يَنْفَعَكُمْ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ»، امروز هیچ چیزی سودی به حالشان ندارد. و به هر گروهی بخشی از جزا داده میشود؛ همچنان که در کفر و گمراهی در دنیا شریک و سهیم بودند.

إِنَّا كَذَٰلِكَ نَفَعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ ﴿٣٤﴾

ما این چنین با مجرمان می کنیم. (۳۴)

سنت الهی درباره کافران و بدکاران این است که کارهای بدشان را جزا میدهد و از آنان انتقام می گیرد.

«كَذَٰلِكَ نَفَعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ»: اینگونه با مجرمان رفتار میکنیم.

واقعاً هم سنت عدل الهی نسبت به مجازات مجرمان یکسان است. ریشه عذاب، جرم انسان هاست.

إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٣٥﴾

زیرا آنان چنین بودند که هر زمان به آنان میگفتند: معبودی بر حق جز الله (یگانه)، تکبر می کردند. (35)

آری! زمانیکه کافران به سوی کلمه لا اله الا الله و به سوی پذیرش و تحقیق معنی این کلمه و عمل به مقتضایش فرا خوانده می شدند نافرمانی می کردند، و تکبر می کردند و خود را بزرگ می دانستند.

وَيَقُولُونَ أَنَّا لَتَارِكُو آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ ﴿٣٦﴾

و میگفتند: آیا معبود های خود را به خاطر (سخن) شاعری دیوانه ترک گوئیم؟ (۳۶) وقتی کافران به سوی توحید فرا خوانده می شدند، می گفتند: «آیا ما به خاطر گفته شاعری دیوانه» که در خیال خویش سیر می کند و سخنان درهم و برهمی می گوید «ترک کننده معبودان خود باشیم؟» منظور شان از شاعر دیوانه، پیامبر است. الله تعالی در جواب آنها فرمود:

بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَقَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٣٧﴾

(چنین نیست که آنها پنداشتند) بلکه (محمد صلی الله علیه وسلم پیغمبر بزرگی است که برای تعلیم و هدایت خلق عالم) با برهان روشن حق آمد و (حجت و معجزاتش) صدق پیغمبران پیشین را نیز اثبات کرد. (37)

یعنی موضوع بر طبق افترای آنها نیست، «بلکه او حق را آورده» یعنی: پیامبر صلی الله علیه وسلم، قرآنی را که مشتمل بر توحید، وعده و وعید و دیگر امور حق است، آورده، «و پیامبران را تصدیق کرده است» همچنان محمد صلی الله علیه وسلم توحید و اسلام و حق درخشان و مطالبی همانند مطالب پیامبران پیشین را آورده است.

الإمام أبو حیان میفرماید: مشرکان یگانگی و رسالت را با هم انکار نموده و سخن خود را با گفته‌ی «شاعر مجنون» مخلوط کردند؛ زیرا شاعر فهم و درایتی دارا می باشد که به وسیله‌ی آن معانی شگفت انگیز را به نظم می کشد و آن را در قالب کلمات زیبا و بدیع شکل می دهد، ولی دیوانه چنین قدرتی را ندارد، از این رو گفته‌ی آنها خلط و هزیان است (تفسیر البحر ۳۵۷/۷).

باید گفت از فحوای آیات متبرکه معلوم میشود که: تعالیم همه انبیا یکی است و تمام انبیا مردم را به توحید و حق دعوت می کردند و پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم نیز آنان را تصدیق می کرد. و در این هیچ جای شکی نیست که سزای کسانی که از روی علم و آگاهی، قرآن عظیم الشان را شعر و پیامبر را مجنون بحساب می آورد، به عذاب دردناک مبتلا میشود. یادداشت:

در آیه مبارکه (36) خواندیم: «و می گفتند: آیا معبود های خود را به خاطر (سخن) شاعری دیوانه ترک گوئیم؟» در این مورد باید گفت که: آوردن «شاعر و مجنون» با هم ضد و نقیض هستند: شاعر از روی درک و اندیشه - که زاده یعقل است- شعر می سراید؛ در صورتی که دیوانه از این خصوصیت محروم است.

چرا پیامبر بزرگوار اسلام را شاعر خطاب می کردند؟

چون سخنانش آن به قدری در قلب و روان انسان اثر گذار بود و عواطف و احساسات انسان را به خود جذب می کرد و می ربود، که گویا آهنگین ترین شعر را زمزمه می کند، حال آنکه گفتارش هرگز شعر نبود؛ بلکه سخنی والاتر و بالاتر از شعر؛ یعنی، کلام دلنشین و شیوای آفریدگار بود.

و نیز بدین سبب او را دیوانه می نامیدند؛ چون رنگی محیط شرک آلود را به خود نمی گرفت و در برابر عقاید خرافی جامعه، قاطعانه ایستاده بود که گمراهان، این ویژگی را جنون و دیوانگی بحساب می آوردند، در صورتی که مهمترین ارزش کار پیامبر صلی الله علیه وسلم، همین ایستادگی در برابر کفر و شرک و خرافات بود.

پیامبر صلی الله علیه وسلم بمتابه خاتم الانبیا با توحیدی دور از آلودگی و خالص و نور درخشان و روشن، که همان حق است و سایر پیامبران بر آن اجماع کرده بودند، نزد مردم آمد و ابدان نامه اش شعر بود و نه در وجود مبارکش دیوانگی احساس می شد. این سخنان یاره دشمنان، تقلیدی از پیشینیان مشرک بود که پیامبران خود را به شیوه های گوناگون، متهم می کردند و می آوردند. [فصلت/۴۳].

پس ای کافران و ای بی باوران و مشرکان به دلیل سرپیچی از حق و بی باوری به پیامبر و کتابهای آسمانی، باید کیفر سخت را - که موافق کردار زشت شماسست - بچشید و بدانید که خدا به کسی ستم روا نمی دارد. [کهف/۱۹]، [فصلت/۴۶].

إِنَّكُمْ لَذَائِقُو الْعَذَابِ الْأَلِيمِ ﴿۳۸﴾

شما حتماً عذاب دردناک را خواهید چشید. (38)

ای کافران! به یقین که شما به سبب کفر، تکذیب و ستیزه جویی خود با الله و رسولش طور قطعی از عذاب دردآور و الیم دوزخ را خواهید چشید.

وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۳۹﴾

و جز آنچه که همواره انجام می دادید، سزا داده نمی شوید. (39)

عذابی را که اکنون می چشید، به سبب اعمال بدی است که در دنیا انجام داده اید و الله تعالی بر شما هیچ ظلم روا نداشته است.

مفسر صاوی گفته است: چون کیفر بد با بدی همسان است، به عکس پاداش نیک که چند برابر است (تفسیر صاوی ۳/۳۳۷).

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ ﴿۴۰﴾

به جز بندگان مخلص الله. (۴۰)

قبل از همه باید گفت: در قیامت سزای متناسب و برابر برای خلاف کاران در نظر گرفته میشود، ولی برای بندگان برگزیده خدا فراتر از عملکردشان، اجر و ثواب و بخشش در نظر گرفته و اعطا می گردد.

«مُخْلِصِينَ»: باید یاد آور شد که: آنچه سبب برگزیدگی انسان نزد پروردگار متعال می گردد، همانا بندگی است. اشخاصیکه بی آایش باشند، کسانی که خداوند ایشان را از نقائص پاکیزه و و منزله کرده است و تمام هم و غم (غم و اندوه) خویش را صرف طاعت الله تعالی نموده اند. (ملاحظه شود سوره های: یوسف آیه 24، صفحه 46).

اما بندگان راستکار و مخلص و موحد الله، که در عبادت شان اخلاص مند اند، عذابی نمی بینند و در محاسبه و بازخواست جدلی ندارند، بلکه خدا از گناهان آنان در می گذرد و در مقابل عمل نیکی که انجام داده اند ده برابر تا هفت صد برابر پاداش دارند. آنگاه پاداش آنها را یادآور شده و میفرماید:

أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ ﴿۴۱﴾

برای آنها (بندگان مخلص) روزی معین و خاص است. (۴۱)

یعنی: برای این گروه مخلص، برای آن راد مردان نیکو سرشت بامدادان و شامگاهان در بهشت روزی دارند. همان گونه که در جای دیگری از قرآن عظیم الشان میفرماید: «وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» (آیه 62 سوره مریم) و این روزی در نیکویی، پاکیزگی و عدم انقطاع خود، معلوم و مقرر است و آن‌ها صبح و شام از آن برخوردار می‌شوند. مفسر ابو سعود گفته است: رزق و روزی بهشتیان خصوصیت‌های معلوم و مشخصی دارد از قبیل شکل و صورت زیبا، طعم لذیذ و دلچسب و رایحه‌ی دل‌انگیز. (ابو سعود ۲۶۸/۴) و در ذیل به تعریف و تفسیر رزق اهل جنت پرداخته می‌فرماید:

فَوَاكِهَ وَهُمْ مُكْرَمُونَ ﴿۴۲﴾

(برایشان انواع) میوه‌هایی [گونگون] درحالی‌که مورد اکرام خواهند بود. (42) فواکه: یعنی اینکه در جنت انواع مختلف میوه بوده و خوردن همه انواع میوه‌ها برای جنتیان میسر می‌باشد، در ضمن خصوصیت و مزه این میوه‌ها گوارتر این و پاکیزه‌ترین چیزی است که ایشان می‌خورند و لذیذترین چیزی است که نفس‌هایشان بدان میل و رغبت دارد. دیده می‌شود که برای اهل جنت هم، کامیابی مادی و هم امتیازات معنوی به وفرت و در کنار هم قرار دارد. الله تعالی نصیب ما بگرداند.

فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿۴۳﴾

در باغ‌های پر نعمت (بهشت). (۴۳) این گروه که ابرارند، در بهشت‌های پر از نعمت جاودان و دایمی، در نشست گاهی با کرامت و به جوار خداوند رحمان و رحیم همیشه جایگزین می‌باشند.

عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ ﴿۴۴﴾

در حالی‌که بر تخت‌هایی روبه‌روی یکدیگر [تکیه زده اند،] (44) ایشان به منظور انس و الفت با یک‌دیگر و زیادت لذتیابی از نعمت‌ها، بر تخت‌های بهشت روبروی یک‌دیگر قرار می‌گیرند.

«سُرُرٍ»: جمع سُریر، تخت‌ها.

«مُتَقَابِلِينَ»: رو به روی همدیگر.

يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِّنْ مَّعِينٍ ﴿۴۵﴾

با جامی از باده ناب پیرامونشان به گردش درمی‌آیند. (45) بعد از ذکر خوردنی‌های اهل جنت، اشاره‌ی به نوشیدنی جنتیان نموده می‌فرماید: برای گروه ابرار در مجالس انس و خوشنودی، جام‌هایی از شراب طهور از جویبارهای جوشیده از چشمه‌ساران بهشت، از آنها پذیرایی می‌کنند.

این نعمت ماندگار نه تمام می‌شود و نه قطع می‌گردد. باید گفت: کامیابی در بهشت محدود به جهت خاصی نیست، بلکه نعمت‌ها از هر سو گرد جنتیان چرخانده می‌شود.

«قَدَح» ظرف خالی است که هرگاه پر شود به آن «کأس» گویند و گاهی کلمه کأس گفته می‌شود ولی مراد از آن شراب است نه ظرف آن.

«مَعِينٍ»: جاری. یعنی رود خانه روان. هدف چشمه‌سار جاری شراب است که بیان‌گر فراوانی و بی‌درد سرب‌نگهداری در خمره‌ها و بی‌زحمت‌تهیه و خرید و فروش، و مصون از کهنگی و تباهی است (ملاحظه نماید سوره: واقعه/18).

امام صاوی گفته است: شراب بهشت این چنین توصیف شده است؛ زیرا مانند آب جوشیده از چشمه جاری است. (تفسیر صاوی ۳/۳۳۷).
ابن عباس (رض) گفته است: در قرآن هر جا «کأس» به کار رفته است منظور شراب است، و معین یعنی جاری (تفسیر طبری ۲۳/۳۴).
حسن بصري (رح) گفته است: «شراب بهشتی سپیدتر از شیر است و لذتی عجیب و بی مانند دارد».

بَيِّضَاءُ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ ﴿٤٦﴾

شرابی که سفید و درخشانده و لذتبخش برای نوشندگان است. (46)
این شراب، سفید رنگ و برای مصرف کنندگان لذت بخش است و هر کس آن را بنوشد از آن لذت فراوانی می برد.

«بَيِّضَاءُ»: سفید رنگ. صفت (کأس) است. و علما می افزایند که رنگ سفید از رنگ های بهشتی است که نشانه‌ی روشنی، زیبایی، صحت و خوشایند و دلنواز است.
«لَذَّةٍ»: لذیذ. خوشگوار. این کلمه مؤنث (لذّ) به معنی (لذیذ) و یا اینکه مصدر است و برای مبالغه به عنوان وصف به کار رفته است.

صفت دوم (کأس) است. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن دکتر مصطفی خرمدل) در هیچ جای شکی نیست که در جنت هم نعمت؛ معنوی و هم نعمت ها و لذت های جسمی مربوط به شکم و شهوت، وجود دارد.

لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ ﴿٤٧﴾

شرابی که نه در آن مایه فساد عقل است نه موجب مستی می‌گردد. (47)
در تعریف شراب میفرماید که خصوصیات این شراب اینست که: چیزی که عقل آنان را ببرد و مختل کند در آن نیست و مانند شراب دنیا آنها رامست نمیکند.
«نه در آن غولی است» یعنی: نه آن شراب عقل هایشان را از بین برده و تباه میگرداند و نه از آن تکلیف و دردسری به سراغ شان می آید.

ابن کثیر میگوید: «قول صحیح از مجاهد است که مراد از (غول)، درد شکم میباشد». «و نه ایشان از آن به بد مستی می افتند» زیرا الله تعال آفات و مضراتی (چون دردسر، مستی و دیگر آفات و امراض) را که در شراب دنیا متصور است، از شراب بهشت نفی کرده است.
ابن کثیر می افزاید:

الله شراب بهشت را از آفاتی که در شراب دنیا است از قبیل سردرد و شکم درد و زوال عقل، پاک و منزّه کرده است. شراب بهشت طعمش مانند رنگش نیکو می باشد. منظور از «غَوْلٌ» گفته ابن عباس (رض) سردرد است. و قتاده گفته است: سردرد و شکم درد است. (مختصر ۳/۱۷۹).

وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ ﴿٤٨﴾

در نزدشان زنان بزرگ چشم است که (جز به شوهر خود) به هیچ کس ننگرند. (48)
یعنی: در نزد گروه ابرار در باغ های پر نعمت بهشت زن های زیبا روی هستند که فقط بر همسران خویش چشم دارند و غیر آنان را نمی خواهند.

«عِينٌ» جمع عیناً: زنی است که چشمانی درشت و زیبا داشته باشد، نه چشمان درشت بی قواره و ناموزون.

علاوه بر عفت دارای چشمانی درشت و زیبا می باشند. طبری میفرماید: یعنی چشمانی درشت و زیبا دارند. جمع «عیناء» یعنی زن درشت چشم و زیبا و باجمال. «عین» یعنی زیباترین نوع چشم. (تفسیر طبری ۳۶/۲۳)

کلمه «بَيْضٌ» جمع «بیبضه» به معنای تخم شتر مرغ است که رنگ آن سفید و درخشنده و کمی متمایل به زردی است که حیوان آن را زیر پر خود میپوشاند تا غبارآلود نشود. عرب، زنان زیبا را به آن تشبیه می‌کند.

«وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ» در کنار آنها حورالعین قرار دارند، که از روی عفت و پاکدامنی نظر خود را فقط به شوهران خود اختصاص می دهند، و از بس که با حیا و آزرماند دیگری را نگاه نمی‌کنند. ابن عباس (رض) گفته است: «قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ» یعنی عیفانی که به غیر از شوهران خود کسی را نگاه نمی‌کنند. (مختصر ۱۷۹/۳).

كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ ﴿۴۹﴾ (از شدت سفیدی) گویا آنان تخم های (شتر مرغ) هستند که (در زیر پروبال آن) پنهان شده‌اند.

طوری‌که یاد آور شدیم الله تعالی زنان رعنا و دلربای بهشتی را به تخم شتر مرغ تشبیه میکند که شتر مرغ آن را به وسیله پر خویش از باد و غبار محفوظ میدارد، زنان بهشتی مانند شتر مرغ هستند که نه دست و نه چشمی بدان افتاده است.

رنگ چهره حوران بهشتی، سپید متمایل به زردی است و این زیباترین رنگ در میان زنان است. اعراب، زنان سپید زیبا روی را به تخم های شتر مرغ تشبیه میکنند.

فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿۵۰﴾

پس برخی از آنان به برخی دیگر رو کرده از [حال] یکدیگر می پرسند. (50) یعنی: اهل بهشت به یک دیگر رو می‌آورند و از روزهای گذشته شان در دنیا می پرسند که چگونه خداوند متعال آنان را از عذاب نجات داد و با بهره بزرگی کرامت بخشید.

همچنان آنان دور هم نشسته و در مورد وقایع دنیا به بحث می پردازند، نعمت‌های خود را یادآور می شوند، و وضع و حال دنیا و ثمر و نتیجه‌ی ایمان را به یاد می‌آورند، و این نمایانگر عیش و عشرت کامل آن ها در بهشت است که فارغبال در سایه ساران نعمت و لذت، به گفت و گوی هم می‌نشینند.

قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ ﴿۵۱﴾

گوینده ای از آنان می گوید: همانا من [در دنیا] هم نشینی داشتم. (51) یکی از جمع گروه ابرار نیکوکار که در بهشت قرار دارد می‌گوید: به راستی من در دنیا دوست و رفیقی داشتم که منکر زنده شدن بعد از مرگ بود.

«قَرِينٌ»: همنشین. دوست.

يَقُولُ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ ﴿۵۲﴾

که می‌گفت: آیا تو (به روز آخرت) از باور کنندگان هستی؟ (52) رفیقی که خودش از روز قیامت و زنده شدن بعد از مرگ انکار می‌کرد؛ در ضمن از من سؤال می کرد آیا شما به زنده شدن و جزاء ایمان داری؟

أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَأَنْتَا لَمَدِينُونَ ﴿۵۳﴾

آیا زمانی که ما مردیم و به خاک و استخوان ها تبدیل شویم (دو باره زنده شده) سزا و جزا می بینیم؟ (53)

«لَمَدِينُونَ»: جمع مدین، بازخواست و بازجویی شدگان.

کفار همیشه مصروف طرح همچو سؤالات بودند و می گفتند! آیا بعد از اینکه بمیریم و استخوان های ما پوسیده و به خاک تبدیل شود، دو باره زنده خواهیم شد، و آیا در برابر اعمال که در این دنیا انجام داده ایم، مورد محاسبه و محاکمه قرار خواهیم گرفت؟ طرح این نظریات و سؤالات را آنان بر سبیل تعجب و تکذیب و دور دانستن مطرح می ساختند.

قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ ﴿٥٤﴾

(سپس) می گوید: آیا شما (جنتیان) می توانید (از حال او) خبری بگیرید؟ (54) آن شخص مؤمن به برادران بهشتی خود می گوید: «آیا شما اطلاع دارید» که آن کافر هم اکنون کجاست؟ بیایید به اهل دوزخ سری بزنیم تا آن همنشین خود را که این سخن را به من میگفت، به شما نشان دهم که در دوزخ چه جایگاهی دارد؟.

از فحواي آیه مبارکه معلوم می شود که جنتیان می توانند از وضع و حالات که دوزخیان در آن موقعیت دارد، اطلاع حاصل نمایند، دیده می شود که منکرین در قعر دوزخ قرار دارند. خداوند متعال میفرماید:

فَاطَّلِعْ فَرَآهَ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ ﴿٥٥﴾

پس خود او به دوزخ سر می کشد و هم نشینش را وسط دوزخ می بیند. (55) اینجاست که جنتیان به جستجو رفیق کافرش می شود، رفیق منکر دیروز دنیوی خویش را که به عذاب دردناک و آتش سوزان گرفتار است ناگهان او را در وسط جهنم می بیند!

«سَوَاءٍ»: وسط. (ملاحظه شود سوره: دخان آیه 47). این آیه و آیات دیگری در قرآن عظیم الشان بیانگر این واقعیت است که در قیامت قدرت دید فوق العاده‌ای به جنتیان عطاء می شود که فاصله مکانی برای ایشان چندان مطرح نیست (سوره: اعراف آیه 44) و مطالب و مقاصد هم بدون ثغور و حدود است (سوره: انبیاء آیه 102، فصلت آیه 31، زخرف آیه 71، واقعه آیه 21، مرسلات آیه 42). (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن دکتر مصطفی خرمدل).

قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدْتَ لَتُرْدِينَ ﴿٥٦﴾

به او گوید: قسم به الله که نزدیک بود مرا (همچون خود) هلاک گردانی. (56) او برای رفیق کافر اش می گوید: سوگند به خدا که نزدیک بود با زینت دهی باطل، مرا هم گمراه سازی و با خود به آتش دوزخ داخل نمایی.

وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ ﴿٥٧﴾

و هرگاه نعمت پروردگار نبود من هم به دوزخ (نزد تو) از حاضر شدگان بودم. (57) «الْمُحْضَرِينَ»: کسانی که فرشتگان ایشان را در میان دوزخ گرد آورده‌اند (ملاحظه شود سوره: روم آیه 16، سبأ آیه 38، یس آیات 32 و 53 و 75، قصص آیه 61).

در این آیه مبارکه می فرماید: اگر فضل و کرم الله تعالی مرا بر ایمانم ثابت نگاه نمی داشت، اگر پروردگار با عظمت هدایت و ایمان به من رحمت و احسان نمی کرد، و یا اگر رحمت الهی بر من نمی بود و بر دین مقدس اسلام مفتخر نمی شدم، و یا هم اگر قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم را رهنمایی عمل خویش قرار نمی دادم، اکنون در آتش در کنار تو بوده و در عذاب دوزخ مثل تو می سوختم.

خواننده گان محترم!

در این هیچ جای شکی نیست که اشخاص فاسد و گمراه همیشه تلاش وسعی خویش را برای فاسد کردن سایر انسان ها به خرج می دهند، واقعاً فضل و مرحمت الهی است که انسان را از شر این مفسدین نجات می دهد. اگر يك لحظه لطف الهی بر انسان قطع شود، سقوط انسان در همچو منجلاب های مفسده حتمی است.

شاید هم برخی از انسانها مخلص بنابر اشتباهات انسانی تا لب سقوط در منجلاب با مفسدین ندانسته و یا هم خطاء، آنان را همراهی کند، ولی مطمئن هستیم که لطف الهی آنان را از شر آنان نجات می دهد.

در ضمن باید یاد آور شد که: همینکه انسان از اسباب پذیری مفسدین نجات یابد، این هم در ذات خویش يك نعمت بزرگی الهی به شمار می رود.

أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ ﴿٥٨﴾

(و از خوشحالی گوید) آیا دیگر ما را مرگی نخواهد بود؟ (58) یعنی اینکه آن شخص مؤمن به گفت و گو با همنشینان بهشتی خود بازگشته و از روی شوق می گوید: «آیا ما دیگر نمی میریم» و جاودانه در ناز و نعمت و نوازش بهشت قرار داریم؟ و سپاسگزاری از نعمت ها و کرم خدا را نیز در ضمن دارد.

إِلَّا مَوْتَنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ﴿٥٩﴾

جز همان مرگ اول (که در دنیا مردیم) و دیگر هیچ رنج و عذابی بر ما نخواهد بود؟ (59) البته این کلام و استدلال شخصی مؤمن است که روی خوشحالی و شادمانی و نعمت بزرگی بهشت برین الله تعالی نصیب شان فرموده است می گویند. البته او این سخن را چنان می گوید تا آن همنشین کافرش در دوزخ بشنود و روحاً بر عذابش افزوده شود.

«مَوْتَنَا الْأُولَىٰ»: مرگ پیشین ما.

از فحواي جمله «إِلَّا مَوْتَنَا الْأُولَىٰ» معلوم میشود، که در جنت دیگر مرگ و نیستی در میان نیست، بر خلاف جهنم، که مجرمان در اثر عذاب می میرند و دوباره زنده می شوند. جمله «وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ» می رساند که: مؤمنان گنهگار، ابتدا به جهنم می روند و سپس به بهشت. زیرا عذاب پس از بهشت معنا ندارد.

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٦٠﴾

یقیناً این کامیابی بزرگی است (که نصیب ما شده است). (60)

«الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»: پیروزی بزرگ. رستگاری سترگ.

باید گفت که: سالم ماندن انسان در محیط های فاسد، کاری ممکن ولی مشکل است. «لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» همانا نجات از دوستان بد در دنیا و عذاب دوزخ در آخرت، رستگاری بزرگ است.

بناءً کوشش وسعی به عمل اریم تا کارهای انسان در دنیا باید برای رسیدن به هدفی عالی و رستگاری بزرگ باشد و گرنه حسرت و خسارت است.

با تمام صراحت باید گفت: که ایمان به تنهایی کافی نیست، عمل لازم است.

لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ ﴿٦١﴾

برای چنین (نعمتی) عمل کنندگان باید کار کنند. (61)

برای اینکه مؤمن مسلمان برای نعمت کریمانه، نایل شود، باید همه تلاش، سعی و کوشش خویش را بخرج دهد. و برای به دست آوردن چنین کامیابی بزرگ، باید عمل کنندگان عمل کنند زیرا تجارت سودآور این است، نه عمل برای دنیای زوال پذیر و ناپایدار. باید در

زندگی دنیا به انجام عبادات بپردازند و کوشش نمایند تا این مراتب بلند را حاصل کنند. مفسران می نویسند که: آیات شریف به داستان دو شریک اشاره می کند که هشت هزار درهم داشتند، یکی از آنان خداپرست بود و در تجارت و امور دنیوی کوتاه می آمد، و آن یکی در اندیشه ی افزودن مال و ثروت بود، و از شریکش جدا شد. و هر وقت خانه یا کنیز یا باغ و عقاری می خرید، آن را به رخ رفیق با ایمانش می کشید. و به وسیله کثرت مال بر او فخر فروشی میکرد، و شخص با ایمان هر وقت چنین می شنید به میزان آن صدقه می داد، تا در بهشت قصری خریداری کند. (شما می توانید این داستان را در تفسیر طبری ۲۸/۳۸ و مختصر ابن کثیر ۱۸۱/۳ به تفصیل ذکر شده است).

خواننده گان محترم!

بعد از ذکر حال و احوال نیکان و نعمت های که برای شان داده می شود، در آیات (62) الی (74) به داستان اشرار و عذاب و آتش تهیه شده برای آنان پرداخته، تا تفاوت بین دو گروه مشخص گردد. پس از آن قصه «نوح» علیه السلام و قصه «ابراهیم» علیه السلام و پند و اندرز مکنون در آن دو را برای اهل عبرت باز می نماید:

أَدَلِّكَ خَيْرٌ نُّزُلًا أَمْ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ ﴿٦٢﴾

آیا این [بهشت جاودان پُر نعمت] برای پذیرایی بهتر است یا درخت زقوم؟ (۶۲)
در این آیه مبارکه میفرماید: آیا پذیرایی و مهمان داری با نعمت های بهشت بهتر است یا با ثمر درخت زقوم که در جهنم قرار دارد؟ کدام یک بهتر و برتر است؟ میوه ها و ثمر لذیذ، خوراک بهشتیان، و زقوم، غذای اهل آتش است. منظور از آن توبیخ کفار است.

«الزَّقُّوم»: نام درختچه بدبو و تلخ مزه ای است که در سر زمین تهامه می روید و شیرهای دارد که اگر به بدن انسان بخورد، ورم می کند. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن خرمدل) همان طوری که گفتیم: اهل دوزخ به تناول درخت بد مزه زقوم مجبور ساخته میشوند، که آنان آنرا به سختی می خورند، که این همان میهمانی و ضیافت آنان می باشد.

«نُّزُلًا»: آماده کردن غذا و نوشیدنی برای پذیرایی از کسی است که از مسافرت به خانه کسی می آید، فرق نمی کند مهمان باشد و یا غیر مهمان.

إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ ﴿٦٣﴾

بدون شک ما آن را مایه درد و رنج ظالمان قرار دادیم. (۶۳)
ما درخت زقوم را برای گمراهان و ستمکاران عقوبتی و مایه بلا و عذاب قرار داده ایم. با اجبارشان بر خوردن آن در دوزخ یا ما آن را مایه آزمون ستمکاران قرار داده ایم که وجود آن را در دنیا انکار می کنند.

«فِتْنَةً»: زحمت و محنت. رنج و عذاب. مراد این است که دوزخیان و ادار به خوردن چنین درخت بدبو و تلخی می شوند به جای اینکه وسیله راحت باشد، باعث عذاب و رنج بیشتر می گردد. ممکن است (فِتْنَةً) را به معنی آزمایش دانست. در این صورت اشاره به این است که زقوم در دنیا وسیله آزمایش است، چرا که کافران گفته و میگویند: مگر درخت در آتش میروید؟! (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن دکتر مصطفی خرمدل).

مفسران گفته اند: وقتی کفار نام زقوم را شنیدند، گفتند: درخت چگونه در آتش میروید در صورتی که آتش درخت را می سوزاند؟ ابو جهل به یارانش می گفت: آیا می دانید زقوم چیست؟ زقوم یعنی بادام زمین و خرما، آنگاه برای آنان بادام زمین و خرما آورد و می گفت:

بیاید زقوم بخورید، این همان زقومی است که محمد(ص) ما را از آن می ترساند. (تفسیر طبری ۴۱/۲۳).

إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ ﴿٦٤﴾

آن درختی است که در قعر دوزخ می روید (64)

طوری که یاد آور شدیم پروردگار با عظمت در باره درخت زقوم، میفرماید که این درخت در قعر دوزخ می رویاند؛ رویدن درخت زقوم در قعر دوزخ برای بی باوران آزمونی است. آنان میگویند: چگونه درخت در میان آتش به بار می آید، حال آن که درخت در آتش میسوزد؟! اما اکنون چیزهایی میبینیم که در آتش نمی سوزد. پس برای خداوند بسیار آسان است که در درون آتش درخت برویاند. پروردگار با عظمت ما قدرت آنرا دارد که: دو چیز ضد یک دیگر، یعنی سر سبزی و آتش را باهم جمع گرداند. قابل یادآوری است: شجره ی ملعونه که در سوره ی [اسراء/۶۰]. تذکر یافته همان درخت زقوم است.

«تَخْرُجُ»: بیرون می دمد. می روید.

«أَصْلُ»: قعر، ته.

اسباب نزول آیه 64:

906- ک: ابن جریر از قتاده روایت کرده است: ابو جهل می گفت: این رفیق شما گمان می کند که در بین آتش دوزخ درخت است. در حالیکه آتش درخت را می سوزاند. به خدا سوگند ما زقوم را به جز خرما و مسکه نمی دانیم. چون آن ها از وجود درخت در قعر جهنم تعجب کردند. خدای عزوجل آیه «إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ» (64) را نازل کرد (طبری 29398 روایت کرده مرسل و ضعیف است).

907- و از سدی به همین معنی روایت کرده است (تفسیر طبری، جلد 23، صفحه 63).

طَلَعَهَا كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ ﴿٦٥﴾

خوشه ها و شکوفه آن مانند سر های شیاطین است. (۶۵)

یعنی: بار و بر آن درخت، از نهایت زشتی و قباح، به منظرکله های شیاطین میماند. زمانیکه شکل میوه چنین باشد، مطمئناً مزه و طعمش چه قدر بد خواهد بود. ابن کثیر در این مورد میفرماید: از این جهت آن را به سرهای شیاطین تشبیه کرده است (هر چند که آن میوه برای مخاطبان آشنا و شناخته شده نیست) که زشتی منظر شیاطین در نهاد انسان مستقر است. (مختصر ابن کثیر ۱۸۲/۳).

برخی از مفسرین میفرمایند که: مراد از «شیاطین» در اینجا، مارهایی هستند که بر سر خود تاجی دارند و از جمله بدشکل ترین مارها می باشند.

«طَلَعُهَا»: طلع، شکوفه. نخستین میوه های که بر درخت ظاهر می شود (سوره های: أنعام آیه 99، شعراء آیه 148).

«رُءُوسُ شَّيَاطِينٍ»: نماد نهایت زشتی قیافه است که بر اساس انعکاسات ذهنی انسان ها ترسیم می گردد. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن).

فَأِنَّهُمْ لَأَكْلُونَ مِنْهَا فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ ﴿٦٦﴾

اهل دوزخ از آن درخت (خبثت) آن طور می خورند که شکم ها پر میسازند. (66) «مَالِئُونَ»: پُر کنندگان.

کافران که در جهنم بسر می‌برند، به سبب شدت گرسنگی مجبور آند از آن تناول کنند و از آن بخورند تا شکمشان پُر می‌شود، و یا به خوردن از آن مجبور ساخته می‌شوند تا شکم‌هایشان از آن پر می‌شود پس غذا و میوه آنان (به‌جای روزی بهشت) این هست. و در ضمن این مجازاتی برای بحساب می‌آید.

در حدیث شریف آمده است: «اگر تنها یک قطره از زقوم در دریا‌های دنیا ریخته شود، زندگی تمام انسان‌ها خراب و مختل می‌شود، پس حال آنکه آن را می‌خورد باید چگونه باشد». (ترمذی آن را روایت کرده و گفته است: حسن صحیح است).

همچنان در روایتی دیگری آمده است: «از خداوند متعال پروا کنید به حق پروا داشتن از وی زیرا اگر قطره‌ای از زقوم به دریا‌های دنیا بچکد، قطعاً زندگی را بر اهل زمین تباه می‌گرداند پس چگونه است حال کسیکه زقوم غذایی وی باشد؟».

این همه مثال‌های و کیفیت برای نزدیک ساختن به فکر، فهم انسانی است که مسلم به جزییات کیف و کان آن خود الله تعالی می‌داند.

بلی خداوند متعال کیفیت نوشیدنی و خوردنی اهل دوزخ را به نحوی نزدیک به فهم بشری بیان ساخت و در آیه بعدی ذکری از نوشیدنی‌های بعمل آورده می‌فرماید:

ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِّنْ حَمِيمٍ ﴿٦٧﴾

سپس روی آن آب داغ متعفن می‌نوشند. (۶۷)

بعد از اینکه دوزخیان از خوردن درخت زقوم سیر می‌شوند، تشنگی بر آنان غلبه می‌کند، مخلوطی از آب بی‌نهایت داغ را سر می‌کشند و با خوراک مخلوط می‌گردند، و بدین ترتیب و به منظور شدت بخشیدن به عذاب آنها تلخی زقوم و حمیم جمع می‌شود.

«لَشَوْبًا»: شوب، آلوده. آمیخته. مراد آلوده به زردابه و خونابه است.

(غرض مزید معلومات مراجعه شود به سوره‌های: ص آیه 57، نبأ آیه 25، حاقه آیه 36).

«حَمِيمٍ»: آب داغ و جوشان. (نگاه: انعام آیه 70، یونس آیه 4، حج آیه 19).

در ضمن باید یاد آور شد که برای اجتناب از غذاهای دوزخی برای دوزخیان نه راه فراری است و نه راه طفره رفتن. دوزخیان به حدی گرسنه هستند که از بدترین غذا شکم‌های خود را پُر می‌کنند.

ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لِإِلَى الْجَحِيمِ ﴿٦٨﴾

سپس بازگشت‌شان حتماً به سوی دوزخ است. (68)

باید گفت که دوزخیان مانند جنتیان دارای، خوردنی‌ها و آشامیدنی‌های میباشد، که این نوشیدنی‌ها و خوردنی‌ها، نه تنها لذیذ و خوش مزه نیستند، بلکه بد شکل و بد مزه و آزار دهنده نیز می‌باشد.

بعد از اینکه دوزخیان آب جوش را نوشیدن، از نوشیدن آب جوش و خوردن درخت زقوم آنان را دوباره به قعر دوزخ بر می‌گردانند، این بدین معنی است که دوزخیان پس از خوردن زقوم، آنان را برای نوشیدن آب جوش به محل آن وارد می‌سازند، و بعد از نوشیدن دوباره به دوزخ بر می‌گردانند.

مقاتل گفته است: حمیم در خارج از دوزخ قرار دارد، آنها را برای نوشیدن آن بیرون می‌برند و سپس آنها را به دوزخ بر می‌گردانند. و ابو سعود گفته است: زقوم و حمیم وسیله‌ی پذیرایی بوده که قبل از ورود به آتش به آنان داده می‌شود (ابو سعود ۲۷۱/۴).

دکتر مصطفیٰ خرمدل مفسر تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» می نویسد:
«مَرْجِعُهُمْ»: رجوع و برگشت ایشان. مراد این است که دوزخیان برای خوردن زقوم به قعر دوزخ برده می شوند (سوره: صافات آیه 64) و برای نوشاندن آب داغ و سوزان به مکان دیگری که قرآن روشن نفرموده است (رحمن آیه 44)، سپس هر کسی را به جایگاه عذابش بر می گردانند.

از فحوای مجموع آیات مبارکه معلوم می شود که: آب جوش (حمیم) در موضعی خارج از دوزخ (جحیم) قرار دارد. قابل یاد دهانی می دانم که:

- دوزخیان نیز همچون بهشتیان، خوردنی و آشامیدنی دارند، اما نه تنها لذیذ و دلپسند نیست بلکه بد شکل و بد مزه و آزار دهنده است.
- برای فرار و عدم تناول از غذاهای دوزخی نه راه فراری است و نه راه عدم تناول.
- دوزخیان به قدری گرسنه هستند که از بدترین غذا شکم خود را پر می کنند.
- فکر نه کنید که: عذاب های قیامت برای کفار مقطعی باشد، بلکه دوزخ قرارگاه ابدی کفار است.

از فحوای آیه مبارکه بر می آید طوریکه برخی از مفسران نوشته اند: **«ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لِإِلَى الْجَحِيمِ»** (شاید دوزخیان را برای خوراندن و نوشاندن زقوم و حمیم به جایی می برند و دوباره آنها را به محل اول بر می گردانند).

إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ ﴿٦٩﴾

چرا که آنها پدرانشان را گمراه یافتند. (۶۹)

در مورد اینکه آنان چرا سزاور سزای سخت گردیدند، همین است که آنان در حالیکه پدران خویش را گمراه یافتند، با آنها از روی تقلید - و نه از روی هیچ گونه حجتی - به آنان اقتداء و از آنها پیروی نمودند.

فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ ﴿٧٠﴾

پس با اینحال با سرعت به دنبال پدرانشان شتابان می روند. (70)

«عَلَىٰ آثَارِهِمْ»: در راه ایشان. به دنبال آنان (سوره های: مائده آیه 46، کهف آیه 6).
«يُهْرَعُونَ»: به شتاب رانده میشوند. به سرعت روانه می گردند. (سوره: هود آیه 78).
 یعنی طوریکه در آیه فوق متذکر شدیم آنها از پدران خویش با تمام شتاب پیروی کردند، مجاهد میفرماید: پیروی کردن آنها را به دویدن تشبیه کرده است، مانند آن که به سرعت به سوی چیزی می شتابد.

وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٧١﴾

البته پیش از آنان اکثر پیشینیان (نیز) گمراه شدند. (71)

«الْأَوَّلِينَ»: پیشینیان، گذشتگان.

در آیه مبارکه پروردگار با عظمت به بیان این واقعیت می پردازد یعنی: پیش از کفار این اُمت «بیشتر پیشینیان» از اُمت های گذشته «گمراه شدند» بر اثر همان تقلید کورکورانه و عدم نگرش و اندیشه درست.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنْذِرِينَ ﴿٧٢﴾

و به راستی ما در میان آنان هشدار دهندگانی فرستاده بودیم. (72)

یعنی در میان این اقوام پیامبرانی زیادی اعزام داشتیم که آنها را از عذاب برحذر می داشتند

و می ترساندند، و حق را برای شان بیان می داشتند، اما این امر در آنان هیچ تأثیری بجای نگذاشت و هیچ سودی به حال شان بوجو نیامد، و به گمراهی و کج روی خویش ادامه دادند و در آن فرورفتند.

«مُنذِرِينَ»: بیم دهندگان. مراد پیغمبرانی است که آنان را به مسؤولیت هایشان آشنا می کردند و ایشان را از فرجام شرک و کفر و بدکرداری و بیدادگری و تقلید کور کورانه از دیگران بیم می دادند. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن، دکتر مصطفی خرمدل).

فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنذِرِينَ ﴿٧٣﴾

پس با تأمل بنگر سرانجام بیم داده شدگان چگونه بود؟ (73)
یعنی ای محمد! بنگر، بیندیش و تفکر کن که انجام سرنوشت کافران، و تکذیب کنندگان چگونه بود. آیا آنها را نابود نکردیم سرانجام شان چیزی جز آتش دوزخ نبوده و نیست. و آنها را مایه‌ی پند و عبرت و ضرب المثلی برای جهانیان شدند؟!!

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ ﴿٧٤﴾

به استثنای بندگان مخلص ما. (74)
اما نه آن بندگان که در عبادت خویش اخلاص ورزیدند و تنها از خداوند متعالی اطاعت نمودند، حق تعالی ایشان را به فضل و رحمتش مخصوص ساخت و به بهشتش کرامت بخشید.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (75 الی 82) به داستان و قصه «نوح علیه السلام» پرداخته میشود، طوری که می فرماید:

وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ ﴿٧٥﴾

و به راستی نوح ما را به فریاد خواند (و ما دعای او را اجابت کردیم)، و چه خوب اجابت کننده ای هستیم. (75)

«لام» در آیه مبارکه «وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ» مقدمه قسم است. یعنی قسم به خدا نوح به ما پناه آورد و بعد از این که قومش او را تکذیب کردند از قومش مأیوس شد از ما یاری خواست، «أَيُّ مَغْلُوبٍ فَأَتْتَصِرَ» [قمر: 10]. «پروردگارا! من مغلوب هستم پس یاریم کن». یعنی: دعای او را به نیکوترین وجه اجابت کردیم و قومش را به وسیله طوفان هلاک گردانیدیم و ما چه نیک اجابت کننده بودیم. در این هیچ جای شکی نیست که الله تعالی؛ بهترین پذیرنده دعاست؛ زیرا او بهترین دوست و نیکوترین یاری کننده‌ای است. واقعیت امر اینست که مردان الهی هیچ وخت به بن بست نمی رسند و هنگامی که کار بر آنان سخت شود و به مشکل مواجه شوند، با دعا و استمداد از پروردگار با عظمت استمداد حل مشکل می نمایند.

مفسر بزرگ جهان اسلام صاوی در تفسیر خویش می نویسد: خدای متعال در این سوره هفت قصه را آورده است: قصه نوح، قصه ابراهیم، قصه اسماعیل ذبیح، قصه موسی و هارون، قصه الیاس، قصه لوط و قصه یونس. تمام این داستان ها و قصه ها رابه منظور تسلی خاطر حضرت محمد صلی الله علیه وسلم و برحذر داشتن افراد کافر آورده است. (تفسیر صاوی ۳/۳۴۰).

وَنَجِّينَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ﴿٧٦﴾

و او و خانواده‌اش را از اندوه بزرگ رهایی بخشیدیم. (76)

«الْكَرْبِ»: غم و اندوه (سوره‌های: أنعام آیه: 64، أنبياء آیه: 76).

الله تعالی هم نوح علیه السلام، و خانواده اش را، یعنی هم کسانی را که از اهلش مؤمن بودند همه را از اذیت کافران و از هلاکت و تباهی (همانا غرق) شدن نجات داد. در تفسیر انوار القرآن آمده است: تعداد آنان به هشتاد نفر زن و مرد می‌رسید و در نتیجه به فوز و فلاح دنیا و آخرت نایل آمدند. (تفسیر انوار القرآن: عبد الرؤوف مخلص هروی).

وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمْ الْبَاقِينَ ﴿٧٧﴾

و [تنها] نسل او را (روی زمین) باقی گذاشتیم. (77)

الله تعالی به نوح علیه السلام احسان کرد و کرامت بخشید. طوری که بعد از نابود شدن قوم نوح ذریت و نسل نوح در سرزمین باقی ماندند. ابن عباس (رض) گفته است: تمام ساکنان کره‌ی زمین از ذریت و نسل نوح میباشند. (البحر المحيط 364/7).

در التسهیل آمده است: چون بعد از این‌که مردم در طوفان غرق شدند و نوح و همراهانش در کشتی نجات یافتند، انسان‌ها از نسل سه فرزند او یعنی سام و حام و یافث متولد شدند. (التسهیل 172/3).

1 - سام: که پدر اعراب و فارس و روم است.

2 - حام: که پدر سیاه‌پوستان است.

3 - یافث: که پدر ترکان، اهالی خزر و یاجوج و ماجوج از اقوام چین و ژاپن و مانند آن هاست. (تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤوف مخلص هروی).

دکتر مصطفی مفسر تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» می‌نویسد:

«ذُرِّيَّتُهُ...»: برخی، از این آیه چنین برداشت کرده‌اند که تمام نسل بشر بعد از نوح، از دودمان او به وجود آمده و تمام نژادهای روی زمین به فرزندان وی منتهی می‌شوند. اما مؤمنان دیگری در خدمت نوح بودند، و قاعدتاً از ایشان هم فرزندان باقی مانده است (سوره: هود آیه: 40). همچنین چه بسا طوفان نوح بخش بزرگی از معموره زمین را فرا گرفته باشد (التفسیر القرآنی للقرآن) مگر در بخش‌های دیگر مردمانی نبوده‌اند و زاد و ولد نداشته‌اند؟ به هر حال، چه این باشد و چه آن، مسأله مهمی نیست.

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ﴿٧٨﴾

و برای او در میان ملت‌های آینده یادگار و نام نیک به جا گذاشتیم. (78)

پروردگار سبحان و تعالی برای نوح علیه السلام در دنیا ذکر خیر و ستایش نیکویی را ماندگار ساخت؛ ذکر و یاد خیر او را تا روز قیامت پایدار کردیم یعنی: جهانیان پیوسته بر او ثنای نیک می‌گویند و برای او دعا کرده و درود و رحمت می‌فرستند و چون از او یاد کنند، می‌گویند: «سلام بر نوح» به قولی: این سلامی است از سوی خداوند متعال بر نوح. یعنی: سلام از جانب ما بر نوح در میان جهانیان باد!

«الْآخِرِينَ»: آیندگان. مراد ذکر جمیل و نام نیکو دعای خیر برای او است که بر زبان همه پیروان ادیان آسمانی جاری می‌گردد (ملاحظه شود سوره‌های: مریم آیه: 50، شعراء آیه: 84).

سَلَامٌ عَلَى نُوْحٍ فِي الْعَالَمِينَ ﴿٧٩﴾

سلام و تحیت بر نوح (خدا پرست) در میان عالمیان باد. (79)
از جانب الله تعالی رحیم و رحمان امن و سلامتی برای نوح علیه السلام میسر است و از اینکه توسط آیندگان به بدی یاد شود محفوظ است؛ بلکه همه جهانیان او را به خوبی ستایش می نمایند.

«سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ...»: اگر کلمه (سَلَامٌ) خبر مبتدای محذوف (هُوَ) باشد، جمله اخباری است و معنی آن در بالا گذشت.

و اگر (سَلَامٌ) مبتدا بشمار آید، جمله انشائی و برای دعا است و معنی چنین است: درود خدا تا قیامت بر نوح باد.

«فِي الْعَالَمِينَ»: در میان همه جهانیان. مراد تا پایان عمر انسان ها و نهایت دنیا است. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن).

خواننده گان محترم!

در قرآن عظیم الشان در آیات متعددی حضرت نوح علیه السلام بمتابه پیامبر که فضیلت های خاصی خود راداشت و اینکه نمونه مقاوت بود، و زندگی آن برای پیامبر صلی الله علیه وسلم سبب دل گرمی و آرامش بوده، مطرح شده است. واقعاً هم حضرت ابراهیم علیه السلام دارایی خصوصیات خاص خود که از جمله میتوان گفت:

- حضرت نوح علیه السلام اولین پیامبر اولوالعزم است که به عنوان شیخ الأنبياء نامیده شده است.

- نوح(ع) تنها پیامبری است که مدّت رسالتش در قرآن مطرح شده است.

- سلام خداوند متعال به نوح علیه السلام دارایی خصوصیت خاصی بوده و عبارت «فِي الْعَالَمِينَ» به آن اضافه شده است.

- نوح علیه السلام پیامبری است که حتّی یکی از فرزندانش و همسرش با او مخالف بودند و به او ایمان نیاوردند.

إِنَّا كَذَلِكْ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٨٠﴾

به راستی ما نیکوکاران را این گونه ثواب می دهیم. (۸۰)

یعنی: ما کسی را که در سخن و عملش نیکوکار، به احسان و نیکوکاری معروف و بر آن پایدار و ثابت قدم باشد، و در عبادت پروردگارشان راستکار باشند کرامت می بخشیم.

إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿٨١﴾

به راستی او از بندگان مؤمن ما بود. (۸۱)

درواقعیت نوح علیه السلام ازبندگان راستکار و اخلاصمند خداوند بزرگ بود. نوح علیه السلام در بندگی الله تعالی مخلص بود، و ایمان و یقینش کامل بود.

در حاشیه‌ی بیضاوی گفته است: به منظور نشان دادن والایی قدر و منزلت ایمان و اصالت امرش، این اکرام و فضل را مبتنی بر احسان قرار داده و سپس احسان را مبتنی بر ایمان قرار داده است تا شکوه و اصالت امر ایمان را نمایان سازد. و دنیا را از نسل او پر کرده است، تا یادش بر سر زبان جهانیان جاویدان بماند. (شیخ زاده ۱۵۷/۳).

ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْأَخْرِينَ ﴿٨٢﴾

سپس دیگران را غرق کردیم. (82)

در آیه مبارکه آمده است، آن‌عه از کافران که به نوح علیه السلام ایمان نیاوردند، تا آخرین نفر غرق کردیم. به طوری که آثار و نام و نشانی از آنان باقی نماند.
خواننده گان محترم!

بعد از ختم داستان وقصه نوح علیه السلام اینک در آیات (83 الي 113) داستان حضرت ابراهیم علیه السلام و شکستادن بتها و بحث ذبح حضرت اسماعیل علیه السلام مورد بیان قرار میگیرد. طوری که میفرماید:

وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ ﴿٨٣﴾

و به راستی ابراهیم از پیروان نوح بود. (83)
در آیه مبارکه میفرماید: همانا ابراهیم خلیل از جمله افرادی است که بر سنت و روش نوح علیه السلام بودند، و طریقه، روش و آیین او را در پیش گرفت.

وی از جمله و از کسانی بود که با نوح علیه السلام در دعوت به سوی الله تعالی و یگانگی وی موافقت کرد، و بصورت کل وی از جمله یاران و هواداران با وفا او به به شمار می رفت.

شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی مفسر تفسیر بیضاوی میفرماید: «بعید نیست که شریعت این دو پیامبر اولوالعزم الهی در همه فروع دین، یا در غالب آن ها، نیز یکی بوده باشد». وی میافزاید: فاصله بین نوح و ابراهیم علیهم السلام دوهزار و ششصد و چهل سال بود. در این فاصله دو پیامبر از جانب الله تعالی مبعوث شدند، که عبارت بودند از «هود» و «صالح» علیهما السلام. (تفسیر بیضاوی ۱۴۱/۲)

«شِيعَةٌ»:

اصل کلمه «شِيعَةٌ» به معنی پیروان و یاران است و هر گروهی که بر امری گرد آمده و بر آن متفق شوند، آن ها برای آن امر «متشیع» هستند.

دکتر مصطفی خرمدل مفسر تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» در مورد «شِيعَةٌ»: مینویسد: «شِيعَةٌ»: یعنی پیرو، دنباله رو. و هدف از آن پیروی و دنباله روی، تداوم خط فکری و مکتبی است. به عبارت دیگر: انبیاء، همه مبلغان یک مکتب و استادان یک دانشگاه هستند، و توحید و عدل و تقوا و اخلاص و بسیاری دیگر از کردارهای پسندیده و خصال حمیده، تغییر ناپذیر و شیوه متبوع همه فرستادگان خدا بوده است.

إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿٨٤﴾

هنگامی که با قلب سلیم به پیشگاه پروردگارش آمد. (۸۴)
بعد از اینکه ابراهیم علیه السلام با (قلب سلیم) یعنی دلی پاک از هر اعتقاد باطل و اخلاق بد، با قلبی پاک و مصفا و خالص و خالی از شک و تردید به سوی الله رو آورد.

قلب سلیم:

«سَلِيمٌ»: سالم. پاک از شرک. «قَلْبٍ سَلِيمٍ»: (سوره: شعراء آیه 89).
طوری که در فوق تذکر دادیم «قلب سلیم» عبارت از قلب است که از شک و شرک پاک و منزه بوده، و به منظور کسب رضای پروردگار با عظمت، برای خلش خیر خواه باشد. ابن عباس (رض) میفرماید: «قلب سلیم قلبی است که به لاله الا الله گواهی دهد».

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ ﴿٨٥﴾

وقتی که به پدر و قوم خود گفت: چه چیزی را می پرستید؟ (۸۵)

«مَادَا»: این ها چه چیزند؟ سؤال، جنبه تحقیر بت ها و ناپسند شمردن کار پدر را دارد. یعنی بعد از اینکه حضرت ابراهیم علیه السلام با انکار و به عنوان توبیخ و سرزنش به پدرش، آزر و قومش گفت: چه مفهومی دارد که شما این بت ها را عبادت می کنید در حالیکه به شما نفع ضرری رسانده نمی توانند؟! بدین ترتیب ابراهیم علیه السلام انکار و سرزنش خود را اعلام داشته است.

أَفْكَاً إِلَهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ ﴿٨٦﴾

آیا به جای خدا معبودان دروغین را می خواهید. (۸۶) حضرت ابراهیم علیه السلام «به پدر و قومش گفت» سرزنش کنان و معترض گفت: آیا شما خدایان ساختگی و موهومی را عبادت می کنید و از عبادت پروردگاری که جز او معبود بر حقی وجود ندارد و تنها او مستحق عبادت است رو می گردانید؟ شیخ قرطبی در معنی «إفک» میفرماید که: «افک یعنی بدترین دروغ که هرگز پایدار نیست و همیشه آشفته می باشد. (قرطبی ۹۲/۱۵).

همچنان دکتر مصطفی خرمدل مفسر تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» مینویسد: «إفکاً»: دروغ محض. کثیف ترین دروغ (ملاحظه شود سوره های: نور آیات 11 و 12، فرقان آیه 4، سبأ آیه 43، احقاف آیه 11، عنکبوت آیه 17). «أَفْكَاً إِلَهَةً»: همزه برای استفهام توبیخی است. کلمه «إفکاً» می تواند مفعول به و کلمه «إِلَهَةً» بدل، و یا این که (إفکاً) مفعول له و (إِلَهَةً) مفعول به باشد. در صورت اخیر، معنی آیه چنین میشود: آیا محض دروغ، معبودهائی جز خدا را خواستارید؟

فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٨٧﴾

پس گمانتان در باره پروردگار جهانیان چیست؟ (87) یعنی درباره پروردگار جهانیان چه گمانی دارید؟ آیا گمان می برید وقتی غیر او را پرستش کنید، شما را بدون عذاب و کیفر رها می کند؟ طبری گفته است: یعنی ای قوم! اگر غیر خدا را پرستش کنید و در محضر او حاضر شوید، خداوند با شما چه کار می کند؟ (تفسیر طبری ۴۵/۲۳).

فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ ﴿٨٨﴾

سپس نگاهی به ستارگان انداخت. (۸۸) حضرت ابراهیم علیه السلام بعد از اینکه به خاطر پرستش غیر خدا آنان را توبیخ و سرزنش کرد، خواست به آنها نشان دهد که بت های را که آنان مصروف عبادت شان است سود و زیانی رسانده نمی تواند! و خواست در خلوت آنها را بشکند. تلاش کرد و در فکر حیلۀ شد، که برای شرکت در مراسم جشن با آنها همراهی نکند. لذا مانند عادت آنها که ستاره شناس بودند به آسمان نگاه کرد، و به آنها وانمود کرد که ستاره نشان می دهد فردا مریض خواهد شد. آنگاه گفت: اگر با شما بیرون بیایم مریض خواهیم شد. این حیلۀ دروغ به شمار نمی رود، بلکه از جمله حیلۀ هایی است که برای نیل به مقصود شرعی جایز است. طوری که میگویند: «مصلحت دروغ را جایز میدارد»، پس دروغی مصلحت آمیز به از راستی فتنه انگیز. یا منظورش این بود از این که آنها بت را پرستش میکنند قلبش مریض است. (تفسیر قرطبی ۹۳/۱۵).

مصطفی خرمدل مفسر تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» می نویسد «نَظَرَ نَظْرَةً...»: نگاه ابراهیم به ستارگان آسمانی، جنبه مطالعه در اسرار آفرینش بود، هر چند ایشان آن را نگاه «منجمانه» می پنداشتند.

مفسران در باره نگرستن ابراهیم علیه السلام به ستارگان گفته اند: نگاه ابراهیم علیه السلام به ستارگان، به منظور تعظیم و تقدیس آن ها نبود چنان که قومش این کار را می کردند بلکه هدف او این بود تا با این نگاه، در آن ها این ذهنیت را إلقاء کند که او هم آنچه را که آن ها در باره ستارگان می دانند، میداند و در امور خود بر ستارگان تکیه می کند. پس این نگاه وی صرفاً حیلہ ای بود که او اندیشید. یا قصد وی از این کار، تأمل در کائنات و آسمان بود. چنان که قتاده میگوید: «اعراب برای شخصی که در حال تفکر است و زمانی دراز در فکر و اندیشه فرو رفته، می گویند: نظر فی النجوم: در ستارگان نگرست»، یعنی: بسیار در فکر فرو رفت.

خلاصه اینکه: نگرستن ابراهیم علیه السلام به ستارگان و این سخن وی که: «من مریضم»، از باب «توریه» بود. یعنی: او از این سخن هدفی مخصوص به خود داشت ولی در عین حال خواست که آن ها از آن چیز دیگری غیر از آنچه او اراده داشت، برداشت کنند تا بدین وسیله بتواند نقشه خود را در مورد بتانشان به اجرا گذارد. شایان ذکر است که دروغ گفتن به منظور «توریه» و «تعریض» مباح است چنانکه در حدیث شریف آمده است: «إِن فِي الْمَعَارِضِ لَمَنْدُوحَةٌ عَنِ الْكُذْبِ». «بی گمان در سخن های سر بسته، گریزگاهی از دروغ است». (تفسیر انوار القرآن).

توریه چیست؟

«توریه» یعنی: این که انسان از سخن خود منظوری داشته باشد که با ظاهر کلام مخالف است. توریه به دو شرط جایز است:

اول: این که کلمه، احتمال آن را داشته باشد.

دوم: این که ظلمی در آن صورت نگیرد. پس اگر شخصی بگوید: [لا أنام إلا علي وَتَد] من نمی خوابم مگر بر روی میخی. [وتد] چوبی است که به دیوار زده میشود و وسایل به آن آویزان می کنند. شخص بگوید منظورم از میخ، کوه است، این توریه درست است؛ چون کلمه احتمال آن را دارد و در آن بر کسی ظلم هم نشده است.

اگر کسی بگوید: [والله لا أنام إلا تحت السقف] سوگند به خدا که بجز زیر سقف در جایی دیگر نمی خوابم، سپس بالای سقف بخوابد و بگوید منظورم از سقف آسمان بوده است، این درست است، چون آسمان هم سقف نامیده میشود. چنان که خداوند متعال میفرماید: «وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا [32: انبیاء]» [و آسمان را سقفی حفاظت شده قرار داده ایم].

اگر توریه برای ستم کردن بر کسی به کار رود جایز نیست؛ مانند کسی که حقی از انسانی را بگیرد و سپس پیش قاضی برود و مظلوم گواه نداشته باشد؛ آنگاه قاضی از گیرنده حق بخواهد که سوگند بخورد که چیزی با تو نیست، و او سوگند بخورد و الله او نزد من چیزی ندارد، آن وقت قاضی به نفع او حکم کند. سپس وقتی مردم در این مورد با او حرف بزنند و بگویند که به دروغ قسم خورده ای و قسم دروغ انسان را به دوزخ می برد، چنان که پیامبر میفرماید: [مَنْ حَلَفَ عَلِيمِينَ صَبْرًا لِيَقْتَطِعَ بِهَا مَالَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ وَهُوَ فِيهَا فَاجِرٌ لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضَبًا].

حيله و فریب یا کید در اسلام:

قبل از همه باید گفت که: حيله و فریب و نیرنگ و پیمان شکنی در شریعت اسلام حرام است، چنانکه الله متعال انسان فریبکار را مورد سرزنش قرار داده میفرماید: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ* الَّذِينَ عَاهَدتَّ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ» (سوره انفال 56).

یعنی: به یقین، بدترین جنبندها نزد خدا، کسانی هستند که کافر شدند و ایمان نمی‌آورند، همان کسانی که با آنها پیمان بستنی؛ سپس هر بار عهد و پیمان خود را می‌شکنند؛ و (از پیمان شکنی و خیانت) پرهیز ندارند.

و در حدیث صحیحی از ابو هریره رضی الله عنه آمده که گفت: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرَّ عَلَى صَبْرَةَ مِنْ طَعَامٍ فَأَدْخَلَ يَدَهُ فِيهَا، فَنَالَتْ أَصَابِعَهُ بِلَبْلَاءٍ فَقَالَ: يَا صَاحِبَ الطَّعَامِ مَا هَذَا؟ قَالَ: أَصَابَتْهُ السَّمَاءُ، يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: أَفَلَا جَعَلْتَهُ فَوْقَ الطَّعَامِ حَتَّى يَرَاهُ النَّاسُ؟ ثُمَّ قَالَ: مَنْ عَشَّ فَنَيْسَ مِنْهُ» صحیح الترمذی (1315). یعنی: رسول خدا صلی الله علیه وسلم از کنار کوبه‌ی گندم (انباشته برای فروش) گذشت، دستش را در گندم‌ها فرو برد، انگشتانش خیس شد، خطاب به فروشنده فرمود: «این (تری) چیست؟» (او) گفت: ای رسول خدا! باران باریده و تر شده است، فرمود: «پس چرا آن (گندم‌های خیس) را ظاهر نکردی تا مردم ببینند؟ سپس فرمود: «هر کس اهل قلب و فریب باشد از ما مسلمانان نیست».

همچنان درباره خیانت و عهد شکنی فرمودند: «إِنَّ الْعَادِرَ يَنْصَبُ لَهُ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ قَيْلًا: هَذِهِ عُذْرَةُ فَلَانَ بْنِ فَلَانَ». متفق علیه (یعنی: «در روز قیامت برای هر خیانت کار و پیمان شکنی پرچم و علامت مشخصی تعیین می‌گردد (و برای مردم معلوم و مشخص می‌شوند) و اعلام می‌شود که این پیمان شکن، فلان پسر فلان است».

و عبدالله پسر عمرو گوید: پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَتْ مُنَافِقًا خَالِصًا، وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ خُصْلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خُصْلَةٌ مِنَ النِّفَاقِ حَتَّى يَدَعَهَا: إِذَا أَوْثَمَنَ خَانَ، وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا عَاهَدَ غَدَرَ، وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ». متفق علیه

یعنی: «چهار صفت هستند که اگر همه آن در کسی موجود باشند آن شخص منافق کامل است، و کسی که یکی از این خصلتها را داشته باشد تا وقتی که آن را ترک می‌نماید یک صفت منافق در او موجود است، این چهار صفت عبارتند از:

- 1 - هرگاه به عنوان ایمن قرار داده شود، خیانت کند.
- 2 - به هنگام سخن گفتن دروغ بگوید.
- 3 - هر وقت عهد و پیمانی ببندد، آن را نقض کند.
- 4 - به هنگام عداوت و دشمنی از حق تجاوز کند و به دروغ و دسیسه و نسبت‌های نادرست متوسل شود.

با وجود حرام بودن مکر و خیانت و غدر در اسلام، اما فریب دادن کافر در حال جنگ جایز است، چنانکه جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «الْحَرْبُ خُدْعَةٌ». یعنی: «جنگ با کافران مشتمل بر فریب و تاکتیک می‌باشد (و با فریب و تاکتیک باید آنان را شکست داد)». بخاری (3029) و مسلم (58).

امام نووي رحمه الله گفته: «علمای اسلاف اتفاق نظر دارند که فریب کفار در جنگ هرگونه که امکان داشته باشد جایز است، مگر آنکه فریب موجب نقض پیمان یا امان شود که در اینحالت جایز نیست».

پس اسلام غدر و پیمان شکنی و خیانت را حرام گردانیده و پیمان شکستن از جمله خدعه و فریب جایز در جنگ محسوب نمیشود، چراکه نقض عهد و خیانت از صفات مسلمین نیست، حتی اگر پیمان را با کفار بسته باشند خود را ملتزم به اجرای عهدنامه میکنند مگر آنکه طرف مقابل غدر و پیمان شکنی کند.

ولی علمای اسلام فرمودند: بکار بستن حيله برای دفع ظلم و یا استیفا یا ستیلا بلندی و برتری حق، مباح است، یعنی اگر ستاندن حق جز به کمک حيله ممکن نباشد و در آن حيله ضرری متوجه دیگران نگردد، استفاده از آن مباح است. مثلاً کارمندی که در یک شرکت اشتغال داشته و اکنون صاحبان شرکت حقوق و دستمزد او را نمیدهند و حتی در فکر آن هستند که دستمزد ماهیانه اش را الغاء کنند، اگر این کارمند از طریق های مشروع دیگر نتواند حق خود را بستاند، برایش جایز است که از حيله برای گرفتن حقش استفاده کند بشرطیکه دیگران از حيله او متضرر نگردند.

امام ابن قیم رحمه الله در «زادالمعاد» می گوید: «اگر قرار باشد کسی با دروغ گفتن به حق (پای مال شده اش) دست یابد، برای او جایز است که با نفس خود و دیگری دروغ گوید، بشرطی که آن دروغ موجب ضرر به دیگران نشود».

البته استفاده از توریه بجای دروغ بهتر است، و توریه یعنی گفتن کلامی که دو معنی داشته باشد، مخاطب از ظاهر کلام معنایی برداشت کند اما گوینده معنای دیگری در باطن آن سخن در نظر دارد.

امام نووي در «ریاض الصالحین» باب (آنچه از دروغ رواست) میگوید: «بدانکه اگر چه اصل دروغ حرام است، ولی در بعضی حالات و روی شرط هایی رواست که در کتاب «اذکار» ذکر نمودم که فشرده آن این است که سخن وسیله ایست برای بیان مقاصد و هر مقصد نیکی که رسیدن به آن بدون گفتن دروغ ممکن باشد، دروغ گفتن در آن حرام است و اگر رسیدن به آن بدون دروغ گفتن، ممکن نباشد، دروغ جائز و رواست. پس اگر مقصود او مباح باشد، دروغ گفتن، هم مباح است و اگر واجب باشد، دروغ گفتن، واجب است».

هرگاه مسلمانی از ظالم و ستمگری که می خواهد او را بکشد، یا مالش را بگیرد، پنهان شد، یا مالش را پنهان نمود و از شخصی در باره وی سؤال شد، واجب است که دروغ بگوید و آنرا مخفی بدارد.

همانطور هرگاه نزد او مالی به و دیعت نهاده شده باشد و ظالمی بخواهد که آن را بگیرد، واجب است که دروغ گفته آن را پنهان بدارد.

و محتاط تر در این موارد این است که توریه کند، و معنای توریه این است که از عبارتش مقصد صحیحی را در نظر داشته باشد که نسبت به آن دروغگو نیست، هر چند در ظاهر لفظ و نسبت به آنچه که مخاطب آن را می فهمد، دروغگو است. و هرگاه توریه را گذاشته و عبارت دروغی را ذکر نمود، در این حال حرام نمی باشد. و علماء برای روا بودن دروغ گفتن در این حال به حدیث ام کلثوم استدلال جسته اند، که گفت: از رسول الله صلی

الله علیه وسلم شنیدیم که میفرمود: کذاب کسی نیست که در میان مردم اصلاح می‌آورد، پس خبری را می‌رساند، یا خبری را می‌گوید.

و مسلم رحمه الله در روایتش افزوده که ام کلثوم رضي الله عنها گفت: و نشنیدم در چیزی از آنچه مردم می‌گویند، رخصت داده باشد، مگر در سه چیز: جنگ، و آشتی در میان مردم، و سخن مرد به همسرش و سخن همسر به شوهرش». پایان نقل قول از کتاب ریاض الصالحین.

در اینجا برای فهم بیشتر موضوع یک ماجرای قرآنی را ذکر می‌کنیم؛ وقتی که یوسف علیه السلام در مصر به مقام و فرمانروایی رسید، و هنگامی که یعقوب علیه السلام فرزندان را برای آوردن آذوقه به مصر روانه کرد، یعقوب علیه السلام فرزند محبوبش بنیامین را به دیگر فرزندان توصیه نمود که از او مراقبت کنند، فرزندان یعقوب هم به او قول دادند که از او حفاظت نمایند، وقتی که به مصر رسیدند و یوسف علیه السلام خواست که بنیامین را از چنگ بردارانش درآورد و نزد خود نگهدارد، مجبور شد که از حيله اي براي رسیدن به مقصودش استفاده کند، برای این کار او چون می‌دانست در شریعت یعقوب علیه السلام جریمه دزدی اینست که دزد را یکسال به بردگی بگیرند، لذا حيله اي بکار بست تا بنیامین دزد تلقی شود و بدین طریق بنیامین را از چنگ بردارانش خلاص کند و یکسال نزد خودش نگهدارد، (داستان به تفصیل اش در سوره یوسف آیات: 76-56). تذکر رفته است.

لذا یوسف علیه السلام با بکار بستن یک حيله كاري کرد که بنیامین بعنوان جریمه و سزای دزدی اسیر شود و او با اینکار برادرش بنیامین را نزد خود نگهداشت و از دست برادران حسودش نجات داد.

فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ ﴿٨٩﴾

و با قوش گفت که من مریضم (و نتوانم به جشن عید بتان آیم). (۸۹) قابل تذکر است که گفتن این بهانه که حضرت ابراهیم علیه السلام برای قوش پیش کرد که: من مریض هستم از جمله عذری است که؛ در آن تعریضی وجود دارد. دکتر مصطفی خرمدل مفسر تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» مینویسد:

«سَقِيمٌ»: مریض «إِنِّي سَقِيمٌ»: هدف ابراهیم، مریضی روح و آزار دل از پندارگرایی و اوهم پرستی مردم، و برداشت ایشان از سخن او بیماری ظاهری بود. به این ترتیب عذر خود را از عدم شرکت در جشن سالیانه ایشان خواست.

گویا سحرگاهان غذاهایی در کنار بت‌ها می‌نهادند تا متبرک شود، و خودشان از شهر بیرون می‌رفتند. شامگاهان از مراسم صحرا بر می‌گشتند و از آن خوراکی‌ها می‌خوردند.

فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ ﴿٩٠﴾

قوم از او دست کشیده برگشتند. (۹۰)

قوم ابراهیم علیه السلام او را تنها گذاشته و همه باهم به مراسم عید خود رفتند.

فَرَاغَ إِلَى آلِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ ﴿٩١﴾

پس شتابان و نهان به سوی معبود هایشان رفت و (مسخره کنان) گفت: آیا نمی‌خورید؟ (۹۱) «رَاغٌ»: مخفیانه و شتابان رفت.

ابراهیم علیه السلام در غیاب قوم خود به سرعت و شتاب به سوی بت‌های قوش رفت و به گونه استهزا و تمسخر برای آن‌ها گفت: و به طور نهانی به سوی معبودانشان رفت «و

گفت «خطاب به آن بتان از روی استهزا و تمسخر: «آیا چیزی نمی‌خورید؟» چرا از این غذایی که مشرکان برای شما گذاشته‌اند، و خود به جشن خویش رفته‌اند؟ نمی‌خورید. این کثیر گفته است: بعد از این‌که آنها بیرون رفتند، ابراهیم به نهانی و سرعت خود را به آنها رساند. (تفسیر ابن کثیر ۱۸۵/۳).

مَا لَكُمْ لَا تَنْطُقُونَ ﴿٩٢﴾

شما را چه شده است که حرف نمی‌زنید؟ (۹۲)
در آیه مبارکه آمده است که ابراهیم علیه السلام می‌دانست که آن‌ها جماداتی بیش نیستند و به سخن گفتن قادر نمی‌باشند.

گفت: «مَا لَكُمْ»: شما را چه شده است؟ که گپ نمیزند، و چرا به سؤالات من جواب نمی‌دهید، اگر توان سخن گفتن را دارید؟

الإمام أبو حیان می‌فرماید: پیشنهاد خوردن و در خواست سخن گفتن را ابراهیم علیه السلام به عنوان تمسخر و استهزا مطرح کرده است؛ زیرا آنها از پرستندگان پست تر بودند؛ چون آنان به عکس بت‌ها هم خوراک می‌خورده‌اند و هم سخن می‌گفتند. (البحر المحیط ۳۶۶/۷).

فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ ﴿٩٣﴾

پس با دست راست بر آنها ضربه محکم وارد کرد. (۹۳)
ابراهیم علیه السلام بعد از اینکه به سوی بت‌ها رفت، و به تمام قوت و شدت بر سر آنان می‌کوفت. در مورد اینکه آنان را چر با دست راست خویش میزد، اینست که قوت و نیروی انسان در دست راست وی بیشتر و زدن با آن شدیدتر است.

امام بیضاوی می‌فرماید: مقید کردن آن به «بِالْيَمِينِ» برای نشان دادن زور و قدرت ابراهیم علیه السلام است؛ چون نیرومندی ابزار کار نشان دهنده‌ی عکس‌العمل تند و شدید است. (تفسیر بیضاوی ۱۴۲/۲).

قرطبی می‌فرماید: حضرت ابراهیم علیه السلام زدن را به «بِالْيَمِينِ» اختصاص داده است؛ چون دست راست قوی‌تر است و با آن می‌توان به‌شدت ضربه خویش را بر بت‌ها وارد نماید. (تفسیر قرطبی ۹۴/۱۵).

سپس ضربه‌ای محکم با دست راست و با توجه بر پیکر آنها فرود آورد (و همه را جز بت بزرگ در هم شکست) جز بت بزرگ را که تفصیل داستان آن در سوره «أَنْبِيَاء» آمده است. مصطفی خرم‌دل در تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» می‌نویسد:

«رَاغَ عَلَيْهِمْ»: از بالا بر آنها فرو کوفت.

«بِالْيَمِينِ»: با دست راست. با قدرت و قوت (سوره: زمر / 67).

«رَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا»: کلمه (ضَرْبًا) می‌تواند مفعول مطلق (رَاغَ) به اعتبار معنی باشد. چرا که معنی چنین است: «ضَرْبَهُمْ ضَرْبًا». یا اینکه مصدر است و در معنی اسم فاعل است: «رَاغَ عَلَيْهِمْ ضَارِبًا». و یا این که مفعول له و معنی آن چنین است: برای زدن به سراغ شان رفت.

فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزْفُونَ ﴿٩٤﴾

پس مردم شتابان به سوی او روی آوردند. (۹۴)

بعد از اینکه قوم اطلاع حاصل نمودند با عجله و شتاب و قهر و غضب، غرض گرفتن انتقام در حالیکه یک دیگر را می زدند به سوي او آمدند، زیرا دانستند که او این کار را بر سر آن ها آورده است! وگفتند:

وای بر تو! ما آنها را می پرستیم و تو آنها را می شکنی؟ توبیخ کنان در جواب آنها گفت:

محاكمه حضرت ابراهيم عليه السلام:

بعد از حضور ابراهيم عليه السلام در جمع مردم اولین سوالي که برایش مطرح کردند «أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِاللَّهِتَا يُأْبِرُهُمَا» (62) (سوره الأنبياء: 62) گفتند: آیا تو ای ابراهيم این کار را بر سر خدایان ما آورده ای؟

ابراهيم عليه السلام از حکمت کار گرفت، و جواب حکیمانه برای شان ارایه داشت و گفت: «قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَلُّوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ» (63) (الأنبياء: 63) (بلکه این [بت] بزرگشان آن [کار] را کرده است، که اگر سخن میگویند از آنان بپرسید.) با پیش کردن جواب منطقی توانست که غفلت شان را بیدار کند. در این وخت آنان در، خطاب به یک دیگر گفتند: «إِنَّكُمْ أَنْتُمْ الظَّالِمُونَ» (64) (الأنبياء: 64) (انان به خود آمدند) و به خویشتن گفتند: شما حقیقتاً ستمگرید.) زیرا بت ها را بدون حافظ و نگهبان رها کرده اید تا به این درد مبتلا شوند و کسی که به آن ها ایمان ندارد آنان را از بین ببرد. بعد از چند لحظه فکر شان به هوش آمد و گفتند: «لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ» (65) (الأنبياء: 65) (تو می دانستی این ها سخن نمی گویند.) تو که می دانی این ها چیزی نمی گویند چگونه ما را به سؤال از آن ها فرا می خوانی در حالیکه خود می دانی جامد و کر هستی و توان شناخت پیرامون خود را ندارند اینجا بود که حضرت ابراهيم عليه السلام از فرصت استفاده کرده گفت: «قَالَ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ» (66) (الأنبياء: 66) (تو می پرستی که کمترین سود و زیانی به شما نمی رسانند وای بر شما و وای بر چیزهایی که به جای خداوند می پرستی آیا نمی فهمید؟) چون مفتضح شدند و راه علاجی فرا رویشان نماند گفتند: «قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلَ اللَّهِ إِنَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَعِلِينَ» (68) (الأنبياء: 68) (گفتند: اگر می خواهید کاری کنید ابراهيم را سخت بسوزانید و خدایان خویش را مدد و یاری دهید.) (رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی).

قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَحْتُونَ» (۹۵)

ابراهيم گفت: آیا رواست که شما چیزی به دست خود بتراشید و آن را پرستش کنید؟ (۹۵) ابراهيم عليه السلام با تمام شجاعت قوت از آنان پرسید: آیا بت هایی را عبادت می کنید که به دست خود آنها را تراشیده و خود آنها را ساخته اید؟ و چگونه چیز خود ساخته می تواند معبود باشد؟

«تَنْحِتُونَ»: می تراشید (سوره: اعراف / 74، شعراء / 149).

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ» (۹۶)

و حال آنکه خداوند شما را و چیزهایی را که بر سر آنها کار میکنید، آفریده است. (۹۶) شما چگونه عبادت خالق لایزال را ترک میکنید و مخلوق را پرستش میکنید؛ در حالیکه که خداوند عز و جل خود شما و عمل شما و تمام موجودات و همه چیز را هستی بخشیده است.

ابن جوزی گفته است: به نظر بعضی از مفسران (ما) مصدری است، پس یعنی خدا شما و اعمال شما را خلق کرده است و به نظر آنها این آیه در مورد خلق اعمال انسان اساس و قاعده به شمار می‌آید. و به نظر بعضی (ما) موصول است و به معنی «الذی» است، پس یعنی شما و بت‌هایی را که ساخته‌اید خلق کرده است. و این دیدگاه به سیاق کلام مناسب‌تر و در اتمام حجت بر بت پرستان قوی‌تر است. (التسهیل ۱۷۳/۳).

قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا فَأَلْفَوْهُ فِي الْجَحِيمِ ﴿٩٧﴾

گفتند: برای او چهار دیوار بزرگی (مانند کوره) بسازید و او را در جهنمی از آتش بیفکنید! (۹۷)

«بُنْيَانًا»: ساختمان (ملاحظه شود سوره‌های: توبه / 109 و 110، نحل / 26، کهف / 21). در اینجا مراد چهار دیواری است.

«الْجَحِيمِ»: آتش عظیم و سوزان و وشعله‌گر، در ضمن «الْجَحِيمِ»: یکی از نام‌های دوزخ است.

بعد از اینکه ابراهیم علیه السلام آنان را با دلیل و منطق قوی مغلوب ساخت، قوم ابراهیم علیه السلام غرض مجازات وی به مشوره پرداختند، در نتیجه به این فیصله رسیدند که او را در آتش به سوزاند، بناءً آتش دانی از سنگ ساختند و آن را از هیزم پرکردند آنگاه هیزم را آتش زدند، و حضرت ابراهیم را در آتش انداختند.

ابراهیم علیه السلام به آتش انداخته می‌شود:

طوری‌که در فوق یادآور شدیم بعد از پایان محاکمه، خواستند بعنوان عتاب و جزا او را بسوزانند. اما درین فکر می‌کردند که چگونه؟ ایشان مقرر کردند و لازم دانستند که در آتش شعله‌ور سوزان انداخته شود تا باعث تسکین آلام ایشان گردد. از اینجا و آنجا شروع به جمع آوری هیزم نمودند تا آن‌ها را آتش زده، ابراهیم علیه السلام را فدای خدایان خود نمایند تا آنجا که عده از زنان مریض نیز نذر می‌کردند اگر شفا یابند به جمع آوری هیزم بپردازند. بعد از جمع آوری هیزم‌های زیاد آن‌ها را آتش زدند، چون آتش برافروخت ابراهیم (علیه السلام) را در آن انداختند لیکن خداوند بلافاصله دستور داد «يُنَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ ﴿69﴾ [الأنبياء: 69] (ما به آتش دستور دادیم که ای آتش سرد و سالم باش بر ابراهیم). بدین وسیله معجزه‌ی بزرگ‌خدایی به وقوع پیوست و آتش سوزان (به امر خدا) آن چنان سرد گردید که ابراهیم علیه السلام در بحبوحه‌های آن احساس سرما می‌کرد و کید دشمنان خدا به سوی خودشان برگشت. (ملاحظه شود رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم، از: شیخ علی صابونی).

فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ ﴿٩٨﴾

نمرودیان قصد مکر و ستمش کردند ما هم آنان را خوار و نابود ساختیم (و آتش را بر او گلستان کردیم). (۹۸)

«كَيْدًا»: «کید»: نیرنگ. چاره اندیشی. در اینجا طرح نابودی ابراهیم علیه السلام و نقشه برچیدن اثرات تبلیغ‌قوی و عملی او مراد است.

«الْأَسْفَلِينَ»: پستان و خواران. به زیر افتادگان و شکست خوردگان.

طوری‌که در آیه فوق تذکر یافت: قوم ابراهیم علیه السلام برای کشتن ابراهیم علیه السلام حيله و نیرنگ به کار برند، ولی ما او را از آتش نجات دادیم، آتش به فرمان ما بر او سرد و سلامتی بخش شد و کمترین تأثیر سوئی هم در او نکرد. و آن را به صورت مرد سالم

در آوردیم اما خداوند متعال آنان را خوار و زیانمند ساخت؛ چون نیرنگشان در مورد ابراهیم علیه السلام اجرا و کارگر نشد.

مناظره حضرت ابراهیم علیه السلام و نمرود:

ابراهیم علیه السلام در زمانی زندگی میکرد که: مردم در اوج گمراهی و شرک اعتقادی بسر می بردند. در زمان او پادشاهی جبار و متمرّد، که ادعای ربوبیت را داشت ظهور کرده و یکی از چهار پادشاه مشهور جهان آن وقت بود. زیرا گفته اند: چهار نفر (دو مسلمان و دو کافر) همه ی دنیا را در تسخیر خویش داشتند، مسلمانان ذوالقرنین و حضرت سلیمان علیه السلام پسر داوود و از کافران نمرود و بختنصر بوده اند، غیر از این چهار نفر کسی همه دنیا را فتح نکرده است، بلکه کشوری یا چند کشور را در اختیار داشته اند مانند فرعون که فرمانروای سرزمین مصر بود.

مؤرخین می نویسند: نمرود 400 سال حکمرانی کرد طی این مدت اهل طغیان و جبروت تکبر و سرکشی بود ادعای خدایی داشت با حضرت ابراهیم علیه السلام به مناظره پرداخت چون ابراهیم علیه السلام بر او وارد شد پرسید:

خدای تو کیست؟

آیا غیر از من خدایی داری؟

حضرت ابراهیم خلیل الله در کلامی برگرفته از ایمان و منطق به او جواب داد و گفت:

«رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ» (البقرة: 258)

(پروردگار من کسی است که زنده می گرداند و می میراند.) او پروردگار قادری است که می تواند انسان را از عدم به وجود آورد او را می میراند بعد او را زنده می کند پس زنده کردن و میراندن، از مظاهر قدرت الله تعالی است. نمرود به شنیدن این سخن بعد از تمسخر بر او خندید و گفت: «أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ» (البقرة: 258) (او گفت: منم زنده می گردانم و می میرانم.) یعنی آنچه را خدای تو میتواند انجام دهد منم قادر بر انجام آن می باشم. ابراهیم علیه السلام گفت: چطور؟

فوراً به نگهبان امر داد دو زندانی بیاوردند که هر دو محکوم به اعدام بودند دستور داد سر یکی را از تن جدا کردند و دیگری را آزاد کرد، او به این عمل حماقت خویش میخواست در مقابل خدا و قدرت او ابراهیم علیه السلام قدرت نمایی کند و احیاء و اماتة را که هر دو جزو صفات ویژه خالق اند به خود نسبت دهد.

چون ابراهیم علیه السلام بیعقلی و حقارت او را دید متوجه امر دیگری شد که اصلاً نمرود را توان احتجاج و لجاجت در آن نبود گفت: «فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ» (البقرة: 258) (الله تعالی آفتاب را از مشرق بر می آورد تو آن را از مغرب در آور.) با این حجت و دلیل او را مبهوت کرد، زیرا اگر خدا است باید توان ایجاد تغییر در نظام آفرینش را داشته باشد و مسیر طلوع و غروب آفتاب را بتواند تغییر دهد. و این چنین حق پیروز و باطل شکست خورد.

سدی «ابومحمد اسماعیل بن عبدالرحمان»، معروف به سدی کبیر، میفرماید: این مناظره بین ابراهیم و نمرود در روز خروجش از آتش بوده است. (ملاحظه شود رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم، از: شیخ علی صابونی.)

وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴿٩٩﴾

[ابراهیم] گفت من رونده به سوی پروردگارم هستم، او مرا راهنمایی خواهد کرد. (۹۹)

ابراهیم علیه السلام، بعد از اینکه الله تعالی او را از آتش و نیرنگ آنها نجات داد، از میان قوم خود هجرت کرد قوم که کفر به خدای سبحان و تکذیب پیامبرانش علیه السلام، کردند، یعنی گفت: من از شهر خود کوچ و هجرت از وطن کافران به وطنی که به عبادت و طاعت او تعالی پرداخته بتوانم یعنی به جایی هجرت می‌کنم که خدای من مرا به هجرت به سوی آن فرمان داده و آن سرزمین شام، وی آنها را (کافران) را به حال خود رها کرد. مقاتل گفته است: ابراهیم علیه السلام اولین انسانی بود که با سارا به سرزمین شام کوچ کرد. (تفسیر قرطبی ۹۷/۱۵).

این آیه دلیل بر وجوب هجرت از جایی است که انسان مؤمن به برپا داشتن شعایر دین خود در آنجا قادر نیست.

این آیه به مشروعیت هجرت از دار کفر به سوی دار اسلام دلالت دارد؛ البته آنگاه که شخص مؤمن توان انجام عبادت الله تعالی را نداشته باشد.

داستان مهاجرت ابراهیم علیه السلام به مصر:

بعد از اینکه قحطی و خشک سالی سراسر شام و فلسطین را فرا گرفت. ابراهیم علیه السلام با همسرش سارا که زنی بسیار صاحب حسن و جمال بود به مصر هجرت کرد، یکی از جاسوسان بدسرشت به پادشاه ستمگر مصر خبر داد که مردی آمده و زنی آن چنانی همراه دارد، این پادشاه یکی از امرای عرب به نام سنان پسر علوان بود عادتش بر این بود هرگاه می‌شنید که مردی زنی زیبا همراه دارد آن را از او غصب میکرد چون ابراهیم علیه السلام وارد مصر گردید، این ستمگر خواست سارا را از او بدست آورده و مورد تجاوز قرار دهد این بود که ابراهیم علیه السلام را به نزد خود فراخواند و پرسید: این زن چه نسبتی با تو دارد؟ ابراهیم علیه السلام گفت: خواهرم است و منظورش خواهر دینی بود «أَئِمَّا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» [الحجرات: 10]. (فقط مؤمنان برادران همدیگرند). ابراهیم را از نزد خود بیرون کرد چون به نزد سارا برگشت گفت: اگر این ستمگر بفهمد تو همسر من هستی تو را از من می‌گیرد لذا اگر از تو سؤال کرد تو خواهر دینی من هستی چون در روی زمین غیر از من و شما مسلمانی وجود ندارد، پادشاه ستمگر دنبال او شخصی فرستاد چون او را نزد پادشاه بردند و بر او وارد گردید مفتون زیبایی او شد در مورد ابراهیم علیه السلام از او سؤال کرد گفت: من خواهر او هستم پادشاه ستمگر نسبت به او قصد بدی داشت به سوی او دست دراز کرد که او را به طرف خود جذب کند دستش از حرکت بایستاد و دچار اضطراب چنانی شد که نزدیک بود از شدت ترس بمیرد. گفت: از خدا بخواه مرا شفا دهد کاری به شما ندارم و زیبایی به تو نمی‌رسانم.

سارا دعا کرد شفا یافت چون به حالت قبلی برگشت دوباره قصد تجاوز و تعدی نمود، برای بار دوم دستش خشک و بی حرکت شد دوباره از او خواست از خدا دعا کند خوب شود برایش دعا کرد شفا یافت، پادشاه به سوی نگهبانان در بانگ برآورد که این شیطان است که به نزد من آورده‌اید نه انسان. دستور داد او را آزاد کنند و کنیزی به او بخشید. که نامش هاجر بود. وقتی سارا را نزد پادشاه بردند ابراهیم به اقامه نماز و راز و نیاز با خدا مشغول گردید و از خدا خواست شر ستمگری از همسرش دفع کند چون برگشت ابراهیم علیه السلام با اشاره‌ی دست پرسید چه بر سرش آمده؟ گفت: خداوند شر و فتنه ستمگر را از من دفع کرد و هاجر را به کنیزی من در آورد. (داستان را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند.) حضرت ابو هریره گوید: این است مادر شما ای فرزندان آب آسمان (ملت عرب)، که خداوند به

عنوان احترام خلیش (ابراهیم علیه السلام) او را از شر پادشاه ستمگر حفظ نمود. (ملاحظه شود رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی).

رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۱۰۰﴾

پروردگارا! مرا (فرزندی) که از صالحان باشد عطا کن. (۱۰۰)
«الصَّالِحِينَ»: شایستگان (ملاحظه شود سوره های: انبیاء / 72 و 86).
«رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ»: بعد از آن ابراهیم علیه السلام به حضور پروردگارش دعا کرد پروردگارا! فرزندی از صالحان به من عطا فرما که در غربت انیس و همدم باشد. که مرا بر انجام طاعتت یاری کند و به جایی قومم، در غربت مونس باشد.
 پروردگارا! فرزند صالحی عطا فرما تا علم و دعوت را از وی به ارث برد.
 ابن کثیر گفته است: منظورش فرزندی مطیع بود که جانشین قوم و عشیرتش بشوند که آنها را ترک گفته بود (ابن کثیر ۱۸۶/۳).

فَبَشِّرْهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ ﴿۱۰۱﴾

پس او را به پسری بردبار مژده دادیم. (۱۰۱)
 خداوند متعال دعای ابراهیم علیه السلام را قبول و استجاب کرد. او را به پسری بردبار مژده داد، فرزندی که بزرگ می شود و در بزرگی حلیم و بردبار می گردد.
 طوری که یاد آور شدیم حضرت ابراهیم علیه السلام به فرزند پسری مژده داده شد که در خورد سالی هوشیار و در همه امورش با برکت بود.

ابو سعود گفته است: بدین وسیله خدا سه مژده را به او داده است: مژده داد که پسر است و به سن رشد میرسد و با حلم و حوصله خواهد بود؛ چون صغیر به «حلم» متصف نمیشود. چه حلمی با حلم او برابری میکند که وقتی پدرش به او پیشنهاد ذبح و قربانی شدن کرد، گفت: «پدر جان! آنچه را به تو امر می شود انجام بده، به خواست خدا مرا از شکیبیان خواهی یافت» (تفسیر ابو سعود ۲۷۳/۴). و جمهور مفسران بر این نظرند پسری که مژده‌ی تولدش داده شد عبارت بود از «اسماعیل»؛ چون خدا بعد از خاتمه‌ی قصه‌ی ذبیح فرموده است: **«وَوَبَشِّرْهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ»** و مژده‌ی تولد اسحاق را به او دادیم که پیامبری از صالحان خواهد بود. پس این بیان نشان می دهد که ذبیح، اسماعیل است. (در کتاب «النبوّة و الأنبياء» از مؤلف تفصیل و دلیل موضوع را در صفحه‌ی ۷۳ بخوانید و به ابن کثیر ۱۸۶/۳ مراجعه کنید که حاوی بحثی لطیف است).

ابن کثیر میفرماید: «این فرزند، اسماعیل علیه السلام است زیرا او اولین پسری است که ابراهیم علیه السلام به آن مژده داده شد و او (به اتفاق مسلمین و اهل کتاب) از اسحاق بزرگتر است بلکه در نص کتاب شان است که ابراهیم علیه السلام در زمان تولد اسماعیل علیه السلام، هشتادوشش سال و در زمان تولد اسحاق نودونه سال داشت». (تفسیر انوار القرآن: عبد الرؤوف مخلص هروی).

اسماعیل علیه السلام:

بعد از اینکه ابراهیم علیه السلام همراه همسرش سارا و کنیزش هاجر از مصر به فلسطین مهاجرت کرد. چون سارا عقیم بود و از تنهایی و بی فرزندی شوهرش ابراهیم علیه السلام رنج می برد و خود نیز به عمری رسیده بود که انتظار حامله‌گی نداشت زیرا عمرش از هفتاد تجاوز کرده بود. سارا کنیز خود را به ابراهیم علیه السلام بخشید و از او خواست بر او وارد شود شاید خداوند فرزندی به او عنایت کند که در دوران پیری کمک و معین پدر

باشد، ابراهیم علیه السلام تسلیم نظر او شد و چون با هاجر ازدواج کرد، فرزند زیبایی برای او به دنیا آورد که همان اسماعیل علیه السلام است و رسول الله صلی الله علیه وسلم از سلاله پاک او می‌باشد. بعد از پیدا شدن این فرزند درون و روان ابراهیم آسوده گشت زیرا به عمر 86 سالگی رسیده بود.

**فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى
قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ ﴿102﴾**

هنگامی که (فرزندش) در کار و کوشش به سنی رسید که می‌توانست با او بایستد، (پدر) گفت: فرزندم! من در خواب دیده‌ام که من تو را ذبح می‌کنم، پس بنگر که چه می‌بینی و نظرت چیست [اسماعیل علیه السلام] گفت پدر جان آنچه فرمانت داده‌اند، انجام بده، که به زودی مرا به خواست خداوند، از شکیبیان خواهی یافت. (۱۰۲)

بعد از اینکه اسماعیل علیه السلام به سن و سالی رسید که توانمندی کار و بار را با پدر خویش دارد، یعنی اینکه اسماعیل جوان شد، و کمک رسان پدر خویش گردید، مفسران گفته اند: یعنی به سن سیزده سالگی رسید پدرش برای او گفت: «قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ» از جانب پروردگار به خواب دیدم و مرا به ذبح تو مأمور ساخته است. ابن عباس (رض) میفرماید: رؤیای پیامبران وحی است و این آیه را خواند. و محمد بن کعب گفته است: در حال خواب و بیداری از جانب خدا به پیامبران وحی می‌آمد؛ زیرا چشمان پیامبران به خواب می‌رود اما قلوب آنها به خواب نمی‌رود. (تفسیر قرطبی ۱۰۲/۱۵).

«فَانظُرْ مَاذَا تَرَى» رأی تو در این باره چیست؟

ابن کثیر میفرماید: از این جهت پسرش را با خبر کرد که کار بر او آسان تر باشد و صبر و حوصله و عزم و اراده‌اش را در مورد اطاعت از فرمان الله بیازماید. (مختصر ۱۸۶/۳). اگر سؤال بعمل آید: که چرا در مورد امری که از جانب الله تعالی قطعی است، با او مشاوره کرد؟ در جواب باید گفت: حضرت ابراهیم علیه السلام با اسماعیل علیه السلام مشاوره نکرد که به نظر او عمل کند، بلکه به این منظور با او مشاوره کرد که او را از خواب خود مطلع بسازد، و به او ثبات قلب بدهد و او را بر صبر و شکیبایی استوار کند و به او قوت قلب بدهد. از این رو به نیکوترین وجه به او جواب داد:

«قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ» اسماعیل گفت: پدر جان! فرمان الله را در مورد ذبح عملی کن، «ان شاء الله مرا از شکیبیان خواهی یافت» بر ذبح، یا بر قضای پروردگار متعال. و این جواب انسانی است که تحمل و صبر و امتثال امر و رضایت به قضای خدا به او عطا شده است.

مفسرین میفرمایند که ابراهیم علیه السلام در شب «تروییه» در خواب دید که گوینده‌ای به وی می‌گوید: «الله تعالی تو را به ذبح فرزندت فرمان می‌دهد».

زمانی که صبح شد، در این فکر فرو رفت که آیا این خواب از جانب الله تعالی است، یا از سوی شیطان؟

باز چون شب فرا رسید، بار دیگر خوابی مانند آن دید، در این هنگام متیقن شد که آن خواب از جانب خدای سبحان و تعالی است. سپس در شب سوم نیز خوابی مانند آن دید پس در این هنگام بر ذبح فرزندش مصمم گشت. بدین جهت، این ایام سه‌گانه را ایام «تروییه»، «عرفه» و «نحر» یعنی: «تفکر»، «شناخت» و «قربانی» نامیدند.

البته فرزندی که ابراهیم علیه السلام به ذبح آن مأمور شد، اسماعیل علیه السلام است زیرا بشارت به پسری حلیم، مربوط به وی می باشد و بیان ذبح وی نیز به دنبال این بشارت آمده است، سپس بعد از بیان اینهاست که در آیه (112) بشارت به تولد اسحاق مطرح می شود. همچنین از دلایلی که اثبات می کند، ذبیح اسماعیل علیه السلام است نه اسحاق، این است که در تورات آمده است: «ای ابراهیم! فرزند آغازین یکدانه خود اسحاق را ذبح کن». در حالی که اسحاق فرزند آغازین ابراهیم علیه السلام و فرزند یکدانه وی نیز نبود بلکه فرزند آغازین و یکدانه وی اسماعیل بود پس ملاحظه می شود که کلمه «اسحاق» از افزوده های اهل کتاب و تحریف های آنان است. و چون ابراهیم علیه السلام فرزندش را برای ذبح آماده کرد و از خدای خویش اطاعت نمود، حق تعالی به وی فرزند دیگری نیز ارزانی کرد که همان اسحاق علیه السلام است. (تفسیر انوار القرآن).

این کثیر میفرماید: «گروهی از اهل علم بر آنند که ذبیح اسحاق علیه السلام است... اما من گمان نمی کنم که این برداشت، جز از منابع علمی اهل کتاب، از جای دیگری نشأت گرفته باشد... زیرا یهودیان با اعراب بر سر این فضل که پدرشان اسماعیل علیه السلام ذبیح خدا باشد، حسد ورزیدند لذا در تورات دست برده و کلمه اسحاق را بدان افزودند، همان گونه که در روایات تاریخی و حتی در بعضی از احادیث رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نیز دست بردند تا بدانجا که این گونه برداشت میان بعضی از صحابه نیز سرایت کرد.

همچنین از دلایلی که اثبات می کند: ذبیح، اسماعیل است، این فرموده رسول اکرم صلی الله علیه وسلم است: «انا ابن الذبیحین: من فرزند دو ذبیح هستم». که یکی از آن ها جدشان اسماعیل علیه السلام و دیگری پدرشان عبدالله است؛ زیرا عبدالمطلب نذر کرده بود که چنانچه خداوند متعال برایش حفر چاه زمزم را آسان سازد، یا فرزندان او را به ده تن برساند، یکی از فرزندان را قربانی نماید. پس چون خداوند کار حفر زمزم را بر وی آسان ساخت، میان فرزندانش قرعه انداخت که یکی از آن ها را ذبح کند و قرعه به نام عبدالله برآمد. سر انجام به جای ذبح عبدالله، صد شتر فدیة داد.

فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ ﴿١٠٣﴾

پس چون (پدر و پسر) هردو (به امر الله) گردن نهادند و (ابراهیم) فرزندش را به پیشانی بر زمین خواباند. (۱۰۳)

زمانیکه ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام هردو «أَسْلَمَا»: تسلیم قضا و قدر الهی شدند و فرمان الله را پذیرفتند، و ابراهیم فرزند خود اسماعیل را بر جبینش بر زمین خواباند تا ذبح کند؛ «وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ» یعنی او را روی شکم خواباند. یعنی: ابراهیم، اسماعیل علیهم السلام را بر پیشانی اش به خاک خواباند تا در هنگام ذبح چهره اش را نبیند که مبادا قلبش بر فرزند دلبندهش به رقت آید. یادآور می شویم؛ محلی که ابراهیم علیه السلام خواست تا فرزندش را در آن ذبح کند، قربانگاه منی در محل رمی جمرات بود. به قولی: این محل در شام بود. (تفسیر انوار القرآن).

وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا اِبْرَاهِيمَ ﴿١٠٤﴾

و او را نداء کردیم که ای ابراهیم! (۱۰۴)
خداوند متعال ابراهیم علیه السلام را در آن حالت هولناک و بزرگ مخاطب قرار داد و ندایش کرد: ای ابراهیم! مأموریت خود را انجام دادی و با خواباندن فرزندت برای ذبح مقصود رؤیایت حاصل شد.

روایت شده است که چندین بار کارد را به تندی بر گلویش کشید اما آن را نبرید. امام صاوی میفرماید: حکمت این امر عبارت است از این که الله تعالی ابراهیم علیه السلام را به عنوان دوست برگرفت، پس وقتی از خدا تمنای فرزند کرد و خدا فرزند را به او عطا کرد، فرزند مورد علاقه و محبت ابراهیم علیه السلام قرار گرفت، آنگاه الله فرمان ذبح فرزند محبوبش را داد، تا پاکی و صفای دوستیش نمایان شود. لذا ابراهیم علیه السلام فرمان خدا را به جا آورد و محبت خدا را بر محبت فرزند ترجیح داد.

ابن عباس (رض) گفته است: وقتی ابراهیم علیه السلام قصد ذبح پسرش را کرد و او را خواباند، پسر گفت: پدر جان! دست و پایم را ببند تا مضطرب نشوم و دست و پا نزنم، و لباس هایت را جمع کن تا به خون من آغشته نشوند و مادرم آن را نبیند و افسرده خاطر شود. و تیغت را تیز کن و به سرعت آن را بر گلویم بکش تا مرگ بر من آسان شود، و وقتی نزد مادرم بازگشتی سلام من را به او برسان، و اگر خواستی می توانی لباس مرا به او بدهی که شاید مایه‌ی تسلی خاطرش شود. ابراهیم علیه السلام گفت: فرزند دلبندم! در مورد اجرای فرمان خدا چه نیکو یآوری می باشی! (تفسیر صاوی ۳/۳۴۳).

فَدَّ صَدَقَاتِ الرَّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٠٥﴾

خوابت را تحقق دادی [و فرمان پروردگارت را اجرا کردی]، به راستی ما نیکوکاران را این گونه پاداش می دهیم [که نیت پاک و خالص شان را به جای عمل می پذیریم]. (۱۰۵) ای ابراهیم! به راستی که آنچه را پروردگار متعال به تو در خواب فرمان داده بود انجام دادی.

ای ابراهیم! رؤیای خود را راست ساختی و آن را به حقیقت و راستی پیوستی. خداوند متعال ابراهیم علیه السلام را به صرف عزمش بر ذبح فرزندش هر چند که او را ذبح نکرد راست کننده رؤیایش معرفی کرد زیرا او تمام مقدمات کار ذبح را فراهم کرد و عملاً هم آنچه را که در امکان وی بود، در این راستا انجام داد. (تفسیر انوار القرآن).

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ ﴿١٠٦﴾

به یقین این همان آزمایش روشن بود. (۱۰۶) در حقیقت چنین امری فرمان الهی بر ابراهیم علیه السلام به ذبح فرزندش امتحان و آزمایشی سخت و آشکار بود، چنان که جز صاحبان عزم به انجام چنین کاری استقامت نمی کنند.

وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ ﴿١٠٧﴾

و ما اسماعیل را در برابر قربانی بزرگی [از ذبح شدن] رهانیدیم (۱۰۷) خداوند متعال به عوض اسماعیل علیه السلام گوسفند قوچ بزرگی را فدیة داد تا ابراهیم علیه السلام آن را به جای فرزندش ذبح کند و در نتیجه این امر از جمله سنت های مؤکد در عید قربان شد.

ابن عباس (رض) میفرماید: قوچی بزرگ که چهل سال در بهشت چریده بود. (تفسیر ابن کثیر ۳/۱۸۷).

قابل یاد آوری است: که نزد جمهور علماء قربانی برای واجد شرایط آن سنت است اما ابو حنیفه (رح) میگوید: «قربانی بر اشخاص مقیم متمکن از اهالی شهرها واجب است و بر مسافر واجب نیست». همچنین احناف با این آیه بر اثبات این حکم استدلال کرده اند که: اگر کسی نذر کرد که فرزندش را ذبح کند، بر وی ذبح گوسفندی لازم می شود.

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ﴿١٠٨﴾

و در میان آیندگان برای او [نام نیک] به جا گذاشتیم. (۱۰۸)
یعنی: برای ابراهیم علیه السلام در میان اُمتهایی که پس از وی می‌آیند، نام و آوازه نیک باقی گذاشتیم.

سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ﴿١٠٩﴾

دروود و سلام بر ابراهیم باد! (۱۰۹)
تحفهٔ مبارک، سلامتی از همه آفات و امان از هر ترسناکی نثار ابراهیم علیه السلام باد که خلیل خداوند رحمان بود.

كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١١٠﴾

ما نیکوان را این چنین پاداش نیکو می‌دهیم. (۱۱۰)
همانطوریکه خداوند متعال ابراهیم علیه السلام را به خاطر حسن پذیرش فرمانش پاداش عطا کرد، به همه بندگان که دستورش را به وجه نیکو بپذیرند پاداش نیکو عطا می‌نماید.

إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿١١١﴾

بی تردید او (ابراهیم) از بندگان مؤمن ما بود (۱۱۱)
واقعا هم ابراهیم علیه السلام از بندگان راستکار و اخلاصمند خداوند متعال؛ از بندگان که به گونهٔ شایسته از او تعالی اطاعت کردند.

سلسله نسب حضرت ابراهیم علیه السلام:

ابراهیم پسر تارح، پسر ناحور، پسر ساروغ... نسبتش به سام پسر نوح می‌رسد. فاصله بین او و نوح بیشتر از هزار سال است، این نسب را مؤرخان به نقل از تورات ذکر کرده‌اند، اما در قرآن کریم آمده که اسم پدرش آزر بوده که این یکی، قول صحیح و معتمد می‌باشد، زیرا به عقیده مسلمانان تحریف به تورات و انجیل راه یافته و نمی‌توان بر تمامی منقولات آن‌ها اعتماد کرد.

لیکن جای تعجب است که بعضی از مفسرین به اعتماد بر منقولات این مؤرخین نام پدر ابراهیم را تارح ذکر کرده و گفته‌اند: آزر کاکای او بوده است آنچه ایشان را وادار به این سخن کرده اینک: حضرت ابراهیم ابو الأنبیاء بوده و پسندیده نیست فردی همچو او از پدری مشرک بدنیا آمده باشد، اما این مسئله هیچ خللی در قدر و منزلت او ایجاد نمی‌کند، چون هدایت بدست خداست هر که را بخواهد هدایت و هرکس را بخواهد گمراه می‌کند. همسر فرعون مؤمن بود اما پسر نوح کافر از دنیا رفت و این امر منجر به تنقیص قدر انبیاء نشد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم تصریح فرموده که: پدر ابراهیم علیه السلام آزر بوده است. در حدیث بخاری منقول از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است:

«حضرت ابراهیم علیه السلام در روز قیامت پدر خود (آزر) را ملاقات میکند در حالیکه غبار و سیاهی صورت او را پوشانیده، ابراهیم به او می‌گوید: نگفتم: مرا نافرمانی نکن؟ می‌گوید که: امروز تو را نافرمانی نمی‌کنم. ابراهیم گوید: خدایا تو وعده داده بودی در روز قیامت مرا شرمنده نکنی و چه شرمندگی از این شرم‌آورتر است که پدرم دور از رحمت تو باشد؟ خداوند گوید: من بهشت را بر کافرین حرام کرده‌ام. سپس به ابراهیم گوید: به زیر پاهایت بنگر.

نگاه می‌کند جنازه خون آلودی مشاهده میکند که در آتش انداخته میشود» (رجوع کنید به صحیح البخاری).

این حدیث صریح است در اینکه اسم پدر ابراهیم آزر بوده است و این مطلبی صحیح است که باید آن را بپذیریم.

مفسر ابن کثیر (رح) می‌فرماید: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ اتَّخَذُ أَسْنَامًا ءَالِهَةً» [الأنعام: 74]. (و بدانگاه که ابراهیم به پدر خود آزر گفت: آیا بت‌هایی را به خدایی می‌گیری.) این آیه به صراحت نام پدر ابراهیم را آزر دانسته، جمهور نسب شناسان از جمله ابن عباس (رض) بر این هستند که نام پدرش تارح و به گفته تورات تاریخ بوده، و گفته‌اند: لقب بتی که آزر پرستش می‌کرد تارح بوده است. ابن جریر طبری گوید: قول اصح اینکه اسم پدرش آزر بوده و احتمال دارد دو اسم بنام آزر و تارح یا یک نام و یک لقب داشته است و الله اعلم. (البداية والنهاية جلد 1 صفحه 142).

کنیه ابراهیم علیه السلام:

ابن عساکر به نقل از عکرمه گوید: ابراهیم مکنی به (ابوالضیفان) یعنی پدر مهمانان بود. گویم: این کنیه را از آنجا به او داده‌اند که مهمانان بسیار به خانه او می‌آمدند و هرکس به خانه او می‌آمد مورد احترام و تکریم فراوان واقع می‌شد، بسیار سخی بود برای مهمانان گوسفند و گاو و شتر سر می‌برید. ابن جریر به نقل از سدی گوید: «ابراهیم طعام فراوانی به مردم و مهمانان می‌داد...» قرآن داستان مهمانان ملائک را که برای هلاک قوم لوط آمده بودند بازگو میکند. در راه خود به سوی قوم لوط بر ابراهیم گذر کردند تا مژده‌ی عطای یک پسر از سوی خداوند به او بدهند چون ایشان را بدید گمان کرد انسان هستند گوساله‌ای برای آنان سر برید چون غذا، پیش آن‌ها آورد از آن نخوردند. از آنها در ترس و شک افتاد و با حذر و خوف به آن‌ها مینگریست. بدو خبر دادند که نترسد ملائکه هستند. (آیات 24 - 28 سورة الذاریات).

تولد حضرت ابراهیم علیه السلام:

بعضی از مؤرخین می‌گویند: ابراهیم علیه السلام در غوطه‌ی دمشق (ساحه‌ای سرسبز و حاصل خیز جنوبی دمشق) منطقه غوطه‌ی دمشق در دهی بنام برزه، واقع در کوه قاسیون به دنیا آمده اما قول مشهور نزد اهل سیر و تاریخ این است که در بابل (سرزمین کلدانیان) در عراق چشم به جهان گشود. ابن کثیر بعد از نقل قول اول می‌گوید: صحیح این است که در بابل چشم به جهان گشوده و انتساب او به منطقه غوطه‌ی شام از این جهت برده که وقتی به منظور کمک به برادر زاده‌اش (لوط علیه السلام) به آنجا آمد در آنجا به اقامه‌ی نماز برخاسته است.

ابراهیم علیه السلام در زمانی به دنیا آمد که 75 سال از عمر پدرش گذشته بود. او فرزند بزرگ آزر بود و بعد از او ناحور و هاران به دنیا آمدند، هاران پدر لوط علیه السلام است با این حساب، لوط علیه السلام برادر زاده‌ی ابراهیم علیه السلام است. اما مؤرخان اهل کتاب عقیده دارند ابراهیم علیه السلام فرزند وسط آزر است و هاران در زمان حیات پدرش در سرزمین مادریش که همان سرزمین کلدانیان (سرزمین بابل) است، از دنیا رفته است. اما قول اصح، قول اول است.

ابراهیم علیه السلام در جوانی با زنی به نام «سارا» ازدواج کرد. سارا عقیم بود ابراهیم علیه السلام با همسر و پدرش از سرزمین عراق به سرزمین فلسطین هجرت کرد و در

منطقه حران (شهری در شام) اقامت گزید. مردم آنجا ستاره پرست بودند و به وقت عبادت رو به قطب شمال می ایستادند و به پرستش هفت ستاره همت می گماشتند و بر هر دری از درهای هفتگانه‌ی دمشق هیئتی از یکی از این ستاره ها را نصب کرده بودند و برای ستارگان جشن و قربانی بر پا می کردند.

در آن زمان جز ابراهیم و همسر و برادر زاده اش لوط تمامی مردم جهان بت پرست بودند. ابراهیم خلیل با این شرارت به مبارزه برخاست و این گمراهی را باطل اعلام کرد خداوند از بچه‌گی حجت بالغه و قاطع به او ارزانی داشته بود، دارای اراده قوی و دید بصیر و روشن بود با قومش به مناظره بر می خاست و با آنها مجادله و مناظره میکرد و با برهان قاطع به رد نظریات ایشان می پرداخت کسی را یارای مقاومت با او (در مقام احتجاج) نبود.

موضوع دروغ‌های سه گانه:

اما موضوعی که در سنت رسول الله آمده و ظاهر آن اشاره به معصوم نبودن حضرت ابراهیم، علی نبینا دارد. رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «حضرت ابراهیم جز در سه مورد مرتکب دروغ‌گویی نشده. دو مورد آن درباره‌ی ذات خدا بود (یعنی در قرآن ذکر شده است). اول آنگاه که فرمود: «من مریض هستم» و دوم وقتی فرمود: «بلکه بت بزرگتر آن‌ها این کار را با آن‌ها کرده» و سومی وقتی همراه با همسرش حضرت سارا خاتون بر طاغوتی گذر کرد. بدو گفتند: مردی به اینجا آمده و زن بسیار زیبایی همراه دارد. پادشاه ستمگر شخصی را بدنبال ابراهیم علیه السلام فرستاد و پرسید این زن با توجه نسبتی دارد؟ فرمود: خواهرم است.

پس به سوی خانواده اش برگشت و گفت: اگر این ظالم بداند تو همسر من هستی بر من غلبه کرده و تو را از من خواهد گرفت اگر از تو پرسید: بگو: خواهر من هستی.

در واقع تو خواهر دینی منی چون بر این کره خاکی جز من و شما موحد دیگری وجود ندارد. طاغوت بدنبال سارا فرستاد او را به نزدش آوردند حضرت ابراهیم به اقامه نماز مشغول گردید. چون سارا به نزد طاغوت درآمد خواست به او نزدیک شود، زمین او را تا زانو بگیرفت. گفت: از خدا طلب کن رهایم کند خطری از جانب من تو را تهدید نخواهد کرد... حضرت سارا برایش دعا کرد و آزاد گردید... دوباره قصد تعرض نمود... زمین شدیدتر از دفعه قبل او را بگیرفت... گفت: برایم دعا کن آزاد شوم... زبانی از طرف من به تو نخواهد رسید. برایش دعا کرد، آزاد گردید، سپس بر دربان خود بانگ برآورد و گفت: این چیست که به نزد من آورده‌اید او انسان نیست بلکه شیطان است. بعد هاجره را به عنوان خادم بدو بخشید و رهایش کرد. به نزد حضرت ابراهیم برگشت او هنوز در نماز ایستاده بود. با دست اشاره کرد کیست؟ گفت: منم سارا خداوند کید آن کافر را به سینه‌ی خود او کوبید و هاجر را به عنوان خادم به من ببخشید... ابو هریره گوید: این است مادر شما ای فرزندان آب آسمان (ای ملت عرب)» (روایت از بخاری و مسلم).

در این حدیث مطلبی که دال بر عدم عصمت باشد وجود ندارد. چون رسول الله صلی الله علیه وسلم حقیقت معنای دروغ را از این سه کذب اراده نکرده بلکه مقصود این است که ابراهیم در این سه مورد خبرهایی داده، که ظاهر آن‌ها دروغ می نمود اما در حقیقت و نفس الامر چیزی دیگری منظور داشت وقتی فرمود: «إِنِّي سَقِيمٌ» [89] [الصافات: 89] و «قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا» [الأنبياء: 63] در واقع قصد نوعی استهزاء و تمسخر به آن‌ها و

خدایان ایشان داشت زیرا از جمله‌ی «من مریض هستم» معنای مجازی را قصد کرد که من از پرستش خدایان دروغین شما که نمی‌بینند و نمی‌شنوند مریض هستم... زیرا چنانچه انسان از نظر جسمی مریض می‌شود از نظر روحی نیز مریض می‌شود. مخصوصاً وقتی ببیند که قومش در جهالت و گمراهی سرگردان گشته‌اند آن‌ها را به هدایت فراخواند اما به فراخوانی او گوش ندادند و بر گمراهی خویش بیشتر پافشاری کردند. جمله «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ» نیز در واقع دروغ نبود بلکه برهان قاطع و حجت دافعه‌ای بود که بر قومش اقامه نمود. وقتی از او پرسیدند: چه کسی این بت‌ها را شکستانده؟ از باب تمسخر و استهزاء به ایشان و بت‌هایشان به سوی بت بزرگ اشاره کرد. و چون دید ایشان از جواب او در تعجب فرو رفته‌اند.

جواب ساکت‌کننده‌ای به آنها داده گفت: «فَسَلُّوْهُمْ اِنْ كَانُوْا يَنْطِقُوْنَ» (63) از آنها (بت‌ها) سؤال کنید اگر سخن می‌گویند؟

اما خطاب او به همسرش سارا، (تو خواهر منی) منظورش خواهر ایمانی و اعتقادی بود چنانچه خداوند می‌فرماید: «اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ اِخْوَةٌ» [الحجرات: 10].

«منحصراً مؤمنان با هم برادرند» و مقصودش برادری نسبی نبود چون همسرش بود نه خواهر... و تمامی این‌ها را از باب تعریض بگفت نه دروغ شایسته توبیخ، و رسول خدا فرموده: «دهان گشودن به دروغ در مقام تعریض هیچ اشکالی ندارد». یعنی «در تعریض چیزی وجود دارد که مانع افتادن مسلمان در دام دروغ حرام می‌شود.

با توجه به این تفسیر میتوان گفت: سخن ابراهیم در هیچیک از موارد سه‌گانه فوق‌الذکر دروغ عمدی تلقی نمیشود تا در عصمت او اختلال وارد کند بلکه نوعی تعریض مباح بوده است. «وَاللّٰهُ يَقُوْلُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيْلَ» (4) (الأحزاب: 4). (رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی).

وَبَشِّرْنَا هٗ بِاسْحَاقَ نَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِيْنَ ﴿١١٢﴾

و ما او را به اسحاق که پیامبر و از شایستگان بود مژده دادیم (۱۱۲) پروردگار با عظمت به ابراهیم علیه السلام را به فرزند دیگری اسحق بشارت داد، فرزندی که هم پیامبر و هم از شایستگان است، به عنوان پاداشی بر طاعت وی برای خداوند متعال که برای ابراهیم علیه السلام که؛ در برابر پایداری، انجام اوامر پروردگار و تسلیم به حکم مولایش که همانا ذبیح اسماعیل بود، به وی عطا شده.

ابن عباس می‌فرماید: در موقع ولادتش مژده‌ی پیامبری او را داد و نیز وقتی پیامبر شد، مژده را دریافت کرد. (تفسیر ابن کثیر ۱۸۹/۳).

نسب حضرت اسحاق علیه السلام:

او اسحاق پسر ابراهیم علیه السلام و مادرش سارا است. او دومین فرزند ابراهیم است. ملایکه‌ی اطهار تولد او را مژده دادند. انبیای بنی اسرائیل از نسل او بوجود آمده‌اند و نبوت در ذریه‌ی ابراهیم (اسحاق و اسماعیل) متمرکز گشته است. «وَجَعَلْنَا فِيْ ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ» [العنکبوت: 27]. (پیغمبری را در نسل و ذریه‌ی ابراهیم قرار دادیم).

رسالت حضرت اسحاق علیه السلام:

قول راجح اینکه اسحاق به سوی کنعانی‌ها (در سرزمینی که آنها سکونت داشتند) (شام و فلسطین) و در محیطی که ابوالانبیاء ابراهیم علیه السلام میزیست، مبعوث گردید. رسالت او به سوی قومی بود که در میان آنها زندگی می‌کرد.

وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ اسْحَاقَ وَمِن ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ مُبِينٌ ﴿١١٣﴾

و به او و به اسحاق برکت بخشیدیم، و از نسل آن دو (بعضی) نیکو کار و (بعضی) آشکارا بر خود ظالم بودند. (۱۱۳)

«و بَارَكْنَا عَلَيْهِ وَ عَلَىٰ اسْحَاقَ» الله تعالی برکت و شاستگی را بر ابراهیم و اسحق علیهما السلام فرود آورد

«وَمِن ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ مُبِينٌ» در بین نسل آنها افراد نیکوکار و افراد تبه‌کار قرار دارد. گروهی نیکوکار که از پروردگارشان می‌ترسند و گروهی دیگر که با شرک و گناهان بر خویشتن ستم روا می‌دارند.

برخی در تفسیر این آیه می‌نویسند که هدف اینست که: فرزندان آن دو تن را بسیار گردانیدیم، به طوری که بیشتر انبیا علیهم السلام از نسل اسحاق هستند، همچون ایوب و شعیب علیهما السلام «و از زاد و ولد آن دو، برخی نیکوکار و برخی آشکارا به خود ستمکار بودند»

خداوند متعال با این جمله، به بیان این حقیقت می‌پردازد که بودن نسل انسان‌ها از این عنصر و نژاد شریف و از این دودمان مبارک، هیچ سود و نفعی به حالشان ندارد بلکه آنچه برایشان سودمند است، اعمال خودشان می‌باشد، نه نسب و نژاد پدرانشان چنان‌که یهود و نصاری نیز - با وجود آنکه از تبار اسحاق هستند - لیکن به این ورطه آشکار از گمراهی و فساد در افتاده‌اند. (تفسیر انوار القرآن (جلد سوم) عبدالرؤف مخلص هروی) امام طبری می‌فرماید: «محسن» یعنی مؤمن، و «ظالم لنفسه» یعنی کافر (تفسیر طبری ۵۷/۲۳).

و ابو حیان گفته است: آیه متضمن وعید برای یهود و ذریت ابراهیم و اسحاق است که به محمد ایمان نیاوردند و نیز نشان می‌دهد که از انسان نیکو، ناپاک متولد می‌شود. و این امر برای نیکوکار عیب و نقص به شمار نمی‌آید. (البحر ۳۷۲/۷). خواننده گان محترم!

بعد از اینکه داستان ابراهیم خلیل الله و قصه ذی‌عبرت و تاریخی ذبح به بیان گرفته شد، اینک به تعقیب آن در آیات (۱۱۴ الی ۱۴۸) داستان و قصه های بعضی از پیامبران از جمله داستان حضرت موسی و هارون، الیاس و یونس و لوط مطرح می‌یابد که در این قصه ها پند و عبرت بزرگی نهفته است.

وَنَجَّيْنَاهُمَا وَقَوْمَهُمَا مِنَ الْكُرْبِ الْعَظِيمِ ﴿١١٥﴾

و هر دو را با قومشان از بلاي بزرگ (فرعونیان) نجات دادیم. (۱۱۵) خداوند متعال حضرت موسی و هارون علیهما السلام و قوم همراه شان را از شر بني اسرائیل، یعنی از غرق شدن، از برده گی، شکنجه و آزار و از اینکه فرزندان شان رابه قتل میرسانند، و زنان شان را زنده نگه می‌داشتند، نجات داد.

وَنَصَرْنَاهُمْ فَكَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ ﴿١١٦﴾

و آنان را یاری دادیم تا ایشان غالب آمدند (۱۱۶) در آیه مبارکه آمده است که: پروردگار با عظمت موسی علیه السلام و هارون علیه السلام و قوم شان ریااری کرد، یعنی آنان را بر دشمنانشان-یعنی قبطی‌ها-غالب و چیره کردیم، و بعد از این‌که مدت‌ها زیر دست و محکوم آنها بودند، آنان را بر قبطی‌ها و فرعونیان غالب و چیره کردیم. و دین‌شان تعالی حاصل کرد.

وَأَتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ ﴿١١٧﴾

و هر دو را کتاب بسیار روشنگر عطا کردیم (۱۱۷)
«الْمُسْتَبِينَ» یعنی: روشن و آشکار و رسا و بلیغ در بیان خویش. الله تعالی برای موسی و هارون علیهما السلام تورات را عطاء کرد که در بیان، عقاید و احکام بلیغ و رسا و حدود و احکامش کامل در آن بیان شده بود. یعنی تورات را به آنها دادیم.

وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿١١٨﴾

و هر دو را به راه راست (خدا پرستی) هدایت کردیم. (۱۱۸)
الله تعالی موسی و هارون علیهما السلام را به سوی راه راست، راهی که هیچ کجی و انحرافی نداشت هدایت و رهنمایی کرد.
طبری گفته است: آن راه عبارت است از اسلام که بر مبنای آن پیامبران مبعوث شده اند. (تفسیر طبری ۵۸/۲۳).

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْأَخْرِينِ ﴿١١٩﴾

برای آن دو در ملت های آینده نام نیک باقی گذاشتیم. (۱۱۹)
خداوند بزرگ برای موسی و هارون علیهما السلام در قرن های آینده برای همیشه نام نیک و تمجید و تعریف آنان را جاودانه و پایدار کرد.

سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ﴿١٢٠﴾

سلام بر موسی و هارون. (۱۲۰)
سلام از سوی ما و از سوی فرشتگان و انس و جن تا همیشه ایام، نثار بر موسی و هارون علیهما السلام باد. یعنی در میان امتهای واپسین «نام نیک» و ثنا و صفت ستوده «به جای گذاشتیم» که تا جهان باقی است، از ایشان به نیکی یاد میشود.

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٢١﴾

ما نیکوکاران را این گونه ثواب می دهیم. (۱۲۱)
همانطوریکه خداوند متعال برای موسی و هارون علیهما السلام پاداش اعمال نیکوی شان را عطا کرد، به همانگونه همه بندگان را که در طاعت شان اخلاص داشته باشند پاداش می دهد.

إِنَّهُمْ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٢٢﴾

زیرا هر دو از بندگان خاص با ایمان ما بودند. (۱۲۲)
به راستی که موسی و هارون علیهما السلام از بندگان صاحب یقین پروردگار و راسخ در ایمان شان بودند.

وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٢٣﴾

و بی تردید الیاس از پیامبران بود. (۱۲۳)

«الْيَاس»:

حضرت الیاس علیه السلام یکی از پیامبران بنی اسرائیل، پسر یاسین، نواسه هارون علیهم السلام که در سر زمین بعلبک و غیره تبلیغ می کرد. و الله تعالی به وسیله رسالت و نبوت برایش شرف و کرامت بخشید.

مفسر شیخ ابو سعود (محمد بن محمد بن مصطفی عمادی متوفای 982) (در تفسیر خویش به نام ارشاد العقل السلیم الی مزایا الکتاب الکریم) میفرماید: الیاس بن یاسین از جمله نواسه دختر ی هارون، برادر حضرت موسی بود. (تفسیر ابو سعود ۲۷۶/۴).
ابن کثیر درباره وی دو رأی را نقل می‌کند: «اول اینکه او همان ادریس علیه السلام است. دوم اینکه او الیاس فرزند نسی فرزند فنحاص است که خداوند متعال او را بعد از حزقیل نبی در میان بنی اسرائیل به نبوت برانگیخت آن‌گاه که آنان بتی به‌نام «بعل» را به پرستش گرفته بودند و الیاس آنان را به سوی توحید حق تعالی دعوت و از پرستش ماسوای آن نهی کرد.

در تفسیر نور آمده است: «إِلْ یَاسِینَ»: تلفظ دیگر الیاس است. همچون سیناء و سینین که هر دو نام سرزمین معینی است. یا ابراهیم و ابراهام، میکال و میکائیل و... دیگر اینکه در آیه 132 میفرماید: إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ.
ضمیر مفرد به کار رفته است که مرجع آن ال یاسین است. از سوی دیگر، در همین سوره، در آیات: سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ ﴿79﴾ سَلَامٌ عَلٰی اِبْرَاهِیْمَ ﴿109﴾ سَلَامٌ عَلٰی مُوسٰی وَ هَارُونَ ﴿120﴾ سلام صدر سخن آیه‌ها به همان پیغمبری برمی‌گردد که مذکور است. بنابر این در اینجا هم سلام بر الیاس است و بس نه پیروان الیاس، یعنی الیاسیها. به عبارت دیگر ال یاسین، جمع الیاسی نبوده تا بعد از تخفیف «الیاسین» شده باشد، همان گونه که برخی معتقدند».

آیا حضرت الیاس علیه السلام زنده هست؟

مورّخین و مفسرین این مسئله را که حضرت الیاس علیه السلام زنده است یا وفات نموده اند، اختلاف رای دارند. در تفسیر مظهری (جلد 8 صفحه 141) به حواله علامه بغوی روایتی طولانی بیان شده است و در آن آمده است که حضرت الیاس علیه السلام را بر اسب طلایی رنگی سوار کرده بر آسمان برده اند، و او هم مانند حضرت عیسی علیه السلام در آسمانها زنده است. (تفسیر مظهری).

همچنان علامه سیوطی از ابن عساکر و غیره چندین روایت نقل کرده است که از آنها هم معلوم می‌شود که حضرت الیاس علیه السلام زنده است، از کعب احبار منقول است که چهار پیغمبر تا هنوز زنده هستند. دونفر در زمین به نامهای حضرت خضر و حضرت الیاس و دو نفر در آسمانها به نامهای حضرت عیسی و حضرت ادریس علیهم السلام (در منثور صفحه 282 - 285 جلد 5).

تاجایی که بعضی چنین مدعی هستند که حضرت خضر و حضرت الیاس در هر سال در ماه رمضان در مقام بیت المقدس جمع می‌شوند و روزه می‌گیرند. (تفسیر قرطبی جلد 15 صفحه 116).

و در باره ی آنها می‌نویسد: «وهومن الاسرائیلات التي لاتصدق ولا تکذب بل الظاهر ان صحتها بعیده» (البدایه والنهایه جلد 1 صفحه 338) و نیز فرموده است که چندین روایات از آنها نقل کرده که با حضرت الیاس ملاقات به عمل آمده است اما همه آنها قابل اطمینان نیستند، یا از این جهت که سند آنها ضعیف است و یا از این جهت که افرادی که این روایت به آنان منسوب شده است مجهول می‌باشد. (البدایه والنهایه جلد 1 صفحه 239).

در ظاهر چنین معلوم میشود که نظریه رفع الیاس به آسمانها ما خود از اسرائیلات است، چنانکه در بائبل آمده است، که او جلو می‌رفت و صحبت میکرد تا ببیند، گاریها و اسب

هاي طلايي آنها را از هم جدا کردند و «ايلياه» در اثر گرد و بادي به آسمان ها رفت. (سلاطين 2-11).

بنابر اين، اين عقیده در يهود انتشار يافته بود که حضرت الياس بار دوم به زمين مي آيند، چنانکه وقتي که حضرت يحيي عليه السلام مبعوث شد آنها در اين اشتباه قرار گرفتند که او حضرت الياس است، در انجيل يوحنا آمده است که آنها از او پرسيدند که تو کيستي؟ آيا تو «ايلياه» نيستي؟ (واضح باد که در بائبل نام حضرت الياس، ايلياه آمده است) او گفت نه خير. (يوحنا 21001).

چنين معلوم مي شود که اين قبيل روايات از کعب احبار و وهب بن منبه که از علماي ماهر علوم اهل کتب بودند، در ميان مسلمانان انتشار يافته است وگرنه در قرآن و حديث هيچ دليلي در اين مورد وجود ندارد، که از آن زنده ماندن يا رفتن الياس به آسمانها ثابت شود، فقط روايتي در مستدرک حاکم آمده است که آن حضرت عليه السلام در راه تيوک با حضرت الياس ملاقات کرده است، اما اين روايت به تصريح محدثين موضوع است، و علامه ذهبي فرموده است که «بل هو موضوع قبح الله من وضعه و ما کنتم احب ولا اجوز ان الجهل يبلغ با لحاکم الي ان يصحح هذا» (در منثور جلد 5 صفحه 286) بلکه اين حديث موضوع است، نفرين خداوند بر کسي باد که اين حديث را جعل کرده است، من فکر نمي کردم که شخصي مانند حاکم نسبت به اين مورد تا اين حد نا آگاه باشد، که اين حديث را صحيح قرار بدهد.

خواننده گان محترم!

در يکي از روز ها؛ از امام بخاري در مورد اينکه آيا خضر و الياس زنده هستند؟ سوالي بعمل آمده: امام بخاري در جواب فرمودند که چطور ميشود آنها زنده باشند در صورتیکه پيغمبر صلي الله عليه و سلم فرموده است: «هيچ کس از آنهايي که الان بر روي زمين زنده هستند بعد از صد سال آينده زنده خواهد بود».

خداوند متعال در قرآن ميفرمايد: «وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِن مِّن فَهْمٍ الْخَالِدُونَ» (سوره الانبياء: 34)،

يعني (و ما براي هيچکس قبل از تو زندگي جاويدان را قرار نداديم، مگر اگر تو بميري ايشان جاويدان خواهند ماند؟).

پيامبر صلي الله عليه و سلم در حديثي فرموده است که «والذي نفسي بيده لو كان موسي حيا ما وسعه إلا أن يتبعني» يعني «قسم به کسي که جان من در دست اوست اگر موسي زنده بود او چاره اي جز پيروي از من را نداشت» پس اگر خضر زنده بود و نبي بود بهتر از موسي نمي بود و اگر زنده بود و ولي بود بهتر از ابوبکر نمي بود پس بهر صورت چاره اي جز پيروي از پيامبر صلي الله عليه و سلم را نداشت.

اگر از آنهايي که اعتقاد به زنده بودن خضر هستند پيروي که زنده بودن و پنهان بودن او در دشت ها و کوه ها چه منفعتي براي مسلمين دارد جواب شان چه خواهد بود؟ پس حکمت زنده بودن او چيست؟

پس با ادله شرعي و نقلي و عقلي فوق الذکر معلوم ميشود که خضر عليه و الياس عليه السلام فوت کرده است. لذا بر مسلمانان است تا در بابت سکوت اختيار نمايند و در باره اسراييلات به تعليم آن حضرت صلي الله عليه و سلم عمل نمايند. يعني اينکه نه آنها را تکذيب نمايند و نه آنرا تصديق. والله سبحانه و تعالي اعلم.

إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٢٤﴾

وقتی که به قومش گفت: آیا (از الله) نمی ترسید؟ (۱۲۴)
زمانیکه الیاس علیه السلام به قوم خود (بنی اسرائیل) گفت: آیا از پرستش غیر خدا
نمیترسید؟ تا فقط او را مورد پرستش قرار دهید، وبا اخلاص عبادت، ترک شرک و معاصی
و یگانه شناختن الله تعالی تقوای الهی را در پیش گیرید.

أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ ﴿١٢٥﴾

آیا بت «بعل» را می پرستید و بهترین آفرینندگان را رها می کنید؟! (۱۲۵)
در این آیه مبارکه به قوم میفرماید: شما چگونه آیا این بت بنام «بعل» را پرستش می کنید،
و عبادت و پرستش پروردگار خود یعنی نیکوترین خالقان را رها می نمایید؟!
در حالیکه او احسن الخالقین است، موجودات را از عدم آفریده و بعد از مردن زنده می
گرداند، در آفرینش استحکام بخشیده و صنع نیکو دارد؟
«بعل» نام آن بتی است که مردم شام در عصر الیاس آن را می پرستیدند و سپس پرستش
آن میان بنی اسرائیل نیز معمول شد.

قرطبی میفرماید: «بعل» به معنای پروردگار است. و شهر آنها به نام «بعلبک» در لبنان
منسوب به این بت می باشد. (تفسیر قرطبی ۱۱۶/۱۵).

اللَّهُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ ﴿١٢٦﴾

الله را، که پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شماست. (۱۲۶)
عبادت و پرستش بهترین خالق را که آفریدگار و روزی دهنده شماست آنرا رها می کنید.

فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ﴿١٢٧﴾

پس او را تکذیب کردند. پس بدون شک آنان (در دوزخ) احضار خواهند شد. (۱۲۷)

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ ﴿١٢٨﴾

مگر آن بندگان خداوند که اخلاص یافته اند. (۱۲۸)
به جز آنده از بندگان از قوم الیاس که ایمان به الله داشته باشند، آنده از بندگان که عبودیت
و پرستش را تنها برای او خالص ساخته باشند. و در طاعتش صداقت داشتند به یقین که
خداوند متعال با فضل و کرمش چنین اشخاصی را قطعاً از عذاب نجات می دهد.

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ﴿١٢٩﴾

و برای او در ملت های آینده نام نیک باقی گذاشتیم. (۱۲۹)
و تا روز قیامت نام نیک و تمجید از الیاس علیه السلام را بر قرار داشتیم. (تفسیر جلالین
۳/۳۴۶).

سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ﴿١٣٠﴾

سلام بر آل یاسین. (۱۳۰)
هدف از «الیاسین» الیاس است و «یا» و «نون» به آن اضافه شده است، چراکه اسمی
اعجمی است. و نظیر آن است: طور «سینا» و طور «سینین».
همچنان مفسران میفرمایند هدف از «إِبْرَاهِيمَ الْيَاسِينَ» مؤمنان همراهش میباشند. و به
عنوان تغلیب با او جمع شده اند.

طبري میفرماید: ال یاسین نام الیاس می باشد؛ چون گفته می شود: الیاس و آل یاسین، مانند میکال و میکائیل، و الیاس دو نام دارد، پس به «الیاس» و «إل یاسین» موسوم است. (تفسیر طبري ۶۱/۲۳).

«سلام علي آل یاسین» یعنی: سلام بر او و بر اهل دینش که به پیام حقیقش ایمان آوردند.

إِنَّا كَذَلِكْ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۳۱﴾

ما نیکوکاران را این گونه ثواب می دهیم. (۱۳۱)

إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۳۲﴾

بی تردید او از بندگان مؤمن ما بود. (۱۳۲)

وَإِنْ لَوْطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿۱۳۳﴾

و بی تردید لوط از پیامبران بود. (۱۳۳)

لوط عليه السلام:

لوط عليه السلام از جمله پیامبران می باشد که الله تعالی وی را به هدایت قوم خود به اهالی شهر «سدوم» به پیامبری فرستاد.

بصورت کل ذکر لوط در سوره های الأعراف، هود، الحجر، الشعراء و النمل و غیره به میان آورده شده است.

لوط پسر هاران پسر تارح یعنی آذر است. بدین وسیله نسبت او به ابراهیم عليه السلام میرسد. لوط عليه السلام برادر زادهی ابراهیم عليه السلام بود و خداوند او را در زمان ابراهیم عليه السلام مبعوث فرمود، در داستان ابراهیم عليه السلام بیان کردیم که ابراهیم(ع) و هاران و ناحور برادر و همگی از آذر بودند.

لوط عليه السلام به ابراهیم عليه السلام ایمان آورد. روش هدایت او را در پیش گرفت. «فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۲۶﴾ [العنكبوت: 26]. (لوط به ابراهیم ایمان آورد (ابراهیم) گفت: من به سوی پروردگارم هجرت می‌کنم چرا که او مقتدر و حکیم است.

بعد همراه او از عراق هجرت کرد و در همهی سفرها همراه او بود. وطوریکه در فوق هم یاد آور شدیم خداوند او را به سوی اهل سدوم که در منطقه کشور فعلی اردن است، مبعوث کرد و بین او و قومی که در میان آن ها مبعوث گردیده بود هیچ رابطه‌ی نسبی وجود نداشت چون عضو قبیله نبود. بر خلاف صالح و هود و شعیب که از میان قبایل خود مبعوث گردیده بودند.

شاید عبارت قرآنی: «وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ» [الأعراف: 80]. (لوط را فرستادیم و او به قوم خود گفت:...) اشاره به این واقعیت باشد، زیرا نگفته از میان خود آن ها مبعوث گشته است. (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی تاریخ طبع (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری).

إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ ﴿۱۳۴﴾

به خاطر بیاور زمانی را که او و خانواده‌اش، همگی را، نجات دادیم. (۱۳۴)

خداوند متعال لوط عليه السلام مؤمنان همراه و اهل و اولادش را از عذاب سخت و از مجازاتش سالم نگهداشت.

إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ ﴿۱۳۵﴾

مگر پیر زنی که در میان آن قوم باقی ماند (و به سرنوشت آن ها گرفتار شد). (135)

یعنی اینکه همسر لوط کافر بود، و ایمان نیاورد و از زمره ماندگاران در عذاب و نابودشدگان درآمد.

همسر لوط علیه السلام:

همسر لوط علیه السلام به دلیل اینکه به خداوند واحد ایمان نداشت، با هلاک شدگان به هلاکت رسید و عذابی که بر قوم فرود آمد دامنگیر او نیز شد، و اینکه او همسر یک پیامبر است، سودی به حال او نبخشید. زیرا الله تعالی وعده‌ی هلاکت همه کافران را داده بود و او هم از جمله آن‌ها بود: «فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا أُمَّرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ» (83) [الأعراف: 83]. (پس لوط و مؤمنان بر او و خانواده‌ی را نجات دادیم مگر همسرش را که او از جمله‌ی نابود شونده‌گان گردید).

علامه مفسر عبدالرحمن بن احمد سهیلی اندلسی (508-581ق)، مینویسد: نام همسر لوط «والهه» بود و لوط با دو دخترش از هلاکت نجات پیدا کرد.

برخی از تاریخ نویسان مینویسند: بحر میت که اکنون به بحر لوط معروف است و قبل از حادثه نابودی قوم لوط وجود نداشته است و بر اثر زلزله‌هایی که آنرا سرنگون و زیرو رو کرد به طرزی که عمق آن چهارصد متر از سطح بحر بیشتر گردید، به وجود آمده است. کاوش‌گران آثار شهرها و روستاهای قوم لوط را در اطراف بحر یافته‌اند.

ابن کثیر میفرماید: خداوند سرزمین این ملت را به بحرگنبدیده و بدبو تبدیل کرد نه آبش قابل استفاده است و نه سرزمین اطراف آن و این درس عبرتی برای همه آیندگان است و نشان‌هایی از قدرت و عظمت خداوند به شمار میرود که این چنین از ستم کاران و وناسپاس انتقام می‌گیرد (برای معلومات مزید مراجعه شود به تفسیر ابن کثیر).

ثُمَّ دَمَرْنَا الْأَخْرِينَ ﴿١٣٦﴾

سپس دیگران را هلاک کردیم. (۱۳۶)

بعد از اینکه پروردگار با عظمت تکذیب کنندگان قوم لوط را به شدیدترین و فجیع‌ترین وجه هلاک و نابود ساخت. دهات و قریجات آن زیر و رو گردید، سنگ‌هایی از نوع سجیل بر آنان بارانندیم، از این‌رو قرآن عظیم الشان آن را به (دمرنا) بیان ساخت، همه این سزا برای آنان واقع شد، و در ضمن مایه عبرت جهانیان گردانید.

وَإِنكُمْ لَنَّمُرُونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ ﴿١٣٧﴾

و البته شما صبحگاهان بر سرزمین ایشان عبور می‌کنید. (۱۳۷)

ابن کثیر میفرماید: «خداوند متعال شهرشان را به دریاچه گنبدیده و متعفن تبدیل کرد که منظری بس زشت و آبی بس بد بو و بد مزه دارد، که این دریاچه، به نام «بحیره لوط» مشهور است و نزدیک شرق اردن قرار دارد». (تفسیر ابن کثیر).

وَبِاللَّيْلِ أَفْلا تَعْقِلُونَ ﴿١٣٨﴾

و نیز گاهی در شب عبور می‌کنید، آیا تعقل نمی‌کنید؟ (۱۳۸)

وَإِنْ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٣٩﴾

و البته یونس از پیغمبران بود. (۱۳۹)

یونس علیه السلام:

داستان یونس علیه السلام، ششمین و آخرین داستان است که در آیات (139 - 148) این سوره تذکر یافته است:

مبحث یونس علیه اسلام بصورت کل در چهار سوره (سوره های نساء، انعام، یونس و صافات) با ذکر نام و در سوره‌ی انبیاء با لقب ذی النون و در سوره‌ی قلم با لقب صاحب الحوت آمده تذکر یافته است.

سلسله نسب حضرت یونس علیه السلام:

مؤرخین در سلسله نسب تنها بر این متفق اند که نام او یونس بن متی است و گفته‌اند: متی مادر یونس بوده و در میان انبیاء جز او و حضرت عیسی کسی به مادرشان نسبت داده نشده است. اهل کتاب او را (یونان بن امتای) نام می‌برند. یونس علیه السلام از بنی اسرائیل است و نسبش به بنیامین یکی از اولاد یعقوب علیه السلام می‌رسد و بنیامین برادر شفیق یوسف علیه السلام بود.

دعوت حضرت یونس علیه السلام:

خداوند متعال او را به سوی مردم نینوا در منطقه موصل عراق فرستاد زیرا مردم آن دیار گرفتار بت پرستی شده و عبادت بتان در میان آن‌ها رواج پیدا کرده بود. بت پرستش میکردند که «عشتار» نام داشت.

حضرت یونس از شام به منطقه موصل مهاجرت کرد مردم آن دیار را به خدا پرستی دعوت نمود ولی چون بیشتر ملت‌ها و اقوام به دعوت وی پاسخ مثبت ندادند. (ملاحظه شود سوره سبأ آیه 34)

حضرت یونس مرتب مشغول دعوت و تبلیغ آن‌ها بود آن‌ها را به یکتا پرستی و عبادت خداوند دعوت می‌کرد ولی جز گوش‌های ناشنوا و دل‌های به غلاف پوشیده شده پاسخی از ایشان دریافت نکرد سرانجام از دست ایشان به تنگ آمد و آن‌ها را در صورت ایمان نیاوردن به عذاب تهدید کرد. چون نافرمانی و سرکشی آن‌ها به درازا کشید خشمگینانه از میان آن‌ها خارج شد و آن‌ها را به عذاب خدا بعد از سه روز تهدید کرد، چنین پیدا است که آن‌ها نیز در مقابل وی را تهدید به کشتن کردند و او را تعقیب نمودند. سرانجام از میان آن‌ها خارج شد و قبل از اینکه خداوند به او دستور هجرت بدهد فرار کرد و از میان آن‌ها رفت و گمان برد که خداوند او را به خاطر این خروج عجولانه مؤاخذه خواهد کرد و در تنگنا قرار خواهد داد.

سرنوشت یونس علیه السلام در درون شکم ماهی:

سرنوشت یونس بعد از خروج از شهر، چون از میان قومش خارج شد به ساحل بحر رفت، به امر خدا یک ماهی عظیم الجثه او را بلعید. ماهی وی را به قعر دریا فرو برد تا به امر خداوند هم او را تأدیب کند هم از وی نگهداری و حفاظت به عمل آورد. او در قعر بحر و در بطن ماهی مشغول تسبیح و استغفار و راز و نیاز با خداوند خود بود و می‌گفت: «إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (۸۷) [الأنبياء: 87]. (خدایی جز او نیست پاکی و بی‌عیبی سزاوار توست و من از جمله‌ی ستمگران بودم.)

خداوند دعای او را استجابت فرمود و از غم و نگرانی‌ش برهانید، سپس به ماهی دستور داد او را به کنار دریا (به هوای آزاد) بیاندازد و در حالیکه علیل و مریض و ناتوان بود از شکم ماهی به خارج پرتاب شد. او سه شبانه روز در شکم ماهی بماند.

بعد از اینکه حضرت یونس علیه السلام توان راه رفتن را در خود یافت به میان قومش بازگشت و آن‌ها را مؤمن به خدا و توبه‌کننده یافت منتظر بازگشت او بودند تا دستورات وی را پیروی کنند و امر او را عملی نمایند. تا زمانیکه خدا میخواست در میان آن‌ها ماند

و به تعلیم و تربیت آنها پرداخت آنها را به راه راست و هدایت خداوند ارشاد میفرمود: خداوند در زمان اقامت یونس و بعد از وی نیز (برای زمانی) امنیت و اطمینان به قوم نینوا (موصل) بخشید. بعد چون به فساد و گمراهی روی آوردند خداوند کسانی بر آنها مسلط کرد که تمدن آنها را به نابودی کشانید، چنانکه احادیث و روایات تاریخی آن را نقل می‌کنند تا عبرت گیرندگان از آن درس عبرت بگیرند.

بناءً به روایت منقول از ابن عباس (رض) تعداد نفرات قوم یونس 120 هزار بوده است. ابن عباس (رض) در این روایت از این آیه استفاده کرده که: «وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ» (147) [الصافات: 147]. (یونس کم کم بهبودی یافت) و او را به سوی جمعیت یک صد هزار نفری یا بیشتر فرستادیم. (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی تاریخ طبع (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری)

إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ﴿١٤٠﴾

وقتی که به سوی کشتی پر از مردم پناه برد. (۱۴۰)

«أَبَقَ»: گریخت. این کلمه بیشتر برای گریختن بندگان از پیش صاحبانشان به کار می‌رود. اینجا مراد ترک کردن قوم و قبیله بدون اجازه پروردگار است.

فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ ﴿١٤١﴾

پس در قرعه کشتی شرکت کرد و از بازندگان شد. (۱۴۱)

«سَاهَمَ»: در قرعه کشتی شرکت کرد.

«الْمُدْحَضِينَ»: مغلوبان. قرعه به نام ایشان درآمدگان. فرو انداختگان.

بعد از اینکه کشتی به اثر طوفان و امواج بحر به خطر غرق شدن مواجه شد، ملوانان برای نجات کشتی در میان مسافران سوار بر کشتی قرعه انداختند تا به منظور سبک ساختن کشتی و قرار گذاشتند؛ هر که قرعه به نامش آمد به بحر انداخته شود، در این حین قرعه به نام یونس علیه السلام بر آمد، و او را به بحر پرتاب کردند.

فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ ﴿١٤٢﴾

پس آن ماهی بزرگ او را بلعید، و او در خور ملامت بود. (۱۴۲)

«الْحُوتُ»: نوعی ماهی بزرگ. «مُلِيمٌ»: گناهکار. مستحق سرزنش. کسی که کاری کند یا حرفی بزند که سزاوار سرزنش و درخور لومه شود.

فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ﴿١٤٣﴾

و اگر او از زمره تسبیح‌کنندگان نبود. (۱۴۳)

«الْمُسَبِّحِينَ»: عبادت‌کنندگان (ملاحظه شود سوره های: صافات / 166). دعا‌کنندگان (نگاه: انبیاء / 79، نور / 41، سجده / 15).

اگر یونس علیه اسلام در طول زندگی خویش از جمله تسبیح‌گویان و ثنا خوانان نبود، و بسیار عبادت نمی‌کرد و نیز با تسبیحش به دوام ذکر در شکم ماهی ادامه نمی‌داد و نمی‌گفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»، در شکم ماهی تا زمانی که قیامت به وقوع پیوستی و مردم زنده می‌شدند ماندگار می‌شد.

لَلْبَيْتِ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٤٤﴾

در شکم آن تا روزی که مردمان برانگیخته شوند به سر می‌برد. (۱۴۴)

«لَبَيْتِ»: ماند. «إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»: تا روزی که برانگیخته شوند. مراد مدفون شدن برای

همیشه است. چرا که او در دل ماهی و ماهی در دل زمین تا روز رستاخیز دفن می شوند. عطاء گفته است: خدای متعال به ماهی الهام کرده بود که شکم تو را برای یونس زندان قرار داده‌ایم، اما او را خوراک تو قرار نداده‌ایم. از این رو سالم مانده بود، و هیچ تغییری بر او عارض نشده بود. (تفسیر ابو سعود ۲۷۷/۴).

در حدیث شریف آمده است: «دعای ذوالنون در شکم ماهی «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» بود، هرگز هیچ مسلمانی به آن در امری دعا نمی‌کند، جز این‌که دعایش مورد اجابت قرار می‌گیرد».

فَبَدَّنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ ﴿١٤٥﴾

باز او را (پس از چندین روز) از بطن ماهی به صحرائی خشکی افکندیم در حالی که مریض و ناتوان بود. (۱۴۵)

«نَبَدَّنَاهُ»: او را انداختیم. او را افکندیم. مراد این است که کاری کردیم که ماهی او را از دهان خود پرت کند.

«الْعَرَاءِ»: سرزمین برهوت و خالی از درخت و گیاه و ساختمان.

«سَقِيمٌ»: مریض.

وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ ﴿١٤٦﴾

و بر بالای [سر] او درختی از [نوع] کدو رویانیدیم. (۱۴۶)
خداوند متعال میفرماید، برای یونس علیه السلام در حالیکه در صحرا بود، بر سر او بوته کدو رویانیدیم تا بر او سایه افکند و او را از حرارت آفتاب مصون بدارد. وحتی از میوه اش بخورد.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم کدو را دوست داشتند و میفرمودند: «این درخت برادر من، یونس است».

«یَقْطِينٍ» درخت کدو است که دارای برگ‌های پهن است. ابن جوزی گفته است: از این جهت بوته‌ی کدو را یادآور شده است که برگ‌هایش انبوه و خنک و پر سایه می‌باشند و مگس بدان نزدیک نمی‌شود؛ زیرا وقتی یونس از بحر بیرون آمد، پوست بدنش مگس را تحمل نمی‌کرد. (التسهیل ۱۷۶/۳). و این امر ناشی از تدبیر و حکمت و لطف خدا بود. و بعد از اینکه حالش بهبود یافت طوری که در فوق هم یاد آور شدیم الله تعالی او را نزد قومش بازگرداند.

ابن کثیر میفرماید: «فوائد کدو بی نهایت زیاد است که از آن جمله میتوان:

- سرعت رویدن اش (به سرعت سبز و می‌دود).
- سایه افگندن برگ‌های آن به سبب بزرگی و طراوت و نرمی‌ای که دارد.
- اینکه مگس به آن نزدیک نمیشود.
- اینکه میوه آن تغذیه نیکو دارد.
- اینکه خام و پخته با مغز و پوست خورده می‌شود».

وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ ﴿١٤٧﴾

و او را به سوی یکصد هزار [نفر از ساکنان نینوا] یا بیشتر روانه کردیم. (۱۴۷)

فَأَمَّنُوا فَمَرَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ ﴿١٤٨﴾

آنگاه ایمان آوردند و ما نیز آنان را تا مدتی بهره‌مند ساختیم. (148)

زمانیکه یونس علیه السلام به پیش قوم خویش رسید، قوم هم بعد از آنکه نشانه های نبوت وی را مشاهده کردند، به او ایمان آوردند، و قومش او را تصدیق کردند و متابعتش نمودند. در نتیجه خداوند متعال ایشان را تا آخر مدّت عمرهای شان از نعمت هایش بهره مند ساخت. و الله تعالی عذاب را از آنان برداشت (التسهیل ۱۷۶/۳).

خواننده گان محترم!

بعد از اینکه در این سوره مبارکه مبحث در باره پیامبران به آخر رسید، در (آیات 149 الی 170) درباره تکیب کنندگان کفار مکه و برچیده شدن عقاید مشرکان، بحث بعمل می آید طوریکه میفرماید:

فَاسْتَفْتِهِمُ أَلْرَبِّكَ أَلْبَنَاتُ وَلَهُمُ أَلْبُنُونَ ﴿١٤٩﴾

پس از مشرکان بپرس آیا پروردگارت را دختران و آنان را پسران است. (۱۴۹) ای پیامبر! از قومت بپرس: که چگونه دختران را که از آنها بد می برند به خداوند متعال و پسران را که دوست دارند به خود نسبت می دهند، این تحکم باطل و بی عدالتی در حکم چیست؟

یعنی این چگونه حکمی است! که آنان جنس ادنی را - که به پندارشان دخترانند - به الله تعالی و جنس اعلی و اولی را - که به پندارشان پسرانند - به خود نسبت میدهند؟ آیا این منتهای جهل و حماقت نیست؟

«أَلْبَنَاتُ»: مراد فرشتگان است که بنا به عقیده تباه خود میگفتند: فرشتگان دختران خدایند (سوره های: بقره آیه 116، نحل آیه 57، نجم آیه 27). البتّه پسر و دختر در پیشگاه الله تعالی ارزش یکسان دارند و معیار شخصیت هر دو پاکی و تقوا است. ولی استدلال قرآن در اینجا به اصطلاح از باب «ذکر مسلماتِ خصم» است که مطالب طرف را بگیرند و به خود او باز گردانند. نظیر این معنی (سوره: نجم آیه 22).

أَمْ خَلَقْنَا أَلْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ ﴿١٥٠﴾

یا آنکه ما فرشتگان را اناث آفریده ایم و ایشان شاهد بوده اند؟ (۱۵۰) ای پیامبر! از کافران بپرس: آیا در روزی که خداوند متعال فرشتگان را (به گمان آنان) دختر آفرید حضور داشتند و اکنون بر مبنای معرفتی شهادت میدهند؟ یعنی آیا وقتی فرشتگان پاک سرشت را خلق کردیم، آنها شاهد بودند که مافرشته ها را مؤنث قرار دادیم تاچنین دروغ و بهتانی را سر کرده اند.

أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إَفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ ﴿١٥١﴾

آگاه باشید! که آنان (از جهل خود) بر خدا دروغی بسته و میگویند. (۱۵۱) «مِنْ إَفْكِهِمْ»: بنا به دروغ های زشت خود. تنها از روی خیال پردازیهایی خود. در این آیه مبارکه اعلام میدارد که ای مردم! آگاه باشید این مشرکان به دروغ و افتراء به خداوند فرزند و ذریت نسبت میدهند. افترای بزرگ و خیالهای ناپسندی استوار است.

وَلَدَ أَللَّهِ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١٥٢﴾

الله فرزندی آورده! ولی آنها قطعاً دروغ میگویند! (۱۵۲) ابو سعود گفته است: آیه استنناف است و به منظور ابطال نظر و مذهب فاسد آنان آمده است، به این معنی که اساس آن جز بر دروغ روشن و افترای ناپسند مبتنی نیست و در این مورد اصلاً دلیلی ندارند. (ابو سعود ۲۷۸/۴).

أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ ﴿١٥٣﴾

آیا [الله] دختران را بر پسران ترجیح داده است؟
«مِنْ أَفْئِدَتِهِمْ»: بنا به دروغ های زشت خود. تنها از روی به هم بافته ها و خیال پردازی های خود.

مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿١٥٤﴾

شما را چه شده است، چگونه حکم و فیصله می کنید؟ (۱۵۴)
این حکم و این پندار شما نادرست است و الله تعالی از آنچه می گوئید، پاک و منزه می باشد. زیرا دختران را که خود دوست ندارید به خداوند پاک نسبت داده اید و پسران را که مورد پسندتان است به خویشتن نسبت می دهید.

أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿١٥٥﴾

آیا عبرت نمی گردید؟ (۱۵۵)
آیا نمی دانید که روا نیست برای الله تعالی فرزندی باشد؛ آیا فاقد تمییز و درک هستید که خطاء بودن این گفتار را نمی فهمید؟ زیرا او بی نیاز است، کسی را نزاده، از کسی زاده نشده و برایش همتایی وجود ندارد. ابو سعود گفته است: آیا به بداهت عقل متوجه بطلان این گفتار نمی شوید که در عقل هر انسان با خرد و ابلهی نقش بسته است؟ (ابو سعود ۲۷۸/۴).

أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُّبِينٌ ﴿١٥٦﴾

آیا شما دلیل روشنی در این باره دارید؟ (۱۵۶)
در این آیه مبارکه توبیخی دیگر است که میفرماید: آیا برهان و دلیلی روشن و برهانی واضحی برای درستی ادعای خویش در دست دارید که دختران را به خداوند بزرگ نسبت می دهید؟

فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٥٧﴾

پس اگر راست می گوئید کتابتان را بیاورید. (۱۵۷)
یعنی اگر شما در گفتار خویش صادق هستید و راست می گوئید، کتاب تان را، کتابی نازل شده آسمانی خویش را که بر درستی ادعا و گمان شما گواهی میدهد، ارائه بدهید. و این حجت را برای شما ثابت گرداند زیرا آنچه می گوئید، نمیتواند تکیه گاه عقلی داشته باشد بلکه عقل به طور کلی آنرا جایز نمی داند.
در آیه مبارکه منظور بیان ناتوانی آنها می باشد و نشان می دهد که در گفتار غلط خود سندی شرعی و منطقی و عقلی در دست ندارند.

وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ﴿١٥٨﴾

میان الله و جن، نسبتی قایل شدند، در صورتی که جنیان به خوبی می دانند که [روز قیامت برای محاسبه] احضار خواهند شد. (۱۵۸)
در آیه فوق قرآن عظیم الشأن افسانه دیگر مشرکین مورد بحث قرار میدهد و آن اینکه آنها گمان میکردند که خدای سبحان با اجنه رابطه دارد و از ازدواج خدا با اجنه، فرشتگان متولد شده اند.

«وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا» مشرکان در بین الله تعالی و اجنه خویشاوندی و نسب قرار داده اند. آنها میگویند: خدا اجنه را نکاح کرده و از این ازدواج فرشتگان متولد شدند. (سبحانه

و تعالی عن ما يقول الظالمون علوا كبيرا) خدا کاملاً از آنچه ستمکاران میگویند پاک و مبرا میباشد. بعد از آن گمان کردند فرشتگان مؤنث می باشند و دختران خدا هستند.

شان نزول آیه 158:

908- جویبر از ضحاک از ابن عباس (رض) روایت کرده است: آیه «وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا...» در باره سه قبیله از قریش: سلیم، خزاعه و جهینه نازل شده است.

909- بیهقی در «شعب الایمان» از مجاهد روایت کرده است: بزرگان قریش می گفتند: فرشتگان دختران خدا هستند. ابوبکر صدیق گفت: پس مادرشان کیست؟ گفتند: آن ها دختران بزرگان جن هستند. پس الله: وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضِرُونَ ﴿158﴾ را نازل کرد.

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ ﴿١٥٩﴾

خدا ذات پاکش از این اوصاف که (از جهل) به او نسبت میدهند منزّه است. (١٥٩). خداوند بزرگ از اوصافی که دشمنان کافرش او را بدان وصف می کنند منزّه و مقدّس است، بلکه او تعالی تنها و تنها به اوصافی موصوف است که خویشتن را بدان وصف کرده یا پیامبرش او را بدان توصیف نموده است.

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ ﴿١٦٠﴾

به جز بندگانی مخلص الله (که او را به شایستگی توصیف می کنند). (١٦٠).

فَأَنْتُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ ﴿١٦١﴾

و بی تردید شما و آنچه را می پرستید. (١٦١)
«در حقیقت شما» ای کافران، آنچه که می پرستید به عبادت و پرستش آن بت ها و تماثل ها مصروف هستید. هیچ کس را گمراهگر نیستید مگر کسی را که به دوزخ در آمدنی است یعنی: جز کسی را که در علم الهی رفته و او برای وی مقدر کرده است که به جهنم واردش کند و آنان کسانی اند که بر کفر خود پای فشارند. (تفسیر انوار القرآن: عبد الرؤوف مخلص هروی).

مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ ﴿١٦٢﴾

هرگز نمی توانید کسی را با فتنه و فساد از راه الله منحرف سازید. (١٦٢)

إِلَّا مَنْ هُوَ صَالٍ الْجَحِيمِ ﴿١٦٣﴾

جز آن کس را که (خودش) مایل باشد که وارد دوزخ گردد. (١٦٣)
«صَالٍ»: مخفّ صالی، کسی که با آتش بسوزد. از ماده (صلی) که سوختن با آتش است (سوره: مریم/70، انشقاق/12). (تفسیر نور).

وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ ﴿١٦٤﴾

و هیچ یک از ما فرشتگان نیست مگر اینکه برای او مقامی معین است. (١٦٤)
یعنی: فرشتگان می گویند: هیچ فرشته ای از ما نیست جز اینکه در آسمان ها برای پرستش خدای سبحان جایی معلوم و معین دارد. این اعتراف فرشتگان به عبودیت در پیشگاه خدای سبحان، برای رد پندارهای پرستشگران خویش است. در حدیث شریف آمده است: «هیچ جایی در آسمان دنیا نیست جز اینکه بر آن فرشته ای در حال سجده، یا قیام قرار دارد.» (تفسیر انوار القرآن: عبد الرؤوف مخلص هروی)

وَأَنَا لَنَحْنُ الصَّافُونَ ﴿١٦٥﴾

و در حقیقت ما ایم که [برای انجام فرمان خدا] صف بسته ایم. (١٦٥)

شأن نزول آیه 165:

910- ابن ابوحاتم از یزید بن ابومالک (روایت کرده است: مردم در ابتدا پراکنده نماز می خواندند. پس آیه «وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ» (165) نازل شد و به مسلمانان دستور داد به صفوف منظم نماز بخوانند.

911- ابن منذر نیز از ابن جریج به همین معنی نقل کرده است.

وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ ﴿١٦٦﴾

و البته این مائیم که تسبیح گویانیم. (۱۶۶)

فرشتگان در ادامه میگویند: ماییم که خدای سبحان را از هر وصف ناشایست منزّه و مبرا می دانیم و به عظمت و کبریا می ستاییم، و در هر وقت و زمان او را تسبیح گو و ثناخوانیم. در التسهیل آمده است: گفته ی فرشتگان متضمن جواب افرادی است که آنها را دختران و شرکای خدا می دانستند؛ زیرا خود فرشتگان به بندگی و فرمانبری خود اعتراف کرده و خدای عز و جل را تنزیه نموده اند. (التسهیل ۱۷۷/۳).

وَإِنْ كَانُوا لَيَقُولُونَ ﴿١٦٧﴾

و هر چند مشرکان می گفتند. (۱۶۷)

لَوْ أَنْ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْأُولِينَ ﴿١٦٨﴾

اگر نزد ما کتابی چون کتاب های آسمانی پیامبران پیشین بود. (۱۶۸)

«ذِكْرًا»: مراد کتابی، همچون کتاب های آسمانی انبیاء است (ملاحظه شود سوره های: اعراف آیات 63 و 69، حجر آیات 6 و 9، انبیاء آیات 2 و 24 و 50). «الْأُولِينَ»: (حجر آیات 10 و 13، فاطر آیه 43، شعراء آیات 26 و 137 و 184 و 196). یعنی: اگر کتابی از کتاب های پیشینیان چون تورات و انجیل بر ما نازل میشد «بی شک از بندگان اخلاص یافته خداوند میشدیم» یعنی: بی گمان پرستشمان را برای او خالص ساخته و به او کفر نمی ورزیدیم.

لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ ﴿١٦٩﴾

بی تردید از بندگان خالص شده خدا می شدیم. (۱۶۹)

یعنی ما به پروردگار خویش ایمان می آوردیم و در عبادت و طاعت مولای خویش اخلاص می ورزیدیم.

فَكْفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿١٧٠﴾

ولی [وقتی قرآن آمد] به آن کافر شدند وزودی (نتیجه کفر خود را) خواهند دانست. (۱۷۰) خواننده گان محترم!

در آیات (171 الی 181) به بحث در باره تأیید پیامبران و وعده ی پیروزی به آنان پرداخته میشود طوری که میفرماید:

وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ ﴿١٧١﴾

و البته وعده نصرت ما در باره بندگان فرستاده ما قبلاً ثبت و صادر شده است. (۱۷۱) «سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا»: فرمان ما از پیش صادر شده است. فرمان ما از پیش این گونه رفته است، وعده ی ما پیشی گرفته است. کلماتنا: سخن ما، فرمان ما.

إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ ﴿١٧٢﴾

البته ایشانند که نصرت یافتگانند. (۱۷۲)

«الْمَنْصُورُونَ»: یاری شدگان، پیروز شوندگان.

وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْعَالِبُونَ ﴿١٧٣﴾

و همیشه لشکر ما (بر دشمن) غالبند. (۱۷۳)

«الْعَالِبُونَ»: ظفرمندان. پیروزمندان. (سوره: مجادله آیه 21). یادآوری: وعده خداوند مبنی بر پیروزی لشکر اسلام و غلبه مؤمنان، یک وعده مشروط است؛ نه مطلق. مشروط به بندگان حقیقی و لشکریان راستین خدا بودن و تلاش در مسیر الهی با افکار و برنامه های آسمانی.

مفسران گفته اند: نصرت و پیروزی خدا برای مؤمنان محقق است، اما اینکه در بعضی از معارک شکست خورده اند به این قاعده خللی وارد نمی کند؛ زیرا اساس و قاعده بر پیروزی و نصرت است، و در بعضی موارد یا به سبب تقصیر خود مغلوب می شوند و یا اینکه صورت آزمایش و امتحان را دارد. (صفوة التفاسیر محمد علی صابونی)

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿١٧٤﴾

پس تا مدتی از آنان روی بگردان. (۱۷۴)

«فَتَوَلَّ عَنْهُمْ»: ایشان را به حال خود بگذار. از آنان روی بگردان و صبر داشته باش (سوره های: نساء / 81، انعام / 91). «حَتَّىٰ حِينٍ»: تا زمانی. مراد تا زمانیکه به تو اجازه جنگ می دهیم و تو را بر آنان چیره و پیروز می گردانیم و ننگ شکست و رسوائی بدی شان می چشانیم.

وَأَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ﴿١٧٥﴾

(و) عناد و سرکشی) آنان را بنگر، پس به زودی خودشان هم خواهند دید. (۱۷۵)
انتظار بکش و مراقب باش که به زودی خداوند متعال با آنان چه می کند. خود آنان نیز حتماً انجام اعمال و جزای کفر خویش را خواهند دید.

أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ ﴿١٧٦﴾

آیا آنها برای عذاب ما عجله می کنند؟! (۱۷۶)

«يَسْتَعْجِلُونَ»: شتابزده خواستارند. زود فرا رسیدن را می خواهند مراد از عذاب مذکور در آیه، عذاب دنیوی (سوره: سجده / 28) و عذاب اخروی است (سوره: یونس آیه 48، انبیاء آیه 38، نمل آیه 71، سبأ آیه 29، یس آیه 48).

شان نزول آیه 176:

912- جویری از ابن عباس (رض) روایت کرده است: مشرکان گفتند: ای محمد! عذابی که همواره ما را از آن می ترسانی به ما نشان بده و به شتاب بیاور، پس خدای بزرگ آیه «أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ ﴿١٧٦﴾» را نازل کرد. این روایت به شرط بخاری و مسلم صحیح است.

فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ ﴿١٧٧﴾

پس چون (عذاب ما) به ساحت آنان نازل شود، پس بیم داده شدگان چه بامداد بدی خواهند داشت! (۱۷۷)

در آیه مبارکه آمده است: یعنی آن را بعید ندانند؛ چون وقتی عذاب گریبان تکذیب کنندگان را گرفت، چه بد روزی را شروع می کنند و چه بامدادان بدی را خواهند داشت. عذاب را به لشکری تشبیه کرده است که در بامدادان به آنها حمله ور شده و ریشه ی آنها را بر می کند.

نزل بساحتهم: به خانه ی آنان فرود آمد، به در آنان آمد. ساء: بدشد، بد است.
«صَبَاحُ»: در نزد اعراب، عبارت است از هجومی که در هنگام صبح زود، انجام می‌گیرد.

مؤرخان می‌نویسند: مسلمانان وقتی به جنگ خیبر رفتند؛ شب، در اطراف قلعه های آن جا به استراحت پرداختند و سحرگاهان خود را برای جنگ آماده کردند و پس از ادای نماز صبح، سوار شدند و به طرف قلعه ها به راه افتادند.

مردم خیبر تا آن لحظه از نزدیک شدن مسلمانان، بی خبر بودند و با بیل و داس و سبد و سایر وسایل زراعتی به سوی کشتزارها می‌رفتند. ناگهان لشکر مسلمانان را دیدند و به خانه هایشان بازگشتند و گفتند: «محمد. سوگند به خدا، محمد و سپاهش آمدند.» پیامبر فرمود: «الله اکبر، خیبر سقوط میکند. ما هرگاه بر ملتی وارد شویم و از هشدارها پند نگیرند؛ بد سحرگاهی دارند.» «فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ». (تفسیر فرقان، شیخ بها الدین حسینی)

وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿١٧٨﴾

و تا مدتی از آنان روی بگردان. (۱۷۸)

ای پیامبر! از کافران صرف نظر کن تا مهلتی که برای آنان داده شده بگذرد و هنگام عذاب شان فرا رسد.

وَأَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ﴿١٧٩﴾

و وضع کارشان را ببین، آنها نیز به زودی (محصول اعمال خود را) میبینند. (۱۷۹)
 انتظار بکش و مراقب باش که خداوند بزرگ به زودی با آنان چه می‌کند، خود آنان نیز عاقبت کارها و نتیجه اعمال خویش را خواهند دید.

همان طوری که در آیات (174 و 175) خواندیم، اشاره به شکست و رسوایی حتمی دنیوی کافران، و پیروزی و والائی قطعی دنیوی مؤمنان دارد، و آیه‌های 178 و 179 بیانگر مجازات و کیفر سخت الهی و ناکامی و بدبختی قطعی اخروی افراد بی دین و ایمان است.

سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿١٨٠﴾

پروردگارت که دارای عزت است از آنچه او را به آن توصیف میکنند، منزّه است. (۱۸۰)

وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ ﴿١٨١﴾

و سلام و تحیت الهی بر رسولان گرامی او باد. (۱۸۱)

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٨٢﴾

و حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار عالمیان است. (۱۸۲)
 و در خاتمه سپاس و ستایش الله را لایق است که پروردگار تمام خلایق است و از توصیف ناپسند کفار پاک و منزّه است، که در این سوره اقوال ناپسند فراوانی را از آنها نقل کرده است.

بدین ترتیب سوره با تنزیه و تقدیس الله پاک (آیات ۱۸۰ تا ۱۸۲) پایان مییابد:
 از احادیث متبرکه فضیلت خواندن این آیات بعد از نماز و ختم مجلس ثابت است بناءً علیه فواید این سوره را بر همین آیات متبرکه ختم میکنیم خداوندا! جمیع مؤمنان مخلص را تا آخر بر همین عقیده محکم دار «سبحان ربك رب العزة عما يصفون و سلام على المرسلين

و الحمد لله رب العلمين» **و من الله التوفيق**

فهرست مطالب وموضوعات سورة الصافات

الصفات	وجه تسميه	
1	نامگذاری سوره	
2	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره	
3	ارتباطات سوره صافات با سوره قبله	
4	سایر خصوصیات خاصه این سوره	
5	محتوای سوره صافات	
6	چرا پیامبر بزرگوار اسلام را شاعر خطاب میکردند؟	
7	قلب سلیم	
8	توریه چیست؟	
9	حیل و فریب یا کید در اسلام	
10	محاکمه حضرت ابراهیم(ع)	
11	ابراهیم(ع) به آتش انداخته می شود	
12	مناظره حضرت ابراهیم(ع) و نمرود	
13	داستان مهاجرت ابراهیم علیه السلام به مصر	
14	حضرت اسماعیل علیه السلام	
15	سلسله نسب حضرت ابراهیم علیه السلام	
16	کنیه ابراهیم علیه السلام	
17	تولد حضرت ابراهیم علیه السلام	
18	موضوع دروغ های سه گانه	
19	نسب حضرت اسحاق علیه السلام	
20	رسالت حضرت اسحاق علیه السلام	
21	آیا حضرت الیاس علیه السلام زنده هست؟	
22	لوط علیه السلام	
23	همسر لوط علیه السلام	
24	یونس علیه السلام	
25	سلسله نسب حضرت یونس علیه السلام	
26	دعوت حضرت یونس علیه السلام	
27	سرنوشت یونس در درون شکم ماهی	

مکثی بر بعضی از منابع و مأخذها:

- 1 - **تفسیر انوار القرآن:**
تألیف عبدالرؤف مخلص هروی. «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر و هبه الزحیلی می باشد.
- 2 - **تفسیر نور دکتر مصطفی خرم دل:**
نام کامل تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرم دل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399 هجری).
- 3 - **تفسیر المیسر:**
تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرني (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری) انتشارات : شیخ الاسلام احمد جام سال چاپ : 1395 هـ .
- 4 - **تفسیر کابلی**
مفسر : شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله عليه
مترجم : شیخ الهند حضرت مولانا محمود الحسن رحمه الله عليه
ترجمه : جمعی از علمای افغانستان
- 5 - **تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:**
تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری / 1116 میلادی - 12 رمضان 592 هجری)
- 6 - **البحر المحيط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:**
تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745 ق) مشهور به ابو حیان غرناطی. تفسیر «البحر المحيط» به زبان عربی می باشد.
- 7 - **تفسیر تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:**
تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774 ق) مشهور به ابن کثیر.
- 8 - **تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:**
محمد بن جریر طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری)
- 9 - **تفسیر ابن جزى التسهیل لعلم التنزیل:**
تألیف محمد بن احمد بن جزى غرناطی الکلبی مشهور به جزی (متوفی 741 ق)
- 10 - **تفسیر صفوة التفاسیر:**
تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399 ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحيط و... استفاده بعمل آورده است.
- 11 - **تفسیر ابو السعود:**
«تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الکریم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982)
- 12 - **تفسیر فی ظلال القرآن:**
تألیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ).
- 13 - **تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:**

نام مؤلف: الام ابو عبد الله محمد بن احمد الانصارى القرطبي (متوفى سال 671 هجرى)

14 - تفسير معارف القرآن:

مؤلف: حضرت علامه مفتى محمد شفيع عثمانى ديوبندى مترجم مولانا شيخ الحديث حضرت مولانا محمد يوسف حسين پور، سال نشر: 1379 .

15 - روح المعانى (آلوسى):

تفسير «روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم» اثر محمود أفندى آلوسى است. (1217 - 1270ق) .

16 - تفسير قتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسى بصرى (٦١ هـ - ١١٨ هـ ، ٦٨٠ - ٧٣٦م)

تاريخ نشر : (1980/01/01) .

17 - تفسير كشاف مشهور به تفسير زمخشرى.

« تفسير الكشاف عن حقايق التنزيل و عيون الأقاويل فى وجوه التأويل » مشهور به تفسير كشاف. مؤلف : جارالله زمخشرى (27 رجب 467 - 9 ذىحجه 538 هـ)

18 - مفسر صاوى المالكى :

«حاشية الصاوي على تفسير الجلالين فى التفسير القرآن الكريم » مؤلف : احمد بن محمد صاوى (1175-1241ق) است.

19 - فيض البارى شرح صحيح البخارى:

داكتر عبد الرحيم فيروز هروى ، سال طبع : 26 Jan 2016

20 - صحيح مسلم - وصحيح البخارى:

گردآورنده : مسلم بن حجاج نيشاپورى مشهور به امام مسلم كه در سال 261 هجرى قمرى وفات نمود . وگرد آورنده صحيح البخارى : حافظ ابو عبد الله محمد بن اسماعيل بن ابراهيم بن مغيرة بن بردزبه بخارى (194 - 256 هجرى)

21 - تفسير كبير فخر رازى:

تفسير فخر رازى مشهور به تفسير كبير ، فخرالدين رازى (544 هـ - 606 هـ)

22 - تفسير فرقان

تأليف : شيخ بهاء الدين حيسنى

ترجمه و تفسير سورة « الصافات »

تتبع ونگارش : امين الدين « سعيدى - سعيد افغانى »
مدیر مرکز مطالعات ستراتيجيکى افغان
ومسؤل مرکز فرهنگى د حق لاره - جرمنى

ادرس : saidafghani@hotmail.com

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**